



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

المصطلحات الميقات حج  
عشكر - اجتماعي - سياسي - تاريخي

يناير ١٤٢٢

٩

# ميقات



الدين و طلبة الدراسات  
شؤون إسلامية  
صحة و عافية  
تاريخها و مشكلاتها  
أبحاثها و كتاباتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	میقات حج-جلد ۹
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۷	سرمقاله
۹	حجّ در کلام و پیام امام راحل- حضرت آیةالله العظمی امام خمینی- قدس سره الشریف-
۱۱	حج از دیدگاه مقام معظم رهبری- حضرت آیةالله خامنه‌ای- مدظله‌العالی-
۱۴	جمرات کجاست؟
۲۷	حلق و تقصیر
۴۰	استفتائات
۴۹	آئین و ملت ابراهیم-ع- در قرآن مجید
۶۳	نبرد بدر
۸۸	با یاران پیامبر در مدینه (۷)
۹۹	صفا و مروه
۱۲۴	حجر اسماعیل در بستر تاریخ
۱۵۷	گریه و حفظ آثار شخصیت‌های مذهبی
۱۷۷	بر درگاه رحمت
۱۷۹	کعبه، مغناطیس دلها
۱۸۲	حج، در نگاه شاعران
۲۰۰	نارساییها و مشکلات حج
۲۱۸	ابوالولید ازرقی و کتاب او؛ «اخبار مکه»
۲۵۱	نگاهی به چند کتاب
۲۶۵	فی منزل الوحی

۲۸۲ ..... سرزمین یادها و یادگارها

۳۰۰ ..... درباره مرکز

## میقات حج- جلد ۹

## مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹  
 عنوان و نام پدید آور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی  
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.  
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴  
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰-۵۴۵۰۰ ریال  
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).  
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.  
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.  
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).  
 عنوان دیگر : خاطرات حج  
 موضوع : حج -- خاطرات  
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات  
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۹م۸۵ ۱۳۸۰  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷  
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴  
 ص: ۱

## اشاره

با انتشار این شماره، فصلنامه «میقات حج» سومین سال نشر خود را آغاز می‌کند. استقبال گسترده دانشمندان، اندیشه‌مندان و فرهیختگان کشور بیانگر جای خالی مجله‌ای تخصصی ویژه حج، در میهن اسلامی بود. عزیزان فراوانی ما را در این اقدام ستودند و با ارائه مقالات علمی و تحقیقی و ارسال خاطرات زیبا و جالب، اشعار و سروده‌هایی نغز و شیرین، در ادامه کار یاریمان دادند و نتیجه آن شد که پژوهشها و مقالات نشر یافته در میقات، گاه از ابتکار، نوآوری، تصحیح یافته‌های تاریخی نیز برخوردار بود. اینگونه مقالات زمینه دگرگونی در برخی از باورهای پیشین را فراهم و انگیزه پژوهش و تحقیق درباره دهها و صدها مسأله دقیق و مهم حج را به وجود آورد.

محققان و عالمان ارجمند و گرانسنگ با ارائه مقالات علمی و سودمند درباره «بیت الاحزان»، «وادی محسّر»، «شعب ابی طالب»، «حج اکبر»، «حج ابراهیمی - حج جاهلی»، «استطاعت» و ... تصویری جدید برای خوانندگان ارزشمند میقات آفریدند.

## سر مقاله

ص: ۲

میقات گاهی به مسائل اجرایی حج نیز پرداخته و در چند و چونی آن سخن گفته است و ما بر این باوریم که باید این مسائل نیز در این نشریه میدان شایسته‌ای بیابد؛ چرا که در مسائل اجرایی حج نیز جای بحث و سخن فراوان است. زمزمه خصوصی‌سازی حج و عمره همچون تجربه اعزام زائر به سوریه توسط بخش خصوصی وجود دارد، اینک باید از سر تَبّه و دقت نگریست که آیا برآستی اعزام قدرتمندان زائران بانظم و ترتیبی خداپسندانه و عزّتمند بوسیله سازمان حج و زیارت و با اشراف و نظارت نماینده محترم ولی فقیه در امور حج و زیارت و مدیریت مدیرانی متعهد و تلاشگر و هدایت روحانیانی گزینش شده و با اخلاص و سختکوش، به مصلحت و زینده نظام مقدس جمهوری اسلامی است و یا آن که باید راهی دیگر جستجو کرد؟ و برای جهاتی، از این همه تن زد؟ مسائل و موضوعات فراوان و مهم دیگری نیز وجود دارد که باید کاوشی تازه درباره آن صورت گیرد، زیرا حج دامنه‌ای بس گسترده داشته و بسیاری از رازها و رمزهای عرفانی، معنوی، اجتماعی، سیاسی، فقهی، فرهنگی و اقتصادی آن هنوز ناشناخته مانده است.

گرچه میقات بدنبال آن نیست تا حرفهایی رامطرح کند که کسی آن را نگفته و یا به قلم نیاورده است، لیکن از اندیشه‌های نو، طرح‌ها و راه‌حل‌های کارساز در حلّ مشکلات و معضلات فراوان حج استقبال کرده و هر گونه انتقاد سازنده را در بهره‌وری هر چه بهتر و بیشتر از این واجب بزرگ دینی، به بحث و تبادل نظر خواهد گذاشت، و دست تمامی بزرگوارانی را که ما را در این امر مهم یاری دهند، به گرمی خواهد فشرد و از آثار آنان استقبال خواهد کرد و توفیق از خداوند دانا و بزرگ است.

مدیر مسؤول



### حَجَّ در کلام و پیام امام راحل - حضرت آية الله العظمى امام خمینی - قدس سره الشریف -

از نکاتی که حجاج محترم باید به آن توجه کنند، این که مکه معظمه و مشاهد مشرفه، آینه حوادث بزرگ نهضت انبیا و اسلام و رسالت پیامبر اکرم است. جای، جای این سرزمین محل نزول و اجلال انبیای بزرگ و جبرئیل امین و یادآور رنج‌ها و مصیبت‌های چندین ساله‌ای است که پیامبر اکرم - ص - در راه اسلام و بشریت متحمل شده‌اند و حضور در این مشاهد مشرفه و امکان مقدسه و در نظر گرفتن شرایط سخت و طاقت‌فرسای بعثت پیامبر، ما را به مسؤولیت و حفظ دستاوردهای این نهضت و رسالت الهی بیشتر آشنا می‌کند، که واقعاً پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و ائمه هدی در چه غربت‌هایی برای دین حق و امحاء باطل، استقامت و ایستادگی نموده‌اند و از تهمت‌ها و اهانت‌ها و زخم‌زبان‌های ابولهب‌ها و ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها نه‌راسیده‌اند و در عین حال شدیدترین محاصره‌های اقتصادی در شعب ابی‌طالب، به راه خود ادامه داده‌اند و تسلیم نشدند و سپس با تحمل هجرت‌ها و مرارت‌ها در مسیر دعوت حق و ابلاغ پیام خدا و حضور در جنگ‌های پیاپی و نابرابر و مبارزه با هزاران توطئه و کارشکنی‌ها به هدایت و رشد همت گماشته‌اند که دل صخره‌ها و سنگ‌ها و بیابان‌ها و کوه‌ها و کوچه‌ها و بازارهای مکه و مدینه پر است از هنگامه پیام رسالت آنان که اگر آنها به زبان و به سخن

ص: ۴

می آمدند و از راز و رمز تحقق «فاستقم كما امرت» (۱) پرده برمی داشتند، زائران بیت الله الحرام درمی یافتند رسول خدا برای هدایت ما و بهشتی شدن مسلمانان چه کشیده‌اند و مسؤولیت پیروان او چقدر سنگین است. و ملت شهید داده ایران اگر چه در طول دوران مبارزه و جنگ و حوادث دیگر انقلاب مظلومیت‌ها و سختی‌ها و درد و رنج‌های فراوان دیده است و جوانان و عزیزان گرانقدری را تقدیم راه خدا کرده است ولی یقیناً وسعت مظلومیت‌ها و سختی‌هایی که بر پیشوایان ما رفته است، به مراتب بالاتر از مسائل ماست.

(۲)\*\*\*

کعبه معظمه، یکتا مرکز شکستن این بت‌هاست. ابراهیم خلیل در اول زمان و حبیب خدا و فرزند عزیزش مهدی موعود روحی فداه در آخر زمان از کعبه، ندای توحید سر دادند و می‌دهند. خداوند تعالی به ابراهیم فرمود: «وَأُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ». (۳)

و فرموده: «... وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (۴) و این تطهیر از همه ارجاس است که بالاترین آنها شرک است که در صدر آیه کریمه است. (۵)

و در سوره توبه می‌خوانیم: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ...». (۶) پی‌نوشتها:

۱- هود: ۱۱۲.

۲- از پیام براءت حضرت امام خمینی - ره- به زائران بیت‌الله الحرام مورخ ۶/۵/۶۶- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۳۲.

۳- حج: ۲۷.

۴- حج: ۲۶.

۵- از پیام امام خمینی - ره- به زائران بیت‌الله الحرام و مسلمانان جهان به مناسبت فرا رسیدن عید سعید قربان مورخ ۱۲/۶/۶۳. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۸۷.

۶- توبه: ۳.

### حج از دیدگاه مقام معظم رهبری - حضرت آیه الله خامنه ای - مدظله العالی -

... حج عبادت است و ذکر و دعا و استغفار، اما عبادتی و ذکر و استغفاری در جهت ایجاد حیات طیبه امت اسلامی و نجات آن از زنجیرها و غل‌های استعباد و استبداد و خداوندان زر و زور، و تزویق روح عزّت و عظمت به آن و زدودن کسالت و ملالت از آن. این است حجّی که از پایه‌های دین به شمار رفته و امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در نهج البلاغه آن را علم اسلام و جهاد هر ناتوان و برطرف کننده فقر و تنگدستی و مایه تقرب و نزدیکی اهل دین به یکدیگر شمرده است و این است آن حجّی که بندگان مجاهد خدا، همه ساله از ایران با شوق و شور بدان روی می آورند و برائت از آمریکا و صهیونیسم و نفی ولایت استکبار و شعار برای تعمیم ولایت الهی را شرط اصلی آن می شمردند، و این است آن حجّی که سیلی خوردگان از اسلام و انقلاب و در رأس آنان آمریکای جنایتکار از آن احساس خطر می کردند ...

اینجاست که سخن امام فقید، آن «داعی الی الله» و «فانی فی الله» آشکار می شود که اسلام را به اسلام ناب محمدی - ص - و اسلام آمریکایی تقسیم می کرد.

ص: ۶

اسلام ناب محمدی، اسلام عدل و قسط است. اسلام عزت و اسلام حمایت از ضعفا و پابرهنگان و محرومان است. اسلام دفاع از حقوق مظلومان و مستضعفان است. اسلام جهاد با دشمنان و سازش ناپذیری با زورگویان و فتنه‌گران است. اسلام اخلاق و فضیلت و معنویت است.

اسلام آمریکایی، چیزی به نام اسلام است که در خدمت منافع قدرتهای استکباری و توجیه کننده اعمال آنهاست. بهانه‌ای برای انزوای اهل دین و نپرداختن آنان به امور مسلمین و سرنوشت ملت‌های مسلمان است. وسیله‌ای برای جدا کردن بخش عظیمی از احکام اجتماعی و سیاسی اسلام از مجموعه دین و منحصر کردن دین به مسجد است (و مسجد نه به عنوان پایگاهی برای رتق و فتق امور مسلمین، چنانکه در صدر اسلام بوده است، بلکه به عنوان گوشه‌ای برای جدا شدن از زندگی و جدا کردن دنیا و آخرت).

اسلام آمریکایی، اسلام انسان‌های بی‌درد و بی‌سوزی است که جز به خود و به رفاه حیوانی خود نمی‌اندیشند. خدا و دین را همچون سرمایه تجار، وسیله‌ای برای زراندوزی یا قدرت‌طلبی می‌دانند و همه آیات و روایاتی را که برخلاف میل و منفعتشان باشد بی‌محبا به زاویه فراموشی می‌افکنند و یا وقیحانه تأویل می‌کنند. اسلام آمریکایی، اسلام سلاطین و رؤسای است که منافع ملت‌های محروم و مظلوم خود را در آستانه آلهه آمریکایی و اروپایی قربان می‌کنند و در مقابل به حمایت آنان برای ادامه حکومت و قدرت‌ننگین خود چشم می‌دوزند ...

آری این اسلام آمریکایی است که مردم را به دوری از سیاست و فهم و بحث و عمل سیاسی می‌خواند ولی اسلام ناب محمدی سیاست را بخشی از دین و غیرقابل جدایی از آن می‌داند و همه مسلمین را به درک و عمل سیاسی دعوت می‌کند و این چیزی است که ملت‌های

ص: ۷

مسلمان باید همواره از امام فقید خود و زبان گویای اسلام بیاد داشته باشند. (۱) پی نوشت:

---

۱- از پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای- مد ظله العالی- به مناسبت ایام حج، ذیحجه ۱۴۰۹ ه. ق. مطابق تیرماه ۱۳۶۸ ه. ش.

## جمرات کجاست؟

مهدی پیشوایی - حسین گودرزی

راز و رمزهای حج

حج در اسلام اسراری دارد. حج عبادتی است ذکری و عملی، و هر عملی اشاره‌ای دارد به رازی تاریخی و رمزی در گذشته‌های دور تاریخ کهن پیامبران، بویژه می‌توان گفت سراسر اعمال و اذکارش ایماء و اشاره به سرگذشت شیخ الانبیا، حضرت ابراهیم-ع- و خاندان او است: قرنها است که حاجیان، میان دو کوه صفا و مروه در «سعی» اند به یاد هاجر، و در منا «قربانی» می‌کنند به یاد اسماعیل، و «لیک» خدای یکتا را می‌گویند به اجابت از دعوت قهرمان توحید، ابراهیم-ع-، از شیطان ابراز نفرت می‌کنند به پیروی از ابراهیم، ابراهیمی که مورد ابتلا- و آزمایش خداوند قرار گرفت: و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتهمنّ (۱) « (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود و او بخوبی از عهده آزمایش در همه آنها برآمد» که بنا به نقل ابن عباس در چهار مورد از مشاعر (مراسم حج) آزموده شده است: ۱- طواف ۲- سعی بین صفا و مروه ۳- رمی جمار (سنگ زدن به سه جمره) (۲) ۴- افاضه (کوچ از عرفات به مشعر).

پس شایسته است تاریخچه این ابتلات که ریشه یک فریضه بزرگ گشته است، مورد بررسی قرار گیرد. اینک در این نوشتار، ابتدا به تاریخچه یکی از آنها؛ یعنی جمرات می‌پردازیم و سپس جایگاه آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

جمرات سه گانه

۱- بقره: ۱۲۴.

۲- طبری، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج ۱، ص ۱۴۴.

ص: ۹

جمرات نام سه محل در منا است که اگر از سمت مکه، رو به منا برویم، از دامنه کوهی که فاصل میان مکه و منا است، شروع می‌شود، و به طرف عمق منا تا حدود ۲۷۰ متر پیش می‌رود و در زمان ما، هر یک بصورت ستونی چهار گوش است که از سنگهای برهم چیده شده، با ملاطی از سیمان ساخته شده و چهار طرفش باز است جز جمره عقبه که در گذشته فقط یک طرفش باز و آزاد بوده؛ زیرا به کوه متصل بوده است و در سالهای اخیر که کوه برداشته شده بود، در جانب کوه، دیواری سیمانی، آن سمت را پوشانیده بود، ولی در موسم حج سال ۱۳۷۲ ه. ش. مشاهده شد که دیوار پشت آن را برداشته‌اند و آن نیز شکلی چون دو ستون دیگر پیدا کرده است.

هر یک از جمرات نامی دارد: به ترتیب از سمت منا رو به مکه، به اولی «جمره اولی» و به دومی «جمره وسطی» و به آخری «جمره عقبه» می‌گویند. شاید علت این نامها این باشد که چون حاجی از مشعر به طرف منا حرکت می‌کند و از دل منا به جانب جمرات روی می‌آورد، نخستین جمره‌ای که به آن می‌رسد، جمره اولی است و سپس جمره وسطی و بعد جمره عقبه.

سابقه تاریخی رمی جمرات

گفته شد که اعمال حج سرشار از ایماء و اشاره به آزمایشها و نیایشهای ابراهیم خلیل -ع- و از آن جمله «رمی جمرات»؛ یعنی سنگریزه زدن به سه محل یاد شده است که باید روز عید قربان و روز یازدهم و دوازدهم و در مواردی روز سیزدهم ذیحجه انجام گیرد.

گرچه این عمل، تعبّدی است و باید به قصد قربت انجام گیرد؛ زیرا جزئی از فریضه بزرگ حج است اما اشکالی ندارد که تاریخچه آن در

ص: ۱۰

گذشته‌های دور؛ یعنی روزگاران پیامبران، از نظر روایات بررسی شود.

مطالبی که پیرامون سابقه تاریخی رمی جمرات گزارش شده است، متفاوت است: در برخی روایات، سابقه این عمل تا زمان حضرت آدم کشانده شده و برخی دیگر سابقه تاریخی آن را تا ابراهیم-ع- می‌رسانند. در مورد حضرت ابراهیم-ع- نیز سخن به اختلاف است:

پاره‌ای روایات، آن را از تعالیم جبرئیل به ابراهیم هنگام آموزش مناسک حج می‌داند و پاره‌ای دیگر ظهور شیطان به ابراهیم و سنگ انداختن ابراهیم به او را آغاز پیدایش این عمل معرفی می‌کند و دسته دیگر، آن را یادآور سنگهایی می‌داند که ابراهیم-ع- به قوچ قربانی زد. اینک به تفصیل، همه این روایات را نقل می‌کنیم:

۱- از امام صادق-ع- نقل شده است: نخستین کسی که «رمی جمار» نمود (به جمرات سنگ انداخت) آدم-ع- بود. (۱) چون خداوند اراده فرمود که آدم را توبه دهد، جبرئیل را نزد او فرستاد، جبرئیل گفت:

خداوند مرا نزد تو فرستاده تا مناسکی که بوسیله آن توبه تو پذیرفته می‌شود به تو آموزش دهم و آنگاه او را به مشاعر (عرفات، مشعر و منا) بود. وقتی که خواست او را از منا به طواف خانه خدا آورد، در ناحیه جمره عقبه شیطان بر آدم آشکار گشت و از او پرسید: آهنگ کجا داری؟ جبرئیل به آدم گفت: او را هفت سنگ بزن و با انداختن هر سنگی تکبیر بگو. آدم چنانکه جبرئیل گفت، انجام داد و شیطان رفت.

جبرئیل روز دوم دست آدم را گرفت تا به جمره اولی رسید. ابلیس بر او آشکار شد، جبرئیل گفت: هفت سنگ به او بزن و با هر سنگی تکبیر بگو. آدم چنان کرد. ابلیس رفت و دوباره در محل جمره وسطی بر او آشکار شد و به آدم گفت: آهنگ کجا داری؟ جبرئیل گفت: او را هفت سنگ بزن و با هر سنگی تکبیر بگو، و آدم چنان کرد و ابلیس فرار کرد و این عمل را تا چهار روز انجام داد و جبرئیل بعد از آن به آدم گفت:

۱- صدوق، علل الشرائع، قم، مکتبه‌الداوری، صص ۴۲۳؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت، ج ۱۴، ص ۵۴ و



ص: ۱۱

شیطان را بعد از این هرگز نخواهی دید. (۱)

۲- چون ابراهیم از ساختن خانه خدا فارغ گشت، جبرئیل مناسک و آداب حج را به او آموخت و چون وارد منا شدند و از ناحیه «عقبه» فرود آمدند، شیطان در ناحیه جمره عقبه بر او آشکار شد، جبرئیل گفت: او را سنگ بزن، ابراهیم هفت بار او را سنگ انداخت و شیطان پنهان شد. دوباره در جمره وسطی بر او ظاهر شد، جبرئیل گفت: او را سنگ بزن، ابراهیم هفت بار سنگ انداخت و شیطان پنهان شد. برای بار سوم در محل جمره اولی بر او آشکار شد. مجدداً جبرئیل گفت: او را سنگ بزن، ابراهیم نیز هفت سنگ بر او زد و شیطان مخفی شد. (۲)

۳- در گزارشی دیگر چنین آمده است: چون ابراهیم از ساختن خانه خدا فارغ گشت، گفت خداوندا کار را به سامان رساندم، اینک مراسم را به ما تعلیم فرما. خداوند جبرئیل را فرستاد که ابراهیم را حج یاد دهد.

روز قربانی که فرا رسید شیطان بر او آشکار گشت، جبرئیل گفت: او را سنگ بزن، ابراهیم هفت سنگ انداخت و فردا و روز سوم نیز چنین کرد: (۳) «بروسوی» مؤلف تفسیر «روح البیان» نیز علت مشروع شدن «رمی جمرات» را همین می‌داند. (۴)

۴- طبری رمی جمرات را یادآور سنگهایی می‌داند که ابراهیم خلیل به قوچ قربانی زد. در ترجمه تفسیر طبری، در این باره چنین آمده است:

پس جبرئیل - علیه السلام - آن کبش را که آورده بود بدست اسماعیل داد تا فدا کند و آن کبش از دست او بجست و بدوید و از آن کوه فرو آمد و به کوه منا بر شد و آن جایگاه که امروز قربانی کنند، و حاجیان قربان آنجا کنند و سنگ اندازند. و خدای تعالی خواست که جایگاه قربان بدین کوه (منا) باشد و ابراهیم - علیه السلام - از پس آن کبش

۱- صدوق، همان کتاب، ص ۴۰۱.

۲- ازرقی، اخبار مکه، قم، منشورات الشریف الرضی، ج ۱، ص ۶۷؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ه. ق.، ج ۴، ص ۴۶۵، کلمه کعبه.

۳- ازرقی، همان کتاب، ص ۷۱- بنا به نقل رفعت پاشا، طبرانی، حاکم نیشابوری و بیهقی نیز چنین معنایی را نقل نموده‌اند. مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۱۳۷

۴- روح البیان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۷، ص ۴۷۵.

ص: ۱۲

همی دوید، و آن کبش چون به جایگاه قربان رسید آنجا بایستاد و بیشتر ابراهیم سنگ بیانداخت و آن گاه کبش بایستاد و اسماعیل برفت و او را بگرفت و ابراهیم بیامد و او را قربان کرد و آن جایگاه که امروز حاجیان قربان کنند و سنگ اندازند.

و آن بیست و یک سنگ که ابراهیم - علیه السلام - به آن کبش انداخت و به سر راه آن نیز سنتی گشت که حاجیان چون بدان جایگاه رسند سه روز هر روزی ایشان را بیست و یک سنگ باید انداخت. (۱)

۵- روایات منقول از امامان شیعه، با گزارش سوم سازگار است. این روایات از طریق ائمه از پیامبر اسلام - ص - نیز نقل شده است و از این نظر از اهمیت بیشتری برخوردار است. چنانکه از امام صادق - ع - نقل شده است: نخستین کسی که «رمی جمار» کرد، آدم بود. بعد از آن جبرئیل نزد ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم سنگ بزن، ابراهیم به جمره عقبه سنگ انداخت زیرا شیطان نزد جمره بر او آشکار شده بود. (۲)

طبق روایت دیگری، علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر پرسید: چرا «رمی جمره» مشروع شده است؟ امام پاسخ داد: چون شیطان لعین در محل جمرات بر ابراهیم - ع - ظاهر شد و ابراهیم بر او سنگ زد و سنت بر این جاری گشت. (۳)

همچنین امام چهارم از پیامبر - ص - و ائمه پیشین نقل می‌کند: از این رو به رمی جمره دستور داده‌اند که ابلیس لعین در محل «جمرات» بر ابراهیم آشکار شده و ابراهیم او را سنگ زده است و از این جهت سنت بر این جاری شده است. (۴)

- ۱- ترجمه تفسیر طبری، فراهم آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی، به تصحیح حبیب یغمائی، ج ۶، صص ۱۵۴۲-۱۵۴۱.
- ۲- صدوق، علل الشرائع، قم، مکتبه‌الدآوری، ص ۴۲۳؛ مجلسی، بحارالانوار، بیروت دارالوفاء، ج ۹۶، ص ۲۷۳.
- ۳- صدوق، همان کتاب.
- ۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت، ج ۱۴، ص ۵۴ و ۵۵.

ص: ۱۳

روایات دیگر نیز که در زمینه ثواب و آداب رمی جمرات از ائمه معصوم نقل شده است، این معنا را تأیید می‌کند؛ چنانکه از امام صادق-ع- روایت شده است:

هر کس رمی جمره کند، خداوند به پاداش هر سنگی، گناهی از وی پاک می‌کند. چون مؤمن سنگ اندازد، فرشته‌ای آن را می‌گیرد و اگر غیر مؤمن اندازد، شیطان به او ناسزا می‌گوید و می‌گوید: تو سنگ نزدی. (۱) از این رو جمرات سمبل شیطان شمرده می‌شود و سنگ زدن به آنها نوعی اظهار نفرت و انزجار از شیطان محسوب می‌گردد؛ چنانکه در دعای «رمی جمرات» نیز به این معنا اشاره شده است: «الله اکبر اللهم ادحر عنی الشیطان»؛ (۲) «خدایا شیطان را از من دور گردان.»

رمی جمره در مراسم حج زمان جاهلیت

از اسناد و شواهد تاریخی و نیز از اشعار شعرای عرب در عصر جاهلیت استفاده می‌شود که در مراسم حج که پیش از ظهور اسلام در میان بت پرستان جزیره‌العرب برگزار می‌شد (البته بصورت مسخ شده و تحریف یافته) رمی جمره نیز جزئی از اعمال حج بوده و از محل جمرات بنام «جمار» یاد می‌شده است.

«ابن هشام» در حوادث عصر جاهلیت می‌نویسد: «غوث بن مَرّ» و پس از او فرزندانش متولّی کوچ حاجیان از عرفات به مشعر و از مشعر به منا و از منا به مکه بودند. روز کوچ از منا (یوم النّفر) که فرا می‌رسید، می‌بایست یکی از این متولیان ابتدا خود رمی جمره کند و سپس به حجاج اجازه رمی دهد. کسانی که شتاب داشتند که رمی جمره کرده زودتر به سمت مکه حرکت کنند، به وی می‌گفتند: برخیز و سنگ بزن تا با تو سنگ بزنیم. او می‌گفت: نه به خدا سوگند، دست نگهدارید تا

۱- شیخ حر عاملی، همان کتاب، ج ۱۰، ص ۶۹، باب ۱ رمی جمرات.

۲- شیخ حر عاملی، همان کتاب، ج ۱۰، ص ۷۱، باب ۳، رمی جمرات.

ص: ۱۴

ظهر شود. شتابندگان او را با سنگ می‌زدند و می‌گفتند: وای بر تو، برخیز و سنگ بزن، ولی او همچنان خودداری می‌کرد. وقتی که ظهر می‌شد برمی‌خاست و سنگ می‌زد و مردم نیز بر او سنگ می‌زدند. (۱)

در اوائل بعثت پیامبر اسلام- ص- که جان آن حضرت از طرف قبائل بت پرست مکه بشدت مورد تهدید بود، ابوطالب، عموی حضرت، اعلام حمایت از پیامبر کرد و در این باره قصیده بلندی سرود و طی آن به ذات اقدس خدا و به مظاهر مقدس حج مانند: کعبه، حجرالأسود، مقام ابراهیم و ... سوگند یاد کرد که در حمایت از پیامبر خدا عقب‌نشینی نخواهد کرد. از آن جمله به جمره سوگند یاد کرد و گفت:

وَبِالْجَمْرَةِ الْكَبْرَىٰ إِذَا صَمَدُوا لَهَا يُؤْمُونَ قَدْفًا رَأْسَهَا بِالْجَنَادِلِ (۲)

«سوگند به جمره کبری، آن هنگام که (حاجیان) می‌خواهند با سنگ بر سر آن بزنند.»

از «ابن قیس رقیات» سروده‌ای به این صورت به دست ما رسیده است:

فَمَنِي فَالْجِمَارِ مِنْ عَبْدِ شَمْسٍ مُّقْفِرَاتٍ، قَبْلَدَحٍ فَحِرَاءِ (۳)

«سرزمین منا و جمار که بی آب و علفند، و نیز منطقه بَلَدَح و حراء، همه از آن عبد شمس است.»

از مجنون [بنی‌عامر] نقل شده است که گویا لیلی را در موسم حج در منا و خیف جستجو کرد و او را نیافت و با آه و حسرت چنین سرود:

وَلَمْ أَرَ لَيْلَىٰ بَعْدَ مَوْقِفِ سَاعَةِ بَخِيفٍ مِّنِي تَرْمِي جِمَارَ الْمُحَصَّبِ

۱- ابن هشام، سیره‌النبی، قاهره، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲- ابن هشام، همان کتاب، ص ۲۹۳.

۳- یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ هـ. ج ۱، ص ۴۸۰، کلمه «بَلَدَح».

ص: ۱۵

و یدی الحصى منها، اذا قذفت به من البرد اطراف البنان المَخَصَّب (۱)

«لیلی را ندیدم که پس از مقداری توقف در خیف منا، در سرزمین مَخَصَّب، به جمار، سنگ بزند و هنگامی که سنگریزه‌ها را پرتاب می‌کند، سرانگشتان خضاب شده او، از زیر لباسش نمایان گردد.»

اینها همه گواهی می‌دهد که رمی جمار در عصر جاهلیت، جزئی از مناسک حج بوده است.

فقه‌های شیعه و اهل سنت اتفاق دارند که یکی از واجبات حج و اعمال منا، «رمی جمرات» است. همچنین تعداد سنگها و چگونگی انداختن آنها مورد اتفاق آنان می‌باشد. اما چنانکه از مطالعه مناسک علما و مراجع دینی معاصر برمی‌آید، اصل جمره را معین نفرموده‌اند. گویا به اعتماد این که محل آن در «منا» مشخص و روشن است، یا از باب این که تعیین موضوع به عهده مجتهد نیست، به صورت سربسته گفته‌اند:

«رمی جمره، یعنی ریگ انداختن به جمره که نام محلی است در منا» (۲) برخی از فقها این مقدار نیز توضیح نداده‌اند، بلکه بطور اطلاق گفته‌اند: «از کارهای واجب در منا رمی جمره است» (۳) ولی توضیح نداده‌اند که آیا مراد، ستونهای سنگی است که اینک در منا به نام «جمره» شناخته می‌شوند یا اینکه زمین و محل ستونهای کنونی است. (چنانکه فقهای اهل سنت می‌گویند). در هر حال با این که هیچ‌یک از فقها در مناسک روشن نساخته‌اند که «جمره عبارت از ستونهای سنگی است» اما فعلاً سیره حجاج شیعه این است که به ستونهایی که در منا بنا شده، سنگ می‌اندازند و آن را

۱- یاقوت حموی، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۱۲، کلمه «خیف».

۲- مناسک حج، امام خمینی-ره- قم، پاسدار اسلام، ص ۲۰۳.

۳- آیت‌الله گلپایگانی، مناسک حج، قم، دارالقرآن‌الکریم، ص ۱۳۱؛ آیت‌الله خوئی-ره- مناسک حج، نجف، ص ۱۵۲.

ص: ۱۶

جمره می‌نامند. و بر اساس فتوای فقها که شرط صحت رمی را «رسیدن سنگریزه به جمره» دانسته‌اند، (۱) حاجیان رسیدن آن را به «بدنه» ستونها واجب می‌دانند و اگر به دایره اطراف ستون بیفتد، صحیح نمی‌دانند. ولی از کند و کاو در کتب لغت و کلام فقهای سلف و سفرنامه‌های حج، چنین برمی‌آید که «جمره» نام آن محل و «زمین» است و ستونها فقط علامتند تا «زمین جمره» شناخته شود.

جمره در لغت

«جمره» در لغت به معنای آتش برافروخته و گداخته و همچنین به معنای ریگ می‌باشد و جمع آن «جمار» است. عرب سنگریزه‌ها را نیز «جمار» می‌نامد و محل جمع شدن ریگها در منا را «جمرات» می‌گویند. به هرتل و پشته‌ای از ریگ نیز «جمره» می‌گویند و از این جهت محل سنگ‌ریزه‌ها را در «منا» جمره گفته‌اند که با ریگها زده می‌شود، و یا از این جهت که محل جمع شدن ریگهایی است که به آن زده می‌شود. (۲) از «مصباح المنیر فیومی» نیز برمی‌آید که نام «جمره» از نظر لغوی به این مناسبت است که محل اصابت سنگریزه‌ها است. (۳) بنا بر این ارتباطی با «عمودهای» سنگی که در زمان ما در آنجا منصوب است، ندارد.

وضع جمره در گذشته

آنچه از مطالعه و جستجو در تاریخ و سفرنامه‌های حج به دست

۱- امام خمینی، مناسک حج، قم، پاسدار اسلام، ص ۲۰۴.

۲- طریحی، مجمع البحرين، لغت «جمره»- زبیدی، تاج العروس، بیروت، ج ۱۰، کلمه «جمر».

۳- در مصباح المنیر فیومی آمده است: «کل شیء جمعته فقد جمرته و منه «الجمرة» و هی مجتمع الحصى بمنی، فکل کومه من الحصى جمرة، والجمع جمرات».

ص: ۱۷

می‌آید، این است که ستونهای چهارگوشی که امروزه دیده می‌شود و حدود ۹ متر ارتفاع و قطرهای مختلف دارند، در ادوار گذشته تغییر شکلهایی پیدا کرده است و شاید اصلاً روزگاری اثری از این ستونها نبوده است.

چنانکه «محب الدین طبری» (متوفای ۴۹۴ هـ) می‌گوید: «رمی» (محل انداختن سنگها) حد معینی ندارد جز این که بر فراز هر جمره، علمی برافراشته‌اند و آن عمودی است معلق و آویزان که ریگها را به زیر یا به اطراف آن «علم» می‌اندازد، و احتیاط این است که دور از آن محل نباشد. برخی از متأخرین آن را محدود به ۳ متر از هر طرف نموده‌اند جز در «جمره عقبه» که چون در کنار کوه واقع شده، فقط یک طرف دارد. (۱) به احتمال قوی، این «پرچمها» که «محب الدین طبری» از آن یاد می‌کند، در قرن پنجم برای این در محل جمرات نصب شده بوده که حاجیان محل «جمره» را گم نکنند و اشتباهاً به جای دیگر سنگ نزنند، زیرا در آن زمان «منا» بیابانی بیش نبوده است و تعیین محل جمره نیاز به نشانه‌ای داشته است.

چنانکه نقل کرده‌اند، در زمانهای گذشته گاهی حجاج محل «رمی» را گم می‌کردند و از روی اشتباه به جای دیگر سنگ می‌انداختند.

می‌گویند در زمان حکومت متوکل عباسی مردم ناآگاه جای «جمره» را تغییر دادند و در غیر محل «رمی» سنگ می‌انداختند. «اسحاق بن سلمة الصائغ» که از طرف متوکل مسؤول امور حج و کعبه بود، پشت جمره عقبه، دیواری ساخت تا محل رمی مشخص شود. (۲)

«ابن جبیر اندلسی» (۵۳۹-۶۱۴ هـ) در سفرنامه خود، در وصف جمره

۱- ابراهیم رفعت پاشا، مرآة الحرمین، قاهره، دارالکتب المصریة، افست تهران، المطبعة العلمیة، ج ۱، ص ۴۸.

۲- ابراهیم رفعت پاشا، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۲۹؛ برخی از فقها و علمای بزرگ شیعه که حدود چهل سال پیش به حج مشرف شده‌اند تأیید می‌کنند که ستونهای کنونی جمرات، در آن زمان وجود نداشته و تنها علامتی از یک چوبه تیر بر بالای محل جمرات آویزان بوده است. از آن جمله حجة الاسلام آقای حاج شیخ علی افتخاری گلپایگانی که از مطلع‌ترین و آگاه‌ترین افراد در مسائل حج است، در گفتگوی حضوری، این موضوع را نقل می‌کرد.

ص: ۱۸

عقبه می‌گوید: در اول منا از سمت مکه واقع شده است و در سمت چپ کسی که عازم مکه است، قرار گرفته و در وسط راه واقع است و به علت ریگهای جمرات که در آن جمع شده، بلند شده است. و در آن علم و نشانه‌ای همچون نشانه‌های حرم که گفتیم، نصب شده است.

آنگاه در مورد جمره وسطی و اولی می‌گوید:

بعد از جمره عقبه، محل جمره وسطی است، و آن نیز نشانه‌ای دارد و بین این دو، به اندازه پرتاب یک تیر فاصله است. و پس از آن به جمره اولی می‌رسد که فاصله‌اش با آن، به اندازه فاصله با دیگری است. (۱)

«میرزا محمد حسین فراهانی» در سفرنامه خود (۲) در وصف جمرات می‌گوید:

«در بازار مناسه علامت از گچ و آجر به قد دو ذرع درست کرده به فاصله هزار ذرع به یکدیگر و یکی را جمره اول و یکی را دویم و یکی را سویم می‌گویند. (۳) جمره در کتب فقها

۱- شهید اول در «دروس» فرموده است: «جمره بنای مخصوص یا محل و اطراف آن است که ریگها در آن جمع می‌شوند». (۴) ۲- شهید ثانی قول دیگری به صورت «قیل» (گفته شده) نقل می‌کند و می‌گوید: به محل جمع شدن ریگها جمره گفته‌اند و برخی دیگر

۱- رحلة ابن جبیر، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۴ ه.، ص ۱۳۶.

۲- سفر وی در سال ۱۳۰۲-۱۳۰۳ ه. صورت گرفته است.

۳- سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی، به کوشش مسعود گلزاری، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲ ه. ش؛ ص ۲۰۸.

۴- الجمره البناء المخصوص او موضعه و ما حوله بما یجتمع من الحصى، شرح لمعه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۴.



ص: ۱۹

«زمین» آن محل را جمره نامیده‌اند. (۱)

در برخی از کتب فقهی استدلالی، چنین آمده است: «اهل لغت و فقه درباره «جمره» اختلاف نظر آشکار دارند، ولی شکی نیست که سنگ انداختن به آن موضع خاص، کافی است و در صورت شک در این که آیا آن محل وسیع است یا تنگ؟ در صورتی که اصل محل رمی معلوم باشد، اصل برائت جاری می‌شود و مقید به حد معینی نمی‌گردد. (۲) از این فتواها چنین استفاده می‌شود که جمره حد معینی - که خود ستونها باشد - ندارد و این که شهید اول محلی را که «ریگها در آن جمع می‌شود»، جمره می‌داند و یا برخی از فقها در صورت شک در وسعت و تنگی محل رمی، اصل برائت جاری می‌کنند، همه حاکی از این است که جمره وسیعتر از بناهای فعلی در منا است.

از اینها گذشته فقها در مسائل مربوط به رمی جمره، گاهی از «جمره» به «ارض» (زمین) تعبیر نموده‌اند که حکایت از این دارد که نزد فقها، آن «زمین» جمره است نه ستونها:

اگر ریگ را انداخت و در «محمل» (کجاوه) افتاد یا بر پشت مرکبی اصابت کرد و سپس روی زمین افتاد کفایت می‌کند. (۳) این گونه تعبیر و مشابه آن، در کتب فقهی، در طرح مسأله رمی جمرات، فراوان آمده است که چند نمونه آن را در پاورقی ملاحظه می‌فرمایید. (۴) علاوه بر فتاوی فقها، تعبیر «ارض» در مورد محل رمی، در برخی از روایات نیز آمده است. مثلاً در بعضی از نسخه‌های «فقه الرضا» چنین

۱- الجمره قیل مجمع الحصى و قیل هی الأرض، شرح لمعه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲- اما الجمره فقد اختلف ارباب اللغة فاحشاً و لكن لاریب فی الاکتفاء بذلك الموضع الخاص فی الرمی و علی تقدیر الشک فی کونه ضیقاً او وسیعاً بعد ثبوت الأصل یحکم بالبرائه و عدم التقیید ... کتاب الحج تقریرات آیة‌الله محقق داماد، عبدالله جوادی آملی، ج ۳، ص ۱۱۶.

۳- اذا رمی حصاء و وقعت فی محمل او علی ظهر بعیر ثم سقطت علی الأرض اجزأت، ابن زهره، الغنیة، ضمن الینایع الفقهیه- الحج - چ اول، تهران، مرکز بحوث الحج و العمرة، ۱۴۰۶ ه. ق، ص ۴۴۲.

۴- و اذا رمی بحصاء فوقعت فی محمل او علی ظهر بعیر ثم سقطت علی الأرض اجزأت - نظام الدین ابی الحسن الصهرشتی، اصباح الشیعة بمصباح الشریعة ضمن مجموعه الینایع الفقهیه - حج - چ ۱، تهران، مرکز بحوث الحج و العمرة، ۱۴۰۶ ه. ق، ص ۲۶۴.

- و اذا رمی جمره بحصاء فوقعت فی محمله اعاد مکانها غیرها، فان اصابت شیئاً و وقعت علی الجمره فلا اعاده علیها، قاضی ابن البراج، المهذب الحج، ضمن مجموعه ینایع الفقهیه، چ ۱، تهران، ص ۳۳۸.

- «... ولو وقعت الحصى علی شیء و انحدرت علی الجمره جاز ...، شرایع الإسلام ضمن الینایع الفقهیه - حج - ص ۶۳۵.

- و کذا کفی لو وقعت الحصى علی غیر ارض الجمره ثم و ثبت لیها بواسطه صدم الأرض و شبهها، شرح لمعه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۴.

ص: ۲۰

روایت شده است:

«و ان رمیت بها فوقعت فی محمل اعدل مکانها، و ان اصاب انسانا ثم او جملا، ثم وقعت علی الأرض اجزأه». (۱)

آیا با توجه به این قرائن و شواهد، نمی‌توان نتیجه گرفت که مقصود از جمره زمینی است که ستونهای کنونی در آن ساخته شده است، نه خود ستونها؟ بنابر این اگر سنگریزه به ستونها نخورد و در حوضچه اطراف آنها بیفتد، کافی خواهد بود؟

طبعاً در نهایت، آراء و فتاوی فقها و مراجع محترم تقلید در این مورد تعیین کننده است.

پی‌نوشتها:

---

۱- حاج میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل‌البیت، ج ۱۰، ص ۷۱.

**حلق و تقصیر**

احمد زمانی

حلق و تقصیر در حج تمتع و عمره مفرده

سر تراشی (حلق) و کوتاه کردن مقداری از موی سر و یا گرفتن ناخن (تقصیر) در حج تمتع و عمره، از عباداتی است که مظهر و نشانه خضوع و خشوع بنده در برابر خالق توانا و متعال است. خداوند- سبحان- بندگانی را که به میهمانی خود خوانده و آنها در جرگه اطاعت او قدم نهاده‌اند و از بندگی غیرش (بتها، قدرتها، هوا و هواسها و...) گریخته‌اند و در بند اسارت عشق به الله به حالت احرام در آمده‌اند و به اعمالی همچون: طواف کعبه، سعی بین صفا و مروه، وقوف در عرفات و مشعرالحرام، رمی جمرات و قربانی پرداخته‌اند و خواسته‌اند بندگی و خضوع خالصانه خود را به اثبات برسانند، در این هنگام خداوند- منان- از آنان می‌خواهد علامت بندگی و خشوع و تسلیم کامل؛ یعنی حلق در عمره مفرده و حج تمتع، و تقصیر در عمره تمتع را با شیوه خاص به همراه قصد تقرب به او، بر خود ظاهر سازند و با این فریضه الهی از احرام خارج گردند (۱).

جدّ بزرگ ما حضرت آدم- علی نبینا و علیه السلام- از انجام این فریضه در حج خود کوتاهی نکرد، بلکه همانطور که امام محمد باقر- علیه السلام- فرمود:

خدای- سبحان- جبرئیل را به همراه یاقوتی از بهشت فرستاد، آنگاه سر آدم- علیه السلام- توسط خود او و یا جبرئیل تراشیده شد (۲).

حلق (سر تراشی) این سنت الهی، در دوران جاهلیت هم بجا آورده

۱- در پایان مقاله چگونگی خروج مصدود و محصور را از احرام بیان خواهیم کرد.

۲- علی بن محمد العلوی قال: سألت ابا جعفر- علیه السلام- عن آدم حیث حجّ بما حلق رأسه؟

فقال: نزل علیه جبرئیل- علیه السلام- بیاقوتة من الجنة، فأمرها علی رأسه، فتناثر شعره.

فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۵- الحجّ فی الكتاب و السنّة، ص ۴۴۶- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۷۸، ح ۲.

ص: ۲۲

می‌شده و معتمرین هر گاه عمره خود را بجای می‌آوردند سرشان را نیز می‌تراشیدند.

در تاریخ آمده: در سرّیه عبدالله بن جحش اَسَدی، او با همراهان خویش در قریه نَخْلَه فرود آمدند و جهت کسب اطلاع از کاروان قریش که حامل مویز و پوست و دیگر کالای تجارتی بود به کمین نشستند.

روز آخر رجب بود که کاروان رسید. رجال قریش که اوّل بار از دیدن مسلمانان بیمناک شدند، با مشاهده نمودن عکاشه بن مِخْصَن (۱) که سر تراشیده بود، آسوده خاطر شدند و به همدیگر گفتند: اینان برای انجام عمره آمده‌اند و از ایشان خطری متوجه ما نخواهد شد (۲).

قرآن کریم سر تراشی در حجّ را علامت ایمان میهمانان خانه خدا ذکر می‌کند، و در رؤیای صادق رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلّم- می‌فرماید:

«لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسِهِمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ».

«به طور قطع همه شما با اراده و مشیت خداوند و در نهایت آرامش و امانیت به مسجد الحرام داخل می‌شوید، در حالی که سرهای خود را تراشیده و ناخن و موهای خود را کوتاه نموده و از هیچ کس ترس و وحشت ندارید.» (۳)

صاحب جواهر- ره- در وجوب سر تراشی در منا برای کسی که اوّلین بار موفق به انجام دادن حجّ می‌شود (و حاجی ضروره (۴) است)، به روایت سلیمان بن مهران استشهاد می‌کند، و می‌گوید: سلیمان از امام صادق- علیه السلام- سؤال کرد: چرا حلق و سر تراشی بر ضروره واجب است نه بر دیگران؟

۱- عکاشه بن مِخْصَن از اصحاب با شخصیت رسول خدا- ص- بود که به مدینه منوره هجرت کرد و در غزواتی همچون بدر، احد و خندق به همراه آن حضرت شرکت نمود. ابن اثیر، اَسَد الغابه، ج ۴، ص ۳.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۳؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۳. بنابر نقل مغازی عامر بن ربیع سر عکاشه را تراشید و او می‌گفت نظر واقد و عکاشه این بود که جهت حساس نشدن قریش، باید تغییر قیافه داد لذا آنها سر تراشیدند و شبیه معتمرین گردیدند.

۳- فتح: ۲۷.

۴- این واژه در کتب احادیث و فقهی مشهور است و بر کسی اطلاق می‌شود که اولین سفر زیارت حجّ اوست.

ص: ۲۳

حضرت در جواب فرمود: «لیصیر بذلک موسماً بسمه الآمنین ألا تسمع قول الله - عز وجل - لیدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلّین رؤسکم و مقصرین لا تخافون (۱)».

«زیرا با عمل سر تراشی علامت ایمان را در خود ظاهر نموده است» (و سپس فرمود) آیا نشنیده‌اید گفتار خداوند - عز وجل - را «لتدخلن ... (۲)»

در این روایت، حلق و سر تراشی در مناسک حج و یا عمره مفرده، علامت تسلیم و بندگی در مقابل حضرت حق - جل و علا - شمرده شده است.

صاحب جواهر الکلام می‌فرماید: ظاهر این است که «وجوب» سر تراشی برای ضروره اراده شده است؛ زیرا وجهی برای حمل آیه شریفه و این دسته از روایات بر «تأکید»، وجود ندارد. و مطلب دیگر: این که در روایت حسنه و صحیحه، (۳) کلمه «ینبغی» به معنای «سزاوار است»، وجود دارد که چه بسا از آن اراده وجوب شده است. (۴)

صاحب مسالک الأفهام می‌گوید: کلمه «ینبغی» در روایات، دلالت و ظهور در استحباب دارد ولیکن مرحوم آیه الله محمد باقر شریف زاده، محشی آن کتاب می‌نویسد: بعد از تخییر در آیه شریفه: «آمنین محلّین رؤسکم و مقصرین ...» و سه مرتبه دعای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در سال بعد از حدیثه - برای کسانی که در عمره مفرده سر تراشیدند - در عمره مفرده: «اللهم اغفر للمحلّین ...» و یکمرتبه برای کسانی که ناخنها را گرفته و یا مقداری از موی سر را کوتاه کردند، و با توجه به روایات مربوط به «ضروره»، چگونه می‌توان گفت کلمه

۱- گر چه شأن نزول آیه شریفه، عمره مفرده‌ای است که رسول خدا - ص - در ذی قعدة سال هفتم هجرت بعد از صلح حدیبیه به همراه یاران خود انجام داده است و لکن امام صادق - ع - به عموم آیه شریفه تمسک نموده‌اند و گویا الغاء خصوصیت کرده‌اند.

۲- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۰۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۷، ح ۱۴.

۳- صحیحه معاویه بن عمار با توجه به سلسله روایات آن، هم حسن و هم صحیح خوانده شده است.

۴- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۳۵.

ص: ۲۴

«ینبغی» ظهور در استحباب دارد؟! بلکه باید گفت که در این روایات دلالت بر وجوب می‌کند.

بعلاوه این که: مفهوم «جمله شرطیه» در صحیحہ معاویہ بن عمار، از امام صادق- علیه‌السلام-: «ینبغی للصرورۃ أن یحلق و إن کان قد حَیَّجَ فإِنَّ شاءَ فقَصِّیر و إن شاءَ حلق» (۱)- وجوب حلق را برای صروره اثبات و تعیین می‌کند (۲) و تخیر بین تقصیر و حلق را نفی می‌نماید. و وجوب تعیینی با تخیر سازگار نخواهد بود. (۳)

روایات دیگری؛ مانند روایت اَبی سعید، حلق را بر سه طایفه واجب می‌شمارد که در آن تصریح بر وجوب حلق برای صروره است. عن اَبی سعید، عن اَبی عبدالله- علیه‌السلام- قال: «یجب الحلق علی ثلاثۃ نفر؛ رجل لبد، و رجل حَجَّ بدءاً و لم یحجَّ قبلها، و رجل عقص رأسها».

«سر تراشیدن در منا بر سه گروه از مردان واجب است. ۱- کسانی که موی سر خود را به غسل و یا صماغ و یا شیء لزجی آلوده می‌کنند. ۲- کسانی که سال اول حج آنهاست و قبل از آن، حج بجا نیاورده‌اند، ۳- افرادی که موهای خود را جمع کرده و گره زده و در هم پیچیده‌اند». (۴)

پس در مجموع برای کسانی که اولین بار جهت حج بیت‌الله الحرام می‌روند سرتراشی واجب است و برای دیگر افراد از مردان که دومین بار حج آنها و یا بیشتر است مسلم سرتراشی افضل از تقصیر است.

امام صادق- علیه‌السلام- فرمودند: «الحلق أفضل، لأن رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- حلق رأسه فی حجّة الوداع، و فی عمره الحدییه».

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۵، ح ۱.

۲- مسالک الأفهام إلى آیات الأحكام، الفاضل الجواد الکاظمینی، ج ۲، ص ۲۵۳

۳- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۳۶.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۵، باب ۷، ح ۳.

ص: ۲۵

سر تراشیدن فضیلتش بیشتر است، زیرا پیغمبر خدا- ص- در حَجَّةُ الْوَدَاعِ و در عمره مفرده‌ای که در حدیبیه بجا آوردند- سر مبارک را تراشید. (۱) همانطوری که مفصل آن خواهد آمد. و بالاتر این که در همه عمره‌ها و حج‌هایی که رسول خدا- ص- بجا آورد، نیامده است که به تقصیر تنها اکتفا کرده باشد اگر چه مباح بوده است.

برای خانمها به هیچ وجه جایز نیست سر خود را بتراشند زیرا رسول خدا- ص- از آن نهی نموده است (۲) و فقهای ما ادعای اجماع بر حرمت آن دارند؛ مانند علامه در مختلف و همچنین در منتهی و تحریر. (۳)

آنچه ذکر شد، مطابق با فتاوی‌ای بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی- ره- و آیه‌الله العظمی اراکی- حفظه‌الله- است که در موارد سه‌گانه فوق، بنا بر احتیاط واجب حلق را لازم می‌دانند. (۴) سرتراشی پیامبر اکرم- ص- در عمره مفرده

رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- آن عبد صالح و برگزیده خدا، هنگامی که در سال بعد از صلح حدیبیه، عمره مفرده بجا آورد، در عمل پایانی عمره مفرده، با این که مختیر بین حلق و تقصیر بود تیغ را به دست خراش بن أمیه خزاعی (۵) داد و او سر مبارک آن حضرت را تراشید.

امام صادق- علیه‌السلام- می‌فرماید: در همان روز رسول گرامی اسلام فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ مَرَّتَيْنِ، قِيلَ وَ لِلْمَقْصِرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَ لِلْمَقْصِرِينَ»؛ یعنی دو مرتبه فرمود: بار خدایا پیامرز سر تراشیدگان را- گفته شد یا رسول‌الله. مقصرین چطور؟ سپس یک

۱- بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۰۱، ح ۴۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۹، باب ۸، ح ۴: عن جعفر بن محمد- علیهماالسلام- عن آبائه فی وصیة النبی- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- لعلى- علیه‌السلام-: قال: یا علیّ لیس علی النساء جمعة- إلى أن قال- ولا استلام الحجر ولاحلق.

۳- جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۲۳۶.

۴- تحریرالوسیله، امام خمینی- ره-، ج ۲، ص ۴۱۳.

۵- خراش بن أمیه أهل مدینه منوره بود، در غزوه خیبر و حدیبیه حاضر شد. در حدیبیه پیغمبر اکرم- ص- او را به مکه فرستاد، قبیله قریش شتر او را گرفتند و پاهای شتر را قطع کردند و خواستند او را بکشند که عده‌ای از قبیله- אחابیش- مانع شدند، سپس آزاد شد و به مدینه خدمت رسول خدا- ص- برگشت. أسدالغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۸.

ص: ۲۶

مرتبه برای مقصرین دعا کرد. (۱)

در حدیثی دیگر امام زین العابدین - علیه السلام - فرمود:

«استغفر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - للمحلّین ثلاث مرّات و للمقصرین مرّة واحدة».

رسول خدا - ص - برای کسانی که سر تراشیدند سه مرتبه و برای کسانی که تقصیر کردند یک مرتبه طلب آمرزش و رحمت نمود.

(۲)

شبهه روایت فوق با تعبیری دیگر از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است:

سالم بن ابی فضل - ابی فصیل - خدمت امام صادق - علیه السلام - رسید و سپس پرسید:

«دخلنا بعمره نقصر أو نحلق؟ فقال - علیه السلام - : احلق فإن رسول الله - صلی الله علیه و آله - ترخّم علی المحلّین ثلاث مرّات، و علی

المقصرین مرّة واحدة».

ما داخل در اعمال عمره مفرده شده‌ایم - در آخرین جزء اعمال عمره مفرده - تقصیر کنیم و یا سر بتراشیم؟

حضرت در پاسخ فرمود: شما سر بتراشید؛ زیرا رسول خدا - ص - برای سر تراشیدگان در اینجا سه مرتبه طلب رحمت نمود، و برای

کسانی که به تقصیر اکتفا کردند، فقط یک مرتبه مغفرت خواست. (۳)

مضامین فوق در کتب اهل سنت مانند صحیح مسلم و بخاری نیز

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۶، ح ۶.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۵- مسلسل ۱۳۴۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۷، ح ۱۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۷، ح ۱۳؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۳۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۴۶، ح ۳۱۸.



ص: ۲۷

آمده است. (۱) سرتراشی پیغمبر اکرم - ص - در حجّه‌الوداع

رسول گرامی در سال دهم هجرت، با جمعی از یارانش، جهت انجام حج (حجّه‌الوداع) به مکه معظمه آمدند، روز عید قربان در منا عده‌ای تقصیر کردند و عده‌ای دیگر همانند رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سرتراشیدند.

معاویّه بن عمار می‌گوید: امام صادق - علیه‌السلام - فرمود:

«... وَالَّذِي حَلَقَ رَأْسَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِي حَجَّتِهِ مَعْمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَتْ قَرِيشُ أَيْ مَعْمَرُ: إِذْنُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِي يَدِكَ وَفِي يَدِكَ الْمَوْسَى، فَقَالَ مَعْمَرُ: أَيُّ وَاللَّهِ، إِنِّي لِأَعِدُّهُ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ عَظِيمًا عَلَيَّ».

«کسی که سر مبارک پیغمبر گرامی - ص - را در حجّه‌الوداع تراشید، معمر بن عبدالله (۲) بود. در آن روز بعضی از افراد قبیله قریش که جهت بجا آوردن حج همراه آن حضرت بودند، رو به معمر کرده گفتند: اینک رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - جهت حلق، جلو تو نشسته است و تیغ بزّان نیز در دست تو است!»

معمر جواب داد: این اطمینان و امری که به من محوّل شده است، آن را فضل بزرگی از ناحیه خدا بر خود می‌دانم. (۳) (۳)

این روایت را شیخ صدوق - ره - در من لایحضره الفقیه و همچنین شیخ کلینی - ره - در فروع کافی از معاویّه بن عمار نقل نموده‌اند.

۱- صحیح مسلم، ج ۲، باب «تفضیل الحلق علی التقصیر»، ص ۹۴۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، باب «الحلق و التقصیر عند الإحلال»، ص ۷۰۲.

۲- صاحب وسائل الشیعه: معمر بن عبدالله را معمر بن عبدالله بن حارثه بن نصر بن عوف ... معرفی می‌کند. ولیکن دیگران گفته‌اند: او معمر بن عبدالله بن نافع است که در روزهای نخستین رسالت به پیغمبر خدا - ص - ایمان آورد و در زمان مهاجرت از مکه معظمه به حبشه هجرت کرد و با تأخیر به مدینه منوره آمد و عمری طولانی نمود. ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۴، ص ۴۰۰.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۹.

ص: ۲۸

عبدالرحمن بن ابی عبدالله نیز از امام صادق - علیه السلام - نقل می‌کند که فرمود:

«کان رسول الله - صلی الله علیه و آله - یوم النحر یحلق رأسه و یقلّم أظفاره و يأخذ من شاربته و من اطراف لحیته».

«هرگاه روز عید قربان می‌شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سر خود را می‌تراشید و ناخن‌هایش را می‌گرفت و سیل‌ها و

اطراف ریش مبارکش را کوتاه می‌نمود». (۱) جایگاه حلق یا تقصیر در اعمال منا

روز عید قربان بعد از رمی جمره عقبه و قربانی کردن، نوبت به تراشیدن سر یا تقصیر می‌رسد که اکثر فقها فتوا بر وجوب (۲)

رعایت ترتیب را می‌دهند. همانطور که در مختصرالنافع و قواعد الأحکام و مبسوط و استبصار آمده است. و اکثر آنها ابتدا استدلال

می‌کنند به ظهور آیه شریفه:

«ولاتحلّقوا رؤوسکم حتّی یبلغ الهدی محلّه».

«سرها را نتراشید تا این که قربانی به جای خود برسد؛ یعنی ذبح گردد». (۳)

سپس استدلال می‌کنند به سیره و روایات صحیح موجود در باب، که بیانگر ترتیب فوق است (۴) این ترتیب را بسیاری از علمای

اهل سنت نیز لازم و واجب می‌دانند.

با سر تراشی و یا تقصیر در عمره مفرده، حاجی از احرام خارج می‌گردد و همه محرّمات احرام بر او حلال می‌شود و اما در حجّ تمتع

پس از

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۰۲، ح ۳؛ الحجّ فی الکتاب و السنه، ص ۴۴۵.

۲- امام خمینی - ره - به احتیاط واجب باید در منا اول رمی جمره کند و بعد از آن ذبح کند و بعد تقصیر یا حلق. آراء المراجع، ص

۳۷۵

آیه الله العظمی اراکی: به حسب جمع بین روایات ترتیب مستحب است ولی چون شهرت بر وجوب قائم شده، احوط رعایت ترتیب

است در صورت امکان. مناسک سه حاشیه‌ای، ص ۳۲۷.

۳- بقره: ۱۹۲.

۴- اگر چه بعضی از فقها، تهیه قربانی را قبل از سر تراشی یا تقصیر کافی می‌دانند و می‌گویند ترتیب مستحب است؛ مانند شیخ

طوسی در کتاب خلاف و ابن ادریس در کتاب سرائر. سلسله ینابیع الفقهیه، ج ۸، کتاب السرائر، ص ۵۵۵.

ص: ۲۹

سرتراشی یا تقصیر جمیع محرّمات غیر از بوی خوش و زن بر مرد، مرد بر زن - حلال می‌شود. (۱)

اما مصدود (۲) و محصور (۳): جایز است با قربانی کردن و تقصیر نمودن، در هر جا که هست، خود را از احرام بیرون آورد. در این صورت جمیع محرّمات بر او حلال می‌شود. (۴) چگونگی سرتراشی در منا سرتراشی و تقصیر از اعمال عبادی است و قصد قربت در آن معتبر است، کسی که سر می‌تراشد - یا تقصیر می‌کند - سزاوار است اموری را مراعات کند:

- ۱- مستحب است رو به قبله بنشیند.
- ۲- نام خدا را بر زبان جاری کند.
- ۳- تراشیدن سر را از جلو، سمت راست، آغاز کند و به پشت سر، برابر گوش سمت راست، ختم نماید و سپس از جلو سر سمت چپ شروع کند و همانند سمت راست، به پشت سر به پایان برساند.
- ۴- در حین تراشیدن سر به دعای مأثوره مشغول باشد؛ همانطور که امام باقر - علیه‌السلام - هنگام تراشیدن سر در منا، این کلمات را با خود زمزمه می‌نمود: «اللّٰهُمَّ اعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

- ۱- آراء المراجع، ص ۳۸۶؛ مناسک حج، سه حاشیه‌ای، ص ۳۲۶، مسأله ۲۲.
- ۲- کسی که دشمن او را منع از اعمال عمره و یا حج نموده است.
- ۳- کسی بواسطه مریضی و یا مشکل خاصّی نتواند اعمالش را به پایان برساند.
- ۴- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۲۱.

ص: ۳۰

«بار خدایا در برابر هر مویی که تراشیده می‌شود، نوری را در روز قیامت به من عنایت فرما». (۱)

و نیز در کتاب فقه‌الرضا از حضرت علی بن موسی‌الرضا - علیه‌السلام - نقل شده که فرمود:

«إذا أردت أن تحلق رأسك فاستقبل القبلة و ابدأ بالناصية، واحلق إلى العظمين النابتين بحذاء الأذنين و قل: اللهم أعطني بكل شعرة نوراً يوم القيامة». (۲) «هنگامی که خواستی سر بتراشی رو به قبله بنشین و از جلو سر آغاز کن و ادامه بده تا روی دو استخوان پشت سر و مقابل گوش‌ها و با خود بگو: اللهم...».

و همچنین گفته شده، در موقع سر تراشیدن سه بار تکبیر بگوئید و این دعا را با خود بخوانید:

«اللهم هذه ناصيتي بيدك فاجعل لي بكل شعرة نوراً يوم القيامة، واغفر لي ذنبي يا واسع المغفرة، والحمد لله على ما هدانا و الحمد لله على ما أنعم به علينا».

و بعد از تراشیده شدن سر سه بار دیگر تکبیر بگوئید و دعای ذیل را نیز بخوانید:

«الحمد لله الذي قضى عني نسكي، اللهم إئتني بكل شعرة حسنة و امح عني بها سيئته و ارفع لي بها درجته، واغفر لي و للمحلّقين و المقصرين و جميع المسلمين، اللهم زدنا ايماناً و يقيناً و عوناً، و اغفر لنا و لأبائنا و أمهاتنا و صلّى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين». (۳)

و نیز دعا‌های دیگر ... که به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۱- التهذيب، ج ۵، ص ۲۴۴، ح ۸۲۶؛ وسائل الشيعه، ج ۱۰، ص ۱۹۰، باب ۱۰، ح ۱.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۸۲، کتاب الحج؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۲۹، با اختلاف اندکی در تعبيرات و الفاظ.

۳- راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۱۵۵.

ص: ۳۱

چگونگی سرتراشی نزد اهل سنت

از اهل سنت نیز همانند آنچه گذشت، روایاتی وارد شده که یکی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

عن أنس بن مالك، قال: «لما رمى رسول الله - صلى الله عليه [و آله] و سلم - الجمره و نحر نسكه و حلق. ناول الحائق شقه الأيمن فحلقة ثم دعا أبا طلحة الأنصاري فأعطاه إياه ثم ناوله الشق الأيسر فقال - ص - احلق فحلقة فاعطاه أبا طلحة فقال - ص - : أقسمه بين الناس».

رئیس فرقه مالکیه می‌گوید: «چون رسول خدا - ص - در سرزمین منا رمی جمره عقبه کرد و قربانی نمود، برای سرتراشی و حلق، قسمت راست سر را در اختیار سرتراش (حلاق) که گویا معمر بن عبدالله بوده است - گذاشت و او هم آن قسمت را تراشید و بعد اباطلحه انصاری را خواست و موها را در اختیار او گذاشت و به همان نحو سمت چپ را تراشید، آنگاه به فرمان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - جهت تبرک، در میان مردم تقسیم کرد» (۱).

۵- موهای تراشیده شده در منا دفن شود.

سیره ائمه معصومین - علیهم السلام - این بوده که بعد از تراشیدن سر، موهای خود را در سرزمین منا در میان خیمه خود دفن می‌کردند.

روایات متعددی در این باب وجود دارد که فقهای ما بر اساس آن روایات فرموده‌اند: مستحب است حاجی موی سر خود را در منا، در

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۴۸، ح ۱۳۰۵، باب ۵۶، کتاب الحج.

ص: ۳۲

خیمه خود دفن کند. (۱)

ابوالبختری در روایتی از امام باقر و امام زین‌العابدین - علیهما السلام - نقل می‌کند که امام مجتبی و امام حسین - علیهما السلام - دستور می‌فرمودند: تا موهایشان را در منا دفن کنند. (۲) و در کتاب شریف فقه‌الرضا آمده است: «وادفن شعرك بمنی»؛ «موهای تراشیده شده‌ات را در منا دفن نما». (۳)

در روایت دیگر، ابی شبل از امام صادق - علیه السلام - نقل می‌کند که فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَلَقَ رَأْسَهُ بَمَنَى ثُمَّ دَفَنَهُ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ كُلُّ شَعْرَةٍ لَهَا لِسَانٌ طَلِقٌ تَلْبِي بِاسْمِ صَاحِبِهَا».

«آنگاه که مؤمن در منا سر خود را می‌تراشد و سپس دفن می‌کند، روز قیامت هر تار مویی برای او و به نام او تلبیه (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ...) می‌گوید. (۴)

و بهتر این است که حاجی بعد از حلق (سر تراشی) از اطراف ریش و شارب خود را گرفته و ناخن را کوتاه نماید و به مفاد بعضی روایات در ذیل آیه شریفه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نَدْوَرَهُمْ ...» (۵) عمل کند مانند روایت احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از امام رضا - علیه السلام - که فرمود:

«التفت؛ تقلیم الأظفار و طرح الوسخ و طرح الإحرام عنه».

«تفت؛ یعنی گرفتن ناخن‌ها و دور کردن کثافات و آنچه در مدت احرام از ناحیه محرمات احرام پیش آمده است». (۶)

روایت فوق، در صدد بیان پاره‌ای از حکمت‌های حلق و تقصیر است و این گونه روایات بسیار است. که در پایان - همانند ابتدای بحث - باید

۱- مناسک حجّ امام خمینی - ره - با حواشی مراجع عظام، ص ۳۳۵.

۲- قرب الاسناد، ص ۶۵؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۰۲، ح ۱.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۲۹؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۰۴.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۴، باب ۶، ح ۳؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۵۰۲، ح ۱.

۵- حج: ۲۹.

۶- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۰۴، ح ۱۲؛ معانی الأخبار، ص ۳۳۹.

ص: ۳۳

گفت: حلق و روایات در این باب انسان را توجه به بندگی محض و اخلاص در مقابل پروردگار می‌دهد و می‌خواهد در پایان اعمال حج با علامت بردگی، بندگی خودش را در مقابل حضرت حق - جلّ و علا - اعلان نماید و از آلودگی‌های ظاهری و باطنی که نشانه غیر خداست، پاک گردد و چه زیبا است عبارتی که مرحوم فیض کاشانی در أسرار حج از امام صادق - علیه السلام - نقل می‌کند:

«إذا اردت الحج فجرد قلبك لله - تعالی - من كل شاغل و حجاب كل حجاب و فوض أمورك كلها إلى خالقك و توكل عليه في جميع ما تظهر من حركاتك و سكناتك ... واحلق العيوب الظاهرة و الباطنة بحلق شعرك و ادخل في أمان الله و كنفه و ستره و كلاءته من متابعه مرادك بدخولك الحرم ...».

«آنگاه که اراده و قصد رفتن به حج را نمودی، دل و قلبت را اختصاص به صاحب خانه ده و از هر چیزی که تو را مشغول به خود می‌کند و مانع از ارتباط بیشتر با حضرت حق می‌گردد باز دار؛ [زیرا] علاقه به او باید جلوگیری همه موانعی شود که انسان را از او باز می‌دارد. همه کارهایت را واگذار به آفریننده خود کن، و در همه حرکات و خیزشها و آرامشها بر او تکیه و توکل نما ... با تراشیدن موی سر خود (حلق) همه زشتیها و ناپاکیهای برون (ظاهری) و درون (داخلی) را از خود دور ساز و سپس با دخول در حرم او به وادی امن و جوار رحمت و زیبایی‌های پنهان و ثمرات پر بار پیروی حضرت حق - جل و علا - پای نه». (۱) پی نوشتها:

۱- محجّة البیضاء فی تهذیب الأجباء، ج ۲، ص ۹-۲۰۸.

## استفتاآت

به اهتمام محمد حسین فلاح زاده

در شماره ۷ فصلنامه، تعدادی از جدیدترین مسائل فقهی حج را که از محضر مراجع بزرگوار تقلید حضرت آیت‌الله العظمی اراکی - دام ظلّه - و حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قدس سره - استفتاء شده بود، تقدیم خوانندگان گرامی گردید، ولی در شماره ۸ موفق به انجام این وظیفه نشدیم، بدان سبب که پاسخ برخی از سؤالهایی که به محضر مراجع بزرگ، تقدیم شده بود به دستمان نرسید. خوشبختانه پس از انتشار آن شماره، تعدادی از مسائل فقهی حج، که از محضر مبارک امام خمینی - قدس سره - سؤال شده و دفتر استفتای ایشان به آنها پاسخ داده بود، به دستمان رسید که در مجموعه استفتاآت الحاقی به مناسک ایشان، چاپ نشده است. لذا با افزودن چند استفتای دیگر، که مرجع عالیقدر حضرت آیه‌الله العظمی اراکی - مدّظله - به آنها پاسخ گفته‌اند، تقدیم شما خوانندگان عزیز می‌گردد.

امیدواریم که در شماره آینده، با دستیابی به پاسخ سؤالهایی که در حج سال گذشته، از نمونه‌های مختلف پیش آمده، بخشی از فصلنامه را به این امر مهم اختصاص دهیم و این نکته بر کسی پوشیده نیست که هر ساله در حج، با گذشت زمان و تغییر مکانی مواقف حج، مصادیق نوینی پدید می‌آید که دستیابی به احکام شرعی آنها، ارتباط با مراجع بزرگوار تقلید را می‌طلبد و شایسته‌ترین شیوه این ارتباط استفتا از احکام آن مصادیق و چاپ و نشر آنهاست، تا آنان که در سال جدید برای انجام مناسک حج عازم بیت‌الله الحرام هستند، به مشکلی دچار



ص: ۳۵

نشوند و با وقوف کامل بر وظیفه شرعی خود، اعمال را بطور صحیح به پایان ببرند و از برکات معنوی آن نیز بهره‌مند شوند، و به فرموده امام خمینی - ره: «رسیدن به مراتب معنوی حج، جز با عمل دقیق و مو به موی اعمال و مناسک میسر نخواهد بود». بار دیگر از کلیه افرادی که استفتاآتی را در اختیار دارند که تاکنون به چاپ نرسیده، جهت استفاده از آن در این فصلنامه تقاضا داریم، یک نسخه از آن را برای ما به نشانی تهران، خیابان آزادی، سازمان حج و زیارت طبقه دوم، معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری بفرستند و از پاداش اخروی این عمل خیر بهره‌مند شوند.

س ۱- در حال احرام عمره تمتع، می‌توان قبل از انجام عمره، طواف مستحبی انجام داد؟

(امام خمینی - قدس سره): احتیاطاً ترک نماید.

س ۲- کسی که قرائت حمد و سوره‌اش صحیح نیست، می‌تواند نیابت در حج را بپذیرد؟

(امام خمینی - قدس سره): نمی‌تواند نایب شود.

س ۳- زنی که قبل از احرام می‌دانسته طبق عادت ماههای قبل، ده

ص: ۳۶

روز خون حیض می‌بیند و قبل از احرام حج نمی‌تواند عمره تمتع را بجای آورد، و نمی‌دانست باید به نیت حج افراد محرم شود و یا می‌دانسته ولی ناسی یا غافل بوده و نیت احرام عمره تمتع کرده است، وظیفه‌اش چیست، آیا محرم است یا خیر؟ و در همین مسأله اگر علیرغم عادت ماههای قبل، قبل از ده روز پاک شد، آیا می‌تواند با همان احرام، عمره تمتع بجا آورد یا خیر؟ (امام خمینی - قدس سره-): احرام او صحیح است و اگر پاک شد با همان احرام باید عمره تمتع انجام دهد.

س ۴- کسی که تصمیم قطعی داشته وقتی به حجرالأسود می‌رسد طواف را شروع کند و فکر می‌کرد باید نیت را اول حجرالاسود به زبان بیاورد و چون نتوانست، تصمیم گرفت که این دور را رها کند و از دور بعدی طواف را شروع کند و بعد از آن نماز طواف را هم خواند و بقیه اعمال عمره را بجا آورد، وظیفه‌اش چیست آیا باید طواف را اعاده کند؟

(امام خمینی - قدس سره-): چنانچه از اول حجرالأسود نیت نکرده و در دور بعد نیت کرده طواف او صحیح است و اگر نیت کرده و مقداری رفته با نیت، و رها کرده طواف اشکال دارد و باید طواف را اعاده نماید.

س ۵- کسی که معذور از طواف است و می‌بایست نایب بگیرد، می‌تواند یک نفر را برای طواف و دیگری را برای نماز آن نایب بگیرد؟

(امام خمینی - قدس سره-): نمی‌تواند.

ص: ۳۷

س ۶- زنی که احتمال می‌دهد خون حیض ببیند و نتواند داخل مسجدالحرام شود، می‌تواند برای عمره مفرده مستحبی محرم شود؟ و اگر خون دید برای طواف و نماز نایب بگیرد؟ و همچنین مریضی که احتمال می‌دهد نتواند اعمال عمره مفرده را انجام دهد؟ (امام خمینی - قدس سره-): اشکال ندارد و چنانچه وظیفه او نایب گرفتن شد، عمل به وظیفه نماید.

س ۷- زنها و افرادی که از رمی در روز معذور هستند ولی در شب می‌توانند رمی کنند، آیا رمی در شب بر آنها متعین است یا مخیرند بین آن و نایب گرفتن؟ (امام خمینی - قدس سره-): مخیرند.

س ۸- اگر مردی که می‌تواند در روز رمی کند، برای رمی زنی هم نایب شده باشد، می‌تواند رمی آن زن را در شب انجام دهد؟ (امام خمینی - قدس سره-): نمی‌تواند و باید رمی در روز انجام دهد.

س ۹- کسی که از منا برگشته و هنوز اعمال واجب مکه را انجام نداده،

ص: ۳۸

می‌تواند طواف مستحبی انجام دهد؟

(امام خمینی - قدس سره -): احتیاطاً ترک نماید.

س ۱۰- آیا موالات بین طواف نساء و نماز آن، با اعمال قبل آن، شرط است و یا این که فصل طویل بلامانع است؟

(امام خمینی - قدس سره -): فصل طویل مضر نیست.

س ۱۱- تأخیر عمره مفرده در حج افراد، تا چه وقتی باعذر جایز است؟

(امام خمینی - قدس سره -): باید مبادرت نماید عرفاً و تأخیر به مقداری که مسامحه و تهاون لازم آید جایز نیست.

س ۱۲- آیا کسی که قصد انجام عمره مفرده یا تمتع دارد می‌تواند از مدینه به مسجد شجره برود و در آنجا محرم شود سپس به

مدینه برگردد و با هواپیما به جده رفته و از آنجا به مکه برود؟

(آیه‌الله اراکی): مانع ندارد ولی استظلال محرم در روز حرام است و کفاره دارد.

ص: ۳۹

س ۱۳- کسی که تمام شرایط استطاعت را دارد ولی پول قربانی را ندارد، آیا باید حَجَّةَ الاسلام بجا آورد و بدل قربانی روزه بگیرد و یا مستطیع نمی‌باشد و حج مستحبی بجا آورد؟  
(آیه‌الله اراکی): مستطیع است و پول هدی جزء استطاعت نیست.

س ۱۴- شخصی در ماههای حج به مدینه رفته و شرایط استطاعت را داراست ولی مقررات اداره‌ای که در آن مشغول به کار است، به وی اجازه ماندن تا ایام حج را نمی‌دهد، و باید به ایران برگردد، آیا باید بماند و حَجَّةَ الاسلام بجا آورد و یا با منع اداری استطاعت برای او حاصل نیست، و در صورتی که با اصرار و درخواست و گرفتن مرخصی بدون حقوق به وی اجازه می‌دهند، آیا واجب است اقدام کند و تا ایام حج بماند و حَجَّةَ الاسلام بجا آورد یا واجب نیست؟

(آیه‌الله اراکی): اگر ماندن در مدینه تا ایام حج، موجب اخلال به شغل او نمی‌شود و رجوع الی الکفایه‌اش از بین نمی‌رود، باید بماند و حج واجب خود را بجا آورد ولی اگر ماندن و مخالفت با مقررات اداری موجب اخلال به شغل او است و راه دیگری هم برای جبران ندارد و قهراً رجوع الی الکفایه‌اش از بین می‌رود، در این صورت مستطیع نیست و با اصرار مرخصی گرفتن چون تحصیل استطاعت است و جوب ندارد، مخصوصاً اگر مرخصی گرفتن حرجی باشد و اگر مرخصی را گرفت استطاعت حاصل شده است و حج واجب است.

ص: ۴۰

س ۱۵- آیا اذن زوج برای رفتن زوجه به حج، برای نذر احرام قبل از میقات هم از آن باب که «اذن به شیء اذن به لوازم آن است» کافی است و یا باید جداگانه اذن بگیرد؟

(آیه الله اراکی): اذن به حج، اذن به نذر نیست و اذن صریح لازم دارد.

س ۱۶- اگر یکی از حجاج یا اعضا یا کارکنان کاروان، نماینده و وکیل تعدادی از حجاج شده که قربانی آنها را برایشان ذبح کند و برای انجام این کار به قربانگاه رفت و بدین جهت از انجام رمی جمره در روز دهم ذیحجه بازماند، آیا می‌تواند در روز عید بجای خودش قربانی نماید و حلق یا تقصیر نموده و از احرام بیرون آید و روز بعد رمی جمره عقبه را قضا نماید؟ یا باید برای حفظ ترتیب، این دو عمل را نیز تا روز بعد به تأخیر بیندازد؟

(آیه الله اراکی): در فرض مزبور و کالت از حجاج برای انجام ذبح عذر محسوب نمی‌شود و باید اول رمی جمره را که واجب خودشان [خودش] است انجام دهد ولی اگر قبل از استطاعت اجیر شده باشد که تمام روز دهم را در قربانگاه باشد جزء معتذرین محسوب شده و ذبح و حلق یا تقصیر قبل از رمی مانعی ندارد و قضای رمی را روز یازدهم قبل از رمی یازدهم انجام دهد و مراد از استطاعت بعد از اجاره استطاعتی است که از اجاره حاصل شده باشد.

ص: ۴۱

س ۱۷- سازمان حج و زیارت برای انجام خدمت مورد نیاز حجاج، با افرادی؛ مثلاً ذابحین، که وظیفه ذبح در کشتارگاههای صنعتی را بر عهده دارند یا افرادی که وظیفه امداد حجاج و گمشدگان را در روز عید برعهده دارند، اجازه می‌دهد حج تمتع انجام دهند، به شرطی که از نیمه شب روز دهم ذیحجه تا غروب عید قربان برای انجام وظیفه در اختیار سازمان حج و زیارت باشند، به فرض این که محل کار آنها در سرزمین منا یا وادی محسّر باشد. آیا آن شرط موجب می‌شود که اولاً فرد مجبور باشد در مشعرالحرام وقوف اضطراری کند و ثانیاً رمی جمره عقبه خود را در عید قربان انجام ندهد و قضای آن را به روز بعد موکول کند، لیکن فرصت لازم برای انجام ذبح قربانی و انجام حلق و یا تقصیر و خارج شدن از احرام را دارند.

آیا آن افراد با این شرط و اطلاع از معاذیر و تبعات آن، می‌توانند برای عمره تمتع محرم شوند و حج تمتع خود را انجام دهند؟ (آیه‌الله اراکی): اگر افراد مذکور استطاعت داشته‌اند و این قرارداد بعد از استطاعت واقع شده، این قرارداد مشروعیت ندارد و باید به وظیفه خود عمل کنند و اگر مستطیع نبوده‌اند و این کار قبل از استطاعت انجام گرفته که بین الطلوعین روز دهم را در غیر مشعر باشند و تمام روز دهم را در غیر محل رمی جمره باشند با توجه به این که قدرت بر انجام اعمال حج را دارند حج آنان صحیح و از حجّه‌الاسلام کفایت می‌کند و مراد از استطاعت، استطاعتی است که از اجاره حاصل شده باشد.

ص: ۴۲

س ۱۸- آیا در اعمال روز عید قربان، ترتیب شرط است و آیا می‌توان قربانی را قبل از رمی جمره عقبه انجام داد، برای معذور و غیرمعذور چه حکمی دارد؟

(آیه‌الله اراکی): وجوب ترتیب در اعمال منی تکلیفی است نه شرطی.

س ۱۹- با توجه به این که ذبح قربانی در منا به سبب برخی مشکلات امکان ندارد، ذبح آن در مسلخ‌های جدید که یکی در وادی معیصم و دیگری در وادی محسّر واقع است چه حکمی دارد؟

(آیه‌الله اراکی): با فرض عدم تمکن از ذبح در منی ولو با تأخیر از روز عید، ذبح در مسلخ‌های جدید مانعی ندارد. و قید منی به واسطه تعدّر ساقط می‌شود.

س ۲۰- اکنون در نماز جماعت مکه و مدینه، پس از رکوع رکعت دوم نماز صبح، و سوم نماز مغرب، امام جماعت قنوت می‌خواند و پس از هر بند از دعای قنوت مأمومین «آمین» می‌گویند، تکلیف شیعیان در این خصوص چیست آیا می‌توانند «آمین» بگویند؟ (آیه‌الله اراکی): آمین گفتن لازم نیست و می‌تواند آهسته خودش ذکر خدا بگوید.



ص: ۴۳

**آئین و ملت ابراهیم - ع - در قرآن مجید**

عبدالله جوادی آملی

يا اهل الكتاب لِمَ تَجَاجُونَ فِي اِبْرَاهِيمَ وَ مَا انزَلت التوراة و الإنجيل الا من بعده أفلا تعقلون.  
 ها انتم هؤلاء حاجتكم فيما لكم به علم فلمَ تَاجُونَ فيما ليس لكم به علم واللّٰه يعلم و انتم لاتعلمون.  
 ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً وما كان من المشركين.  
 ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبى والذين آمنوا واللّٰه ولّى المؤمنين. (۱) بحث تفسیری

۱- آل عمران: ۶۸-۶۵.

ص: ۴۴

مباحث تفسیری آیات فوق، که جریان حضرت ابراهیم - علیه السلام - را بازگو می‌کند در چند محور خلاصه می‌شود:

۱- احتجاج و مناظره اهل کتاب

۲- نبودن ارتباط بین ابراهیم - علیه السلام - و یهود و نصاری

۳- اصل و ریشه دین ابراهیم خلیل - سلام الله علیه -

۴- استدلال امیرالمؤمنین - علیه السلام - به آیه، در ارتباط با مسأله خلافت

احتجاج اهل کتاب

از آنجا که نام مبارک حضرت ابراهیم - علیه السلام - در کتابهای آسمانی و نیز در میان پیروان ادیان الهی به عظمت یاد می‌شد، یهود و نصاری، هر کدام، آن حضرت را از خود دانسته و وی را مسیحی و یا یهودی معرفی می‌نمودند و در این مورد تا آنجا پیش رفتند که حتی با یکدیگر به مناظره نشستند.

محور احتجاج

آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود، این است که آنها بر یک امر غیر معقول احتجاج می‌کردند! حال آیا این بدان جهت بوده که یهود می‌گفت: حضرت ابراهیم - علیه السلام - به شریعت موسی عمل می‌کرد و یا مسیحیت می‌گفت که آن حضرت طبق دین عیسی رفتار

ص: ۴۵

می نمود؟!!

بعید است که چنین احتجاجی صورت پذیرفته باشد؛ زیرا بخوبی روشن است که آن حضرت سابق بر موسی و عیسی بوده و قرن‌ها پیش‌تر از آن دو پیامبر - علیهما السلام - می‌زیسته است، پس چگونه ممکن است از آئینی که هنوز نیامده، پیروی کند؟! قبل از شروع، پیامون محور احتجاج اهل کتاب، باید دانست که احتجاج آنها، درباره دین و شریعت خاص حضرت ابراهیم - علیه السلام - بود، نه در مورد اصل نبوت یا رسالت و مجاهدت. و همچنین باید بدانیم که وقتی آنها می‌گفتند «ابراهیم دین ما را داشت»؛ یعنی دین ما تداوم راه ابراهیم است و ما وارثان آن حضرتیم؛ زیرا چنانکه گذشت، این معقول نیست که کسی بگوید: ابراهیم که قرن‌ها، قبل از نزول تورات و انجیل بوده، برابر آن دو کتاب که بعد از آن حضرت تشریح شده، عمل می‌کرده و عامل به آن دو بوده است! گرچه بعید به نظر نمی‌رسد که بگوییم: آن حضرت عالم به شریعت بعدی بوده و از آن آگاهی داشته است. نظر علامه - رضوان الله علیه -

بیان مرحوم استاد علامه طباطبایی را می‌توان در چند بخش خلاصه کرد:

۱- آن که این مناظره درون گروهی بوده و بین یهود و نصاری صورت پذیرفته است.

۲- آنها دو گونه محاجّه و مناظره داشته‌اند:

ص: ۴۶

الف - استدلال عالمانه و منطقی؛ که قرآن کریم چنین محاجه و استدلالی را درست می‌داند.

ب - احتجاج جاهلانه و استدلال غیر منطقی.

روش احتجاج عالمانه نصاری و یهود

نصاری به یهود - که ادعا داشتند کتاب و دینشان ابدی است و هیچگونه نسخی در آن راه نیافته - می‌گفتند: با نزول انجیل، که بیانگر شریعت عیسی - علیه‌السلام - است، تورات نسخ می‌شود و باید گروندگان دین سابق به دین لاحق معتقد شده و آن را دین اصلی خود بدانند. و ثانیاً عیسی پیامبر، آلوده نیست و مریم - علیهاالسلام - خانمی پاکدامن است.

در مقابل یهود خطاب به مسیحیت می‌گفت: شما به باطلید؛ زیرا معتقد به تثلیث هستید و مسیح را پسر خدا می‌دانید.

احتجاج جاهلانه و استدلال غیر منطقی

مناظره جاهلانه هر کدام از آنها این بود که می‌گفتند: «ابراهیم خلیل - علیه‌السلام - از ماست.» بدیهی است مذمت و نکوهش قرآن از آنان، فقط در این محور است؛ زیرا چنین مناظره‌ای، نه بر برهان عقلی استوار است و نه در کتاب آسمانی خودشان سخنی از آن به میان آمده، تا مستند به وحی باشد.

قرآن در این زمینه می‌فرماید: «اثتونی بکتاب من قبل هذا أو أثارۀ من

ص: ۴۷

علم ان کنتم صادقین.» (۱) اما اینکه مسلمانان حضرت ابراهیم خلیل - علیه‌السلام - را از خود می‌دانند، بدان خاطر است که قرآن جریان آن حضرت و تابعین وی را بیان نموده.

بنابراین، چرا شما در رابطه با چیزی که علم و آگاهی ندارید و کتابهایتان نیز درباره آن سرگذشت ابراهیم خلیل مطلبی - که گویای ارتباط آن حضرت با شما باشد - ندارد، محاجه و مناظره می‌کنید؟! (۲) تحلیل گفتار المیزان

سخنان مرحوم استاد علامه طباطبایی در مقابل دیگر مفسران، گرچه عمیق است و قابل بحث و دقت، چنان که ایشان در معارف قرآنی، نوآوری فراوانی دارند، ولی اولاً اثبات این که احتجاج آنها درون گروهی بوده و استفاده آن از ظاهر آیه دشوار است و ثانیاً گفته ایشان مبنی بر این که یهودیت علیه مسیحیت یک احتجاج عالمانه داشته، در صورتی تام و مورد ستایش است که در غیر محور تثلیث و نبوت حضرت مسیح - علیه‌السلام - باشد. زیرا که مسیحیت نیز می‌توانند علیه یهود درباره آن که آنها عزیر را پسر خدا می‌دانند، احتجاج کنند (وقالت اليهود عزیر ابن الله) (۳) بنابر این گروهی که خود، مبتلا به شرکند نمی‌توانند در زمینه شرک، با طرف مقابل محاجه نمایند.

البته احتجاج مسیحیت علیه یهود مبنی بر منسوخ شدن کتاب قبلی به وسیله کتاب بعدی، سخنی است حق و صحیح.

۱- احقاف: ۴.

۲- المیزان جلد ۳ ص ۲۷۶.

۳- توبه: ۳۰.

ص: ۴۸

بیان زمخشری

جناب زمخشری بر این باور است که خداوند در هر دو مورد، محاجه کنندگان را تحقیر و سرزنش می‌نماید. وی «ها انتم هؤلاء» را چنین تفسیر می‌کند:

«شما همان انسانهای نادانی هستید که درباره آنچه می‌دانستید و کتابتان نیز پیرامون آن صحبت کرده بود، محاجه و مناظره نمودید! پس چرا در موردی که جاهلید و در تورات و انجیل از آن سخنی به میان نیامده احتجاج می‌کنید؟!»

تناسب ظاهر آیه با بیان زمخشری

از آنجا که جمله با دو حرف تنبیه (ها انتم هؤلاء) - که برای هشدار غافل وضع شده - آغاز گردیده، با تحقیر مناسبتر است. علاوه بر این در قرآن، آیه دیگری است که در آن «های» تنبیه، برای تحقیر بکار گرفته شده؛ مانند آیه: «ها انتم هؤلاء تُدعون لتنفقوا فی سبیل اللّٰه» (۱)؛ نظیر آن که کسی، خود را آماده کند برای امتحان کتابی که آن را نخوانده، در صورتی که از عهده امتحان کتابی که خوانده بر نیامده است. اینجاست که به او گفته می‌شود: تو نتوانستی از امتحان کتابی که خوانده بودی سرفراز بیرون آیی، چگونه است، کتابی را که نخوانده‌ای، می‌خواهی امتحان دهی؟! و لذا به اهل کتاب گفته می‌شود: شما آنجا که علم داشتید و در کتابتان سخنی از موسی و عیسی و رسول خدا - علیهم صلوات اللّٰه - به میان آمده و احتجاج کردید، شکست خوردید چگونه درباره شریعتی که اصلاً اطلاعی از آن ندارید و نامی از آن در کتاب شما نیامده، احتجاج

ص: ۴۹

می‌کنید.

«ما کان ابراهیم یهودیا و لانصرانیا ولکن حنیفاً مسلماً» (۱).

در این قسمت از آیه، چند جمله سلبی است و یک جمله اثباتی؛ در قسمت سلبی، ابراهیم را از یهودیت و نصرانیت جدا دانسته و ارتباط آن حضرت را با آن دو گروه منتفی می‌داند.

زیرا اولاً: چنین دینی که آمیخته با تحریف است، حتی موسی و عیسی پیامبر نیز از آن بیزارند. و ثانیاً یهودیت و مسیحیت اصیل، گرچه حق است ولی ابراهیم خلیل - علیه السلام - برابر دینی که بعد نازل شده عمل نمی‌کرد. اما جنبه اثباتی آن اینست که ابراهیم - ع - یک مسلمان مستقیم است.

عظمت ابراهیم بین اهل کتاب

از آنجا که یهود و نصاری نمی‌توانستند حقانیت ابراهیم خلیل را - که عظمت او در کتب آسمانی؛ مانند صحف ابراهیم و قرآن آمده - منکر شوند، هر کدام آن حضرت را منتسب به خود می‌دانسته و وی را یهودی یا مسیحی معرفی می‌کردند.

ولی قرآن کریم بر تمام این پندارها خط بطلان می‌کشد و انتساب آن حضرت را به یهود و نصاری منتفی می‌داند. (ما کان ابراهیم یهودیا و لانصرانیا ولکن حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین).

ادّعیای یهود و نصاری نسبت به انبیای ابراهیمی و نظر قرآن

۱- آل عمران: ۶۷.

ص: ۵۰

یهود و نصاری، هر کدام، گذشته از آن که ابراهیم را از خود می‌دانستند دیگر انبیای ابراهیمی را نیز به خود مرتبط ساخته و آنها را یهودی یا نصاری معرفی می‌کردند و لذا قرآن، چنان که حضرت ابراهیم را یهودی و یا نصاری نمی‌داند، در مورد دیگر انبیای ابراهیمی چنین نظر می‌دهد و می‌فرماید: «أم تقولون ان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الأسباط كانوا هوداً أو نصاری قل أنتم أعلم ام الله...» (۱) بحث لغوی

«حنیف»؛ یعنی مایل به وسط و مستقیم که در آن میل به حق تعبیه شده؛ مثلاً به کسی که در خیابان راه می‌رود و سعی می‌کند از پیاده‌رو فاصله بگیرد و به وسط بیاید «حنیف» گویند. و نیز کسی که پای او مستقیم و به وسط مایل است «احنف» گویند. و لذا از باب «تسمیه شیء به اسم ضدش» انسانی را که پایش کج و منحرف است «احنف» نامند؛ همانگونه که به نابینا «ابا بصیر» گویند.

حنفیت مشرکین

قرآن کریم برای این که حنفیت بمعنای فوق را از حنفیت رائج بین مشرکین جدا سازد، آن را به «مسلماً» مقید نمود؛ زیرا آنها در حال شرک به مناسک حج و زیارت علاقمند بودند و از این جهت آنها را حنفاء می‌نامیدند. (۲) و لذا برای تأکید در پایان آیه، آن حضرت را از شرکی که در یهودیت و مسیحیت بود بدور می‌دارد. و ما کان من المشرکین.

ابراهیم - ع - مسلمان است

۱- بقره: ۱۴۰.

۲- در جای دیگر بیان شده که اگر قید «مسلماً» نبود، مطلب روشن بود ولی برای توضیح آمده است.



ص: ۵۱

قرآن بعد از آن که یهودیت و مسیحیت را از ابراهیم خلیل سلب کرد، وی را به عنوان مسلمان معرفی می‌کند. ولکن حنیفاً مسلماً.

معنای اسلام

گاهی اسلام به همان معنای رایج و متعارف - که در برگیرنده اصول و فروع است و آورنده آن حضرت خاتم انبیاء است - اطلاق می‌شود. و گاهی اسلام گفته می‌شود و از آن خطوط کلی و اصول اولیه اراده می‌شود که در اصطلاح قرآنی به این معنا یاد می‌شود و آیاتی مانند «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۱) ناظر به همین معناست.

مقصود از مسلمان بودن ابراهیم - ع -

و اگر مسلمانان در مناظره‌های خود، ابراهیم خلیل را مسلمان معرفی می‌کردند و آن حضرت را از خود می‌دانستند، به این جهت بود که اولاً:

جریان آن حضرت را در کتاب آسمانی خویش می‌یابند و ثانیاً مقصود آنها از اسلام آن است که آن حضرت در خطوط اصلی و اصول اولیه با دین اسلام هماهنگ و مطابق است. گرچه آن حضرت با خطوط کلی تورات و انجیل نیز موافق است، ولی چون آن دو کتاب مبتلا به تحریف شدند و قرآن مصون از آن، می‌توان گفت که وی و دیگر انبیای ابراهیمی با اصول قرآن و دین مسلمین هماهنگند.

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِأِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيَ الْمُؤْمِنِينَ». (۲) سه گروه به حضرت ابراهیم مرتبند

۱- بحث تفصیلی آن در ذیل آیه گذشت.

۲- آل عمران: ۶۸.

ص: ۵۲

آیه کریمه، بعد از آن که در قسمت قبلی، ارتباط حضرت ابراهیم را با یهود و نصاری نفی نمود و انتساب و ارتباط آن دو گروه را منتفی دانست، سه گروه را به عنوان وارثان و پیروان آن حضرت معرفی می‌کند:

۱- مؤمنان به آن حضرت که در عصر وی بودند. و پیروی و حمایتش کردند. (لذین اتبعوه)

۲- پیامبر خاتم (و هذا النبی)

۳- ایمان آورندگان به پیامبر خاتم (والذین آمنوا)

بحث ادبی و تفسیری صحیح

بعضی «هذا النبی» را در قرائت به نصب خوانده‌اند و چنین معنا کرده‌اند: «سزاوارترین مردم به ابراهیم، پیروان آن حضرت و تابعان پیامبر خاتمند». ولی چنین قرائتی، گذشته از آن که با ظاهر آیه تناسب ندارد، ذکر «والذین آمنوا» نیز لغو خواهد بود. بنابراین قرائت رفع ارجح است.

قرآن و احترام به پیامبر خاتم

از آنجا که قرآن برای حضرت خاتم - صلی الله علیه و آله - احترام خاصی قائل است و آن حضرت را بزرگتر از آن می‌داند که وی را تابع کسی بداند، لذا وقتی نام انبیای ابراهیمی را می‌برد، به آن حضرت می‌فرماید: «فبهد اهم اقتده» (۱) یعنی به «هدایت آنها اقتدا کن». البته به خود آنها و به مسلمانان نیز می‌گوید به ملت ابراهیم اقتدا کنید «ملّة

۱- انعام: ۹۰.

ص: ۵۳

أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ» (۱).

نوح از اولین دعوت کنندگان به توحید

نوح اولین پیامبری بود که صاحب کتاب و شریعت شد و شیخ الأنبیا لقب گرفت. قرآن کریم وی را از اولین دعوت کنندگان به توحید معرفی کرده و با عظمت بر او درود می‌فرستد و می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَى نُوْحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (۲) که چنین تعبیری در رابطه با دیگر انبیا نیامده، چنانکه می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» (۳)، «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (۴). نوح پیامبر، پایه‌گذار توحید ابراهیمی آنگاه حضرت ابراهیم را از پیروان نوح - علیه‌السلام - دانسته، و ریشه دین ابراهیم را همان توحیدی می‌داند که نوح - سلام‌الله‌علیه - پایه‌گذار آن بوده، می‌فرماید: «وَ اِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»؛ (۵) یعنی «از کسانی که جزو پیروان نوح هستند ابراهیم خلیل - سلام‌الله‌علیه - است».

معنای شیعه

شیعه را «شیعه» گویند؛ زیرا بر اثر پیروی گروهی از صاحب مکتب، چکیده آن مکتب شیوع و گسترش پیدا می‌کند.

ولایت خدا ریشه پیروی از پیامبران

آیه کریمه در پایان، علت محور قرار گرفتن حضرت ابراهیم را، برخورداری وی از ولایت الهی دانسته است (وَاللَّهُ وَلِي الْمُؤْمِنِينَ) که در

۱- حج: ۷۸.

۲- صافات: ۷۹.

۳- صافات: ۱۲۰.

۴- صافات: ۱۰۹.

۵- صافات: ۸۳.

ص: ۵۴

ضمن آن روشن می‌شود آن حضرت و پیروانش و نیز پیامبر خاتم - صلی الله علیه و آله - و مسلمانان از مصادیق روشن مؤمنین هستند و حضرت ابراهیم اگر دارای چنین مقامی است، بخاطر داشتن ایمان ولایت الهی شامل حال گردیده و خداوند به او اعطا فرموده است.

اوصاف پیروان ابراهیم

کسانی می‌توانند پیرو آن حضرت باشند که وی را اسوه قرار داده و به دستورات وی عمل کنند؛ «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه (۱)».

برائت از شرک

از جمله وظایف پیروان حضرت ابراهیم، آن است که در مقابل طاغوتیان موضعگیری نموده و اظهار برائت از معتقدات مشرکین کنند.

همانطور که آن حضرت با عده‌ای که به او ایمان آوردند، گفتند: «انا برآء منکم» و باید همانگونه که در بخش مثبت که تولی است پیرو آن حضرتند، مانند: مناسک حج و زیارت، در بخش تبری نیز به آن حضرت اقتدا کرده و از طاغوتیان و مشرکان، برائت جویند.

اثبات امامت در نهج البلاغه

آیه کریمه «ان اولی الناس بابراهیم» از نمونه آیاتی است که امیرالمؤمنین - علیه السلام - در نهج البلاغه برای اثبات حقانیت خویش استفاده نموده و آن را محور استدلال قرار داده است.

دو نمونه از سخنان آن حضرت:

ص: ۵۵

نمونه اول - نامه‌ای است که آن حضرت به معاویه مرقوم داشتند که در آن شمه‌ای از فضائل اهل بیت را بازگو کرده‌اند. حضرت در این نامه ابتدا خود را چنین معرفی می‌کنند: «نحن صنایع ربنا و الناس و بعد صنایع لنا» (ابن ابی‌الحدید در رابطه با این جمله بیان تندی دارد، او می‌گوید: نحن عبیدالله و الناس عبید لنا).

آنگاه می‌فرماید: بسیاری در جبهه‌ها کشته می‌شوند ولی کشته ما، «سید الشهداء» لقب می‌گیرد. عده زیادی در معرکه جنگ دستشان جدا می‌شود، ولی دست از پیکر جدا شده از خانواده ما، به مقام «الطیار فی الجنة» و «ذوالجناحین» می‌رسد.

رحامت و اطاعت از پیامبر دو عامل تثبیت خلافت

در پایان نامه می‌فرماید: «فإسلامنا قد سُمع و جاهلیتنا لا تُدفع و کتابُ الله یجمع لنا ما شدَّ عَنَّا»؛ یعنی «سوابق و لواحق ما روشن است و آیات قرآن وضع پراکنده ما را جمع کرد»؛ نظیر آیه «و أولو الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله.» (۱) و «ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا» طبق این دو آیه اگر امامت و خلافت بر مبنای قرابت باشد به ما می‌رسد، و اگر بر مبنای اطاعت و پیروی باشد، باز به ما می‌رسد. و ما از هر دو جهت به پیامبر نزدیک‌تریم (فنحن مرهً أولى بالقرابة و تارةً أولى بالطاعة). بنابراین مطابق آیه اول، ما به پیامبر نزدیکیم و شما دور، و برابر آیه دوم ما مطیعیم و شما عاصی.

ص: ۵۶

نمونه دوّم - در قسمت کلمات آمده: «انّ اولی الناس بالانبياء أعلمهم بما جاءوا به».

در برخی از نسخ و کتب تفسیری به جای «أعلمهم»، «اعلمهم» ذکر شده ولی آنچه از قرائن بدست می‌آید صحیح همان اعلمهم می‌باشد؛ زیرا منظور از علم، در بیان آن حضرت، خصوص علم نظری نیست تا آن که عده‌ای بخواهند به خاطر آن، روایت را با آیه که تبعیت عملی را محور دانسته مطابقت دهند و اعلمهم بخوانند. بلکه علم در اصطلاح، نیز به کسی که عملش با گفتارش هماهنگ باشد اطلاق شده؛ چنانکه در روایتی آمده: العالم من صدق قوله فعله» و همچنین آیه: «انما يخشى الله من عباده العلماء»؛ «علما هستند که از خدا می‌ترسند» این آیه و روایت به خوبی بر این مطلب دلالت دارد؛ زیرا ترس یک مرحله «عملی» است مربوط به عقل عملی، و کاری به «نظر» ندارد.

آنگاه حضرت علی - سلام الله علیه - در ادامه می‌فرماید: «انّ اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی»؛ یعنی «نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که تابع او باشند». «ان ولی محمّد (ص) من اطاع الله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد (ص) من عصی الله و ان قربت قرابته» بنابراین حضرت به همگان می‌فهماند که هر کس مطیع پیامبر - صلی الله علیه و آله - باشد از بستگان اوست و به او نزدیک، گرچه از نظر نژاد، فاصله داشته باشد. و دشمن او فردی است که نافرمانی او را پیشه خود سازد گرچه از نزدیکان وی باشد.

ص: ۵۷

پی‌نوشتها:

**نبرد بدر**

رسول جعفریان

نخستین برخورد جدی مسلمانان با قریش در روز جمعه، هفدهم رمضان سال دوم هجری در منطقه بدر (۱) روی داد؛ حادثه‌ای که می‌بایست آن را از بزرگترین رویدادهای صدر اسلام دانست. کاروان قریش با سرمایه بسیار بزرگی که همه زن و مرد قریش در آن سهم بودند (۲)، عازم شام- منطقه غزه (۳)- شده بود. هنگام رفتن کاروان، رسول خدا ص- اخبار آن را داشت و در بازگشت مترصد بود تا در سر راه آن قرار گیرد. (۴) از این رو کسانی را مأمور جمع‌آوری اخبار پیرامون مسیر کاروان کرد و زمانی که خبر نزدیک شدن آنان را شنید، اعلام حرکت کرد. ابوسفیان که خطر را درک می‌کرد، از همان تبوک شخصی را به مکه فرستاد تا قریش را به حمایت از اموالش فرا خواند. گفته شده که

۱- منطقه مزبور که اکنون شهری در آنجا ساخته شده، گرچه از بزرگراه مدینه- مکه بدور افتاده، در فاصله ۱۵۵ کیلومتری مدینه، ۳۱۰ کیلومتری مکه و ۴۵ کیلومتری ساحل دریای سرخ قرار دارد. گفته‌اند نام آن به مناسبت شخصی است با نام «بدر بن مخلد» و برخی گفته‌اند «بدر بن حارث»؛ قبيله بنی غفار، مالکیت کسی جز خود را نسبت به بدر انکار کرده و نام آن را برگرفته از اسم کسی ندانسته و گفته‌اند که بدر تنها یک اسم است و بس. در این باره نک: سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۱۲۰

۲- سرمایه‌ای قریب به پنجاه هزار دینار سکه طلا و در نقلی آمده: «وکانت العیر، الفبعیر»، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۸

۳- المغازی، ج ۱، ص ۲۸

۴- المغازی، ج ۱، ص ۲۸

ص: ۵۸

ابوسفیان، زمانی که در شام بود، خبر آمادگی مسلمانان را برای حمله به کاروان شنیده بود (۱) اما محتمل آن است که خبر دقیقی نداشته و لذا، در بازگشت تا نزدیکیهای چاههای بدر نیز آمد. پیش از آمدن ضَمُضَم غفاری از طرف ابوسفیان، عاتکه فرزند عبدالمطلب خوابی دید. او گفت: در خواب مردی را دید که به مکه آمد و گفت که تا سه روز دیگر شما به کشتارگاه خویش می‌روید. آن مرد مطلب را سه بار در مکه، بر کعبه و بر کوه ابوقبیس فریاد کرد و بعد سنگی به پایین انداخت که هر ذره آن داخل یکی از خانه‌های قریش - جز بنی هاشم و بنی زهره - شد. ابوجهل از شنیدن این خواب بر آشفت و گفت: نبوت در مردان بنی هاشم کم بود، زنانشان نیز ادعای آن را دارند! (۲) همو در برابر اعتراض یکی از بنی هاشم گفت: از زمان جاهلیت در سقایت و خدمت به حجاج و دیگر مناصب، با بنی هاشم رقابت داشته‌اند. اما بنی هاشم با ادعای نبوت، امری را مطرح کرد که در وسع طایفه او نبود؛ او افزود: به خدا زیر بار آنان نخواهد رفت. (۳)

فریادهای ضَمُضَم بن عمرو غفاری برای درخواست کمک، در سومین روز خواب عاتکه در مکه، طنین انداز شد. در این لحظه موج ترس همراه با اختلاف میان قریشیان پدید آمد. ابوجهل بر مخالفتها فائق شد. حتی قرعه‌کشی‌هایی از نوع جاهلی در کنار بتها - از لام - حکایت از کراهت رفتن به این سفر را داشت (۴)؛ اما مکیان برای دفاع از اموال خویش ناچار به رفتن بودند؛ کسانی نیز مجبور به رفتن شدند؛ هر کس که خود نمی‌رفت، دیگری را به جای خود و با مخارجش می‌فرستاد.

باید توجه داشت علاوه بر مسأله مالی، حمله مسلمانان به کاروان و تصاحب آن، جنبه حیثیتی برای قریش داشت؛ زیرا چنین تلقی می‌شد که محمد همراه عده‌ای جوان صابئی شده - اصطلاحی که مشرکین برای مسلمانان بکار می‌بردند - بر قریش غلبه کرده است. (۵) بویژه که

۱- طبقات الکبری، ج ۲، صص ۱۲ و ۱۳

۲- المغازی، ج ۱، صص ۲۹-۳۰؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۰۷ و ۶۰۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، صص ۳۲-۳۴.

۳- المغازی، ج ۱، ص ۳۰

۴- المغازی، ج ۱، صص ۳۳ و ۳۴

۵- المغازی، ج ۱، ص ۳۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۳۵.



ص: ۵۹

چندی قبل، نیز اموالی از قریش به دست آن حضرت افتاد و این باره قریش نمی‌خواست اتفاقی نظیر آن بیفتد. (۱) به هر روی قریش به سرعت آماده شد. کسان زیادی از سران قریش، اموال فراوانی را تقدیم کرده و سپاهی را سامان دادند. (۲) ابولهب که گفته شده ترس خواب عاتکه را داشت، به زحمت راضی شد کسی را به جای خویش گسیل کند و این در عوض بدهی آن شخص به ابولهب بود. (۳) از «عداس» نام؛ (مسیحی)، سخن به میان آمده که غلام عتبه و شیهه بود و از آنان می‌خواست تا به جنگ محمد نروند. آنان خود رفتند و کشته شدند و عداس را نیز به سرنوشت خود مبتلا کردند. (۴)

به هر روی - به تعبیر واقدی - اهل رأی قریش نگران رفتن بودند؛ اما گواين که چاره‌ای جز قبول این کار نداشتند؛ بویژه که دائماً متهم به ترس شده (۵) و این برای روحیه عربی قبیله‌ای آنان قابل تحمل نبود.

در ماجرای رفتن قریش، سیره نویسان چند بار از نقش شیطان سخن گفته‌اند که در قیافه سراقه بن جعشم مدلجی ظاهر شده و قریش را بر رفتن تحریض کرده است. (۶) پیش از این، در بحث «تحریر در سیره نویسی»، از این قبیل اخبار در سیره سخن گفته‌ایم.

به هر روی سپاه قریش با قریب نهصد و پنجاه جنگجو، با همه امکانات، کف زنان و شادی کنان به راه افتاد. در راه کنیزان به آوازخوانی پرداختند آنان گروهی حبشی - احابیش - را همراه خود آورده بودند تا با زدن حرابه‌ها، سپاه را تحریک کنند. (۷) ابوجهل مطمئن به پیروزی بود؛ او می‌گفت: آیا محمد گمان می‌کند که همانند آنچه در نخله - جریان سربه عبدالله بن جحش - از کاروان ما برده، این بار نیز خواهد برد؟! (۸) از آن سوی رسول خدا ص - با دریافت خبر نزدیک شدن کاروان، روز دوازدهم رمضان از مدینه حرکت کرده و محله سقیا در نزدیکی مدینه،

۱- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۰۹؛ سبیل الهدی والرشاد ج ۲ ص ۳۵.

۲- انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۹۲ ش ۶۵۶.

۳- المغازی، ج ۱، ص ۳۳.

۴- واقدی گوید که او در بدر حاضر نشد گرچه یک خبر حکایت دارد که در آن واقعه به هلاکت رسید. این عداس در شمار

«اهل کتابی» است که در حول و حوش او اخبار جعلی چندی وجود دارد. المغازی، ج ۱، ص ۳۵

۵- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۲، ش ۶۵۵؛ امیه بن خلف که سنگین وزن بود و قصد رفتن نداشت چون متهم شد که همچون

زنان است اجباراً راهی شد؛ نک السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۰

۶- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۲

۷- المغازی، ج ۱، ص ۳۹؛ نسخه بدل بجای حبش، جیش است که ما نخستین را ترجیح دادیم.

۸- المغازی، ج ۱، ص ۳۹

ص: ۶۰

برای نظم دادن سپاه خویش توقف کرد. عده‌ای از مسلمانان با رسول خدا ص - همراهی نکردند. واقعی می‌گوید: عده زیادی از اصحاب از آمدن خودداری ورزیدند و کراهت از بیرون شدن همراه وی داشتند و در آنجا سخن زیاد و اختلاف فراوان بود. گرچه کسانی که نیامدند سرزنش نشدند! زیرا رسول خدا ص - نه برای جنگ بلکه به قصد کاروان می‌رفت. (۱) با این حال، آنچنان که از قرآن به دست می‌آید، کسانی به دلایل دیگری حاضر به همراهی نشده‌اند:

«آن چنان بود که پروردگارت، تو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد، حال آن که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند. با آن که حقیقت بر آنان آشکار شده، با تو مجادله می‌کنند. چنان قدم بر می‌دارند که گویی می‌بینند که آنها را به سوی مرگ می‌برند. (۲)» این تمثیل برای نشان دادن اوج کراهت برخی از مؤمنان است که به کندی قدم بر می‌داشتند.

رسول خدا در محله سقیاء تأمل کرد؛ جایی که پیش از آن نامش «حَسَیْکَه» بود و رسول خدا ص - نامش را تغییر داده، سقیاء نامیده بود. (۳) این کاری بود که رسول خدا ص - با اسامی اشخاص نیز انجام داده، اسامی بد را به اسامی زیبا تبدیل می‌کرد. (۴)

رسول خدا در محله سقیاء یک یک سپاهیان خود را ورنانداز کرد و هر کسی که سنش متناسب با جنگ نبود به مدینه بازگرداند. عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، زید بن ارقم و چند نفر دیگر بازگردانده شدند. عمیر بن ابی وقاص که شانزده سال داشت، از ترس آن که او را باز گردانند، خود را در لابلای جمعیت متواری و پنهان کرد. زمانی که رسول خدا ص - وی را دید و خواست تا او را برگرداند، عمیر گریه کرد و پیامبر ص - او را پذیرفت؛ وی در بدر به شهادت رسید. (۵) رسول خدا ص - دستور شمارش سپاهیان خویش را داده (۶) و در نهایت، مسلمانان با کمترین امکانات به راه افتادند، بطوری که بر هر شتر سه

۱- المغازی، ج ۱، ص ۲۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲ أبطأ عنه بشرٌ کثیر

۲- انفال، آیات ۵ و ۶

۳- المغازی، ج ۱، ص ۲۳؛ زمانی مکه برای شرکت در مراسم حج سال ۱۴۱۴ ۱۳۷۳ به مدینه مشرف شدیم، روزی به دیدار مسجد سقیاء رفتیم. این مسجد در کنار ایستگاه راه آهن قدیم مدینه و در محوطه آن قرار داشت. متأسفانه مسجد مزبور در نهایت بی توجهی تبدیل به مزبله ماندی شده بود.

۴- تاریخ ابی ذرعه الدمشقی، ج ۲، ص ۶۳۵؛ المغازی، ج ۱، ص ۸۲؛ حکایت جالبی در این باره نقل شده: پیش از اسلام نام عبدالرحمان بن عوف، عبد عمرو بود. وقتی مسلمان شد نامش را عبدالرحمان کرد. از آنجا که مشرکین با کلمه «رحمن» مخالف بودند، از صدا زدن او با این نام خودداری می‌کردند. از جمله امیه بن خلف که دوست او بود، او را به نام قدیمی‌اش می‌خواند اما وی پاسخ نمی‌داد تا آن که نه وی را «عبد عمرو» و نه «عبدالرحمن» بلکه «عبدالاله» صدا می‌کرد و او جواب می‌داد. اله مورد اعتقاد مشرکان جاهلی بود. نک: السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۳

۵- المغازی، ج ۱، ص ۲۱

۶- المغازی، ج ۱، ص ۲۶؛ در کتاب سبل الهدی والرشاد ج ۴، ص ۴۰ آمده است که وقتی اصحاب را شمردند سیصد و سیزده نفر بودند. رسول خدا ص - از شنیدن این عدد خوشحال شده و فرمود: به عدد اصحاب طالوت هستند

ص: ۶۱

نفر نشسته بودند و حتی خود رسول خدا ص - نیز همراه علی بن ابی طالب - ع - و مرثد (یا زید بن حارثه) بر یک شتر سوار بودند. (۱) در تمام سپاه، تنها دو اسب بود که یکی در اختیار مقداد و دیگری از آن مرثد بن ابی مرثد غنوی بود. رسول خدا ص - مرحله به مرحله حرکت کرد تا در روز چهاردهم ماه رمضان به منطقه عرق الظبیه رسید؛ جایی که تنها حدود سه کیلومتر با منطقه روحاء (که در فاصله ۷۵ کیلومتری مدینه قرار داشت و محل استراحت کاروان بود) فاصله داشت. در آن هنگام دو نفر را نزدیک چاههای بدر فرستاد تا اطلاعاتی به دست آورند. آن دو از صحبت‌های دو دختر متوجه حضور کاروان در روحاء شده و به سرعت باز گشتند. ابوسفیان نیز که کاملاً در حالت ترس بود، از مجدی بن عمرو که در آن دیار سکونت داشت خبر از سپاه پیامبر ص - می گرفت. او در نهایت از روی مدفوع شتران آن دو نفر که هسته خرما در آنها بود، و این نشان مدنی بودن آنها بود - چنین حدس زد که عوامل سپاه رسول خدا ص - در آن نزدیکی بوده‌اند، لذا به سرعت نزد کاروان بازگشت و آن را از منطقه بدر به سوی ساحل دریا حرکت داد و بدین ترتیب کاملاً از تیررس مسلمانان دور شد. (۲)

در پی رهایی کاروان از بند تهدید مسلمانان، ابوسفیان کسی را به سراغ سپاه قریش فرستاد تا به آنان پیغام دهد: کاروان نجات یافته و آنان خود را در معرض کشته شدن به دست اهل یثرب قرار ندهند. ابوجهل حاضر به بازگشت نشد و گویی با اصرار او همه چیز برای وقوع یک جنگ تمام عیار میان مردم مکه و مسلمانان مدینه، آماده می‌شد.

البته به خواهش ابوسفیان کنیزکان را باز گرداندند تا اگر قریش شکست خورد رسوایی دیگری را تحمل نکنند! ابوجهل اصرار داشت که سپاه تا بدر برود؛ زیرا این منطقه به عنوان

۱- المغازی، ج ۱، ص ۲۴؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۸۹؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۳؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص

۲- سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۴۶

ص: ۶۲

موسمی از مواسم دوره جاهلی بود که عربها در آن فراهم می آمدند و بازاری نیز در آن برقرار بود. (۱) او گفت که در بدر توقف کرده، شتران را ذبح کنیم، دیگران را اطعام دهیم، شراب می نوشیم و پس از آن است که همه عرب از ما حساب خواهند برد. (۲) پس از آن همه قبایل، مقاومت آنان و جرأتشان را در برابر مردم مدینه دریافته و عظمت آنان را خواهند دید. با همه اصرار ابوجهل که رسول خدا او را «فرعون امت» لقب داده بود، (۳) کسانی بازگشتند. طایفه بنی زهره- که گفته شده قریب یکصد نفر بوده اند- با حيله خاصی خود را از جمع سپاه قریش جدا کرده و به مکه برگشتند. آنان گفتند که برای دفاع از کاروان آمده اند اما حاضر نیستند که در قتل فرزند خواهر خود- چون مادر رسول خدا ص- از این طایفه بود- شرکت کنند، حتی اگر پیغمبر نیز نباشد. (۴) شامی می گوید: تنها دو تن از عموهای مسلم بن شهاب زهری در این جنگ شرکت کردند که بر کفر خویش کشته شدند. (۵) گفته شده که طایفه بنی عدی نیز راه خویش را جدا کرده به سمت ساحل دریا رفتند و در «مرّ ظهران» به ابوسفیان برخوردند. آنان گفتند که به خاطر دستور ابوسفیان بازگشته اند. (۶)

زمانی که رسول خدا ص- در حال رفتن به سوی بدر بود، دو نفر از مدنی های مشرک را دید که وی را همراهی می کنند. یکی از آنها خبیب بن یساف (۷) و دیگری قیس بن مُحَرّث بود؛ حضرت سؤال کردند که برای چه آنان را همراهی می کنند؟ آنان گفتند: تو فرزند خواهر ما- که از بنی النجار بود- و در جوار ما هستی و ما همراه قوم خویش به قصد غنیمت می آییم. رسول خدا ص- فرمود: «لا یخرجنّ معنا رجلٌ لیس علی دیننا»؛ «کسی که بر دین ما نیست نباید ما را همراهی کند». آنان از شجاعت خود سخن گفتند اما رسول خدا ص- نپذیرفت تا در نهایت خبیب اسلام آورد و قیس بن محرث بازگشت گرچه بعدها مسلمان شد و در احد به شهادت رسید. (۸)

۱- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳

۲- المغازی، ج ۱، ص ۴۴؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۸ و ۶۱۹

۳- المغازی، ج ۱، ص ۴۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، صص ۷۹ و ۸۰ لکلّ أمّه فرعوناً و فرعون هذه الأئمة ابوجهل.

۴- المغازی، ج ۱، صص ۴۴ و ۴۵.

۵- سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۷

۶- درباره بازگشت بنی زهره و بنی عدی، نک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۱؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۹.

۷- اساف نیز گفته می شود

۸- المغازی، ج ۱، ص ۴۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۸؛ سبل الهدی و الرشاد؛ ج ۴، ص ۳۸

ص: ۶۳

نکته دیگر آن بود که رسول خدا ص - روزه خویش را افطار کرد اما عده‌ای پذیرفتند تا آن که منادی آن حضرت اعلام کرد: ای سرپیچی کنندگان (العصاة) افطار کنید. گفته شده که این تعبیر بدان دلیل بود که پیش از آن نیز از آنان خواسته بود اما افطار نکرده بودند! (۱) این نقل برای شناخت روایات اصحاب رسول خدا ص - حکایت جالبی است.

در حال حرکت به سمت بدر، خبر رسید که سپاه قریش عازم آن منطقه است؛ مسلمانان هنوز خبر دور شدن کاروان را نداشتند با این حال با رسیدن این خبر، اوضاع بکلی دگرگون شد. سپاه مسلمانان خود را برای حمله به کاروان آماده کرده بود؛ آیا اکنون می‌توانست در برابر یک لشکر مسلح که بیش از سه برابر آنهاست بایستند؟ در برخورد با کاروان جنگ و قتال جدی در کار نبود، اما اکنون یک جنگ تمام عیار در پیش رو بود. رسول خدا ص - مصمم بود تا از همراهان بپرسد که آیا حاضرند در این شرایط در برابر قریش بایستند یا نه؟ واقدی می‌گوید که ابوبکر برخاست و سخن گفت و نیکو گفت (و کسی نقل نکرده که او چه گفت) (۲) آنگاه عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا! این قریش است، از آن روزگاری که عزیز شده ذلیل نگشته، همانگونه که از زمانی که کافر شده ایمان نیاورده، و به خدا هرگز عزتش را از دست نمی‌دهد و با شدت، با تو خواهد جنگید و تو باید خود را برابر آنان آماده سازی! این سخنان که به همین صورت واقدی و دیگران نقل کرده‌اند (۳) بوی تهدید و ترس نیز می‌دهد. شاید به همین دلیل ابن اسحاق به این تعبیر اکتفا کرده که «فقال و أحسن!» (۴) پس از آن مقداد بن عمرو برخاست و گفت: برای انجام فرمان الهی حرکت کن، ما همراه تو هستیم؛ ما همانند بنی اسرائیل به تو نمی‌گوییم: تو و خدایت بروید بجنگید ما همین جا نشستیم! (۵) بلکه می‌گوییم: تو و خدایت بروید، جنگ کنید، مانیز همراه شما هستیم. (۶)

۱- المغازی، ج ۱، صص ۴۷-۴۸؛ انساب الأشراف، ج ۱، صص ۲۹۲ و ۲۹۳

۲- در صحیح مسلم آمده که ابوبکر سخن گفت و رسول خدا ص - از او اعراض کرد و عمر سخن گفت و رسول از او اعراض کرد، نک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۱۲۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۴

۳- سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۲

۴- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱ ص ۶۱۵

۵- مائده، ۲۴. سوره مائده، آخرین سوره‌ای است که نازل شده و روشن نیست چگونه مقداد این آیه را پیش از نبرد بدر در سال دوم هجری خوانده است؛ مگر آن که به نحوی حکایت را شنیده، و مضمون آن را گفته باشد.

۶- المغازی، ج ۱، ص ۴۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۳؛ سبل الهدی و الرشاد؛ ج ۴، ص ۴۲.

ص: ۶۴

رسول خدا (ص) باز روی به مردم کرده فرمودند: «أشيروا علیٰ ایها الناس»؛ در اصل، رسول خدا- ص - خطابش به انصار بود؛ زیرا گمانش این بود که بر اساس تعهدات مربوط به بیعت عقبه دوم، آنان، تنها در خانه خویش او را یاری می‌رسانند. در تعهدی که آنان در بیعت عقبه دوم عهده‌دار شدند آمده بود: «إنا برآء من ذمامک حتیٰ تَصِلَ الی دارنا، فاذا وصلت إلینا، فأنت فی ذمتنا، نمنع منک ممّا نمنع منه آباءنا و نساءنا»؛ (۱) «تا زمانی که به خانه ما قدم نگذاری، ذمه‌ای - تعهدی - نسبت به شما نداریم؛ زمانی که نزد ما آمدی، نسبت به تو متعهد هستیم و همانگونه از تو دفاع می‌کنیم که از پدران و زنانمان.»

سیره نویسان گفته‌اند که رسول خدا ص - پیش از آن از احدی از انصار در جنگها استفاده نکرده بود. (۲) با توجه به این مطلب تعبیر «اشيروا» و یا تعبیر «استشار» که ابن سعد آن را آورده به معنای مشورت مصطلح نیست بلکه رفع یک مشکل با انصار است گرچه مشورت در همه امور، بویژه امر جنگ که بار گرانش بر دوش مردم است امری پسندیده بود و موارد استشاره رسول خدا ص - نیز در جنگهاست. سعد بن معاذ که متوجه ماجرا شد گفت: گویا مقصودت ما هستیم! من از سوی انصار پاسخ می‌دهم. گویا تو به دستور خداوند از خانهات بیرون آمدی، ما به تو ایمان آورده و تصدیقت کرده‌ایم و شهادت به درستی آیات قرآنی داده‌ایم، با تو پیمان بسته‌ایم که اطاعت و فرمانبری تو را کنیم، ای رسول خدا! حرکت کن، اگر از این دریا بگذری و در آن فرو روی، ما همراه تو خواهیم بود. سعد طی سخنان خود - که به تفصیل در منابع یاد شده - حمایت جانی و مالی کامل انصار را یاد آور شده و گفت: دیگرانی نیز که در مدینه مانده‌اند تصور نمی‌کردند جنگی در می‌گیرد و الا حتما در آن شرکت می‌کردند. پس از سخنان سعد، رسول خدا - ص - اعلام حرکت داده و فرمود که خداوند وعده نصرت بر یکی از دو

۱- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۵

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲.

ص: ۶۵

گروه- کاروان و یا سپاه- را به وی داده است. (۱) تنها در اینجا بود که پرچم جنگ برافراشته شد. سیره‌نویسان مسیر حرکت رسول خدا ص- را منطقه به منطقه یاد کرده‌اند. (۲) رسول خدا ص- شب جمعه، هفدهم رمضان به منطقه بدر رسید. فاصله میان مسلمانان و مشرکان یک سری تپه‌های شنی بود و آنان از حضور یکدیگر در منطقه‌ای واحد بی‌خبر بودند. رسول خدا ص- در راه با سفیان ضمیری برخورد کرد. در آنجا بدون معرفی خود از سپاه قریش و سپاه محمد- ص- پرسید. او گفت: شنیده است که قریش فلان روز از مکه حرکت کرده و اگر چنین باشد اکنون در نزدیکی این وادی هستند. و نیز شنیده است که سپاه محمد نیز فلان روز از مدینه حرکت کرده؛ اگر چنین باشد، اکنون در نزدیکی این وادی هستند. جالب این که رسول خدا به سفیان ضمیری تعهد کرده بود که در برابر پاسخ به سؤالاتش، جواب سؤال او را نیز بدهد. سفیان پرسید: شما از کجا هستید. رسول خدا ص- بطور مبهم پاسخ داد: ما از آب ...

هستیم و به سوی عراق- یعنی شمال که مدینه نیز در همان مسیر بود- اشاره کرد! (۳) علی ع- زبیر و سعد وقاص در پی آب به نزدیکی چاهی که در کوهک ظریب بود رفتند. در آنجا دو تن از سقا‌های قریش را اسیر کردند. یک نفر گریخت و خبر حضور سپاه اسلام را برای نخستین بار به قریش رساند. اسارت سقایان قریش علاوه بر این که نخستین ضربه بر قریش بود، آگاهی‌هایی از چند و چونی دشمن در اختیار سپاه اسلام قرار داد. به گزارش واقدی در آن شب بارانی، دلهره سختی بر لشکر قریش حاکم بود و این تنها ابوجهل بود که می‌کوشید تا وضع را طبیعی جلوه داده، پیروزی بر مسلمانان را آسان تصویر کند. زمانی سقایان را نزد رسول خدا ص- آوردند که آن حضرت در نماز بود. مسلمانان قصد آن

۱- المغازی، ج ۱، ص ۴۹؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۵.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۳ و ۶۱۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۱؛ سقیاء، تزیان، عرق الطیبیه، سَجَسَج که همان بئر الروحاء است، نازیة، وادی رحقان، مضیق الصفراء، وادی ذفران، ثنیة الاصفار، الدبّة، بدر.

۳- المغازی، ج ۱، ص ۵۰؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۴

ص: ۶۶

داشتند تا از آن افراد خبر کاروان را بگیرند، اما آنان گفتند که از سپاه قریش اند. مسلمانان که این خبر را دوست نمی‌داشتند و مایل به شنیدن آن نبودند، گمان کردند آنان به دروغ چنین می‌گویند به همین دلیل شروع به آزار آنان کردند. نماز رسول خدا ص- تمام شد و آن حضرت، سخن آن دو نفر را تأیید کرد و از مسلمانان خواست تا آنها را آزار ندهند. زمانی که رسول خدا ص- درباره افراد سپاه قریش آگاه شد فرمود: قریش تمامی جگر گوشه‌های خود را به سوی شما روانه کرده است. (۱) حُباب بن منذر از رسول خدا ص- سؤال کرد: آیا در جایی که توقف کرده‌اند، به دستور خدا منزل کرده‌اند یا آن که در اینجا «رأی، جنگ و حيله» نقش دارد؟ رسول خدا ص- فرمود: رأی، جنگ و حيله، آنگاه حباب گفت: بنابراین بهتر است نزدیک چاهی که آب گوارایی داشته توقف کرده، حوضچه‌ای بر پا کنند؛ و در حال جنگ به راحتی با ظروف خود از آن بهره برند. (۲) رأی حباب پذیرفته شد و در نزدیکی چاه توقف کردند. این در حالی بود که میان دو سپاه تنها یک تپه شنی فاصله انداخته بود (۳) در آن شب همانگونه که قرآن تصریح کرده، خواب راحتی چشمان مسلمانان را فرا گرفته و تا صبح خوابیدند.

امام علی ع- می‌گوید: آن شب همه در خواب بودند جز رسول خدا ص- که تا صبح زیر درختی به نماز مشغول بود. (۴) خیر عمار یاسر و عبدالله بن مسعود که دوردور گشتی اطراف سپاه قریش زدند، حکایت از اضطراب کامل آنان داشت بطوری که تحمل شنیدن صیحه اسبان را نداشته و آنان را می‌زدند تا آرام بگیرند. آنان، با آن که ده شتر کشته و گوشت آنها را کباب کرده بودند، از ترس نتوانستند لب به غذا بزنند و گرسنه به استراحت پرداختند. (۵) صبح زود، رسول خدا ص- صفوف سپاه خویش را منظم کرد تا آن که قریش ظاهر گشتند. گفته شده است که در این جنگ «لواء» مهاجرین در دستان مصعب بن عمیر بود. به علاوه دو «رایت» نیز بود که یکی از

۱- المغازی، ج ۱، ص ۵۳؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، صص ۴۵-۴۴

۲- المغازی، ج ۱، صص ۵۳ و ۵۴؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۵؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، صص ۴۸ و ۴۹

۳- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۵ وانما بینهم قَوْز من الرمل

۴- سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۴۸

۵- المغازی، ج ۱، ص ۵۵



ص: ۶۷

آنها را که «عقاب» می‌نامیدند، علی-ع-حمل می‌کرد، و دیگری را شخصی از انصار. (۱) نقل دیگری می‌گوید: معروف آن است که در بدر، لواء مهاجرین در دست علی بن ابی طالب بوده است. (۲) سپاه رسول خدا-ص- پشت به آفتاب و در برابر مغرب بودند و قریش ناچار در برابر، رو در روی آفتاب و مشرق.

در جریان منظم کردن صفوف، آن حضرت چوبدستی خود را بر شکم سوادبن غزیه زد. او از درد گله کرد و رسول خدا ص- از او خواست که قصاص کند. حضرت پیراهن بالا زد و سواد به جای قصاص، شکم رسول خدا ص- را بوسه زد. (۳) روایتی حکایت از آن دارد که ابوبکر بر میمنه بود و دیگری بر میسره و در سپاه مشرکان نیز...؛ واقعی تصریح می‌کند که نه در سپاه اسلام و نه مشرکان کسی بر میمنه و میسره نبود؛ (۴) و باید دانست که این گونه اخبار مجهول برای فضایل اشخاص، بویژه فرد ذکر شده، در سیره فراوان است. پیامبر، در صبحگاه روز بدر، ضمن خطابه‌ای، مسلمانان را به پیروی از حق دعوت کردند و صبر را در این قبیل دشواریها، کلید نجات و وسیله‌ای شناساندند که خداوند به کمک آن غم و اندوه را از انسان دور می‌کند.

پس از آن نیز با دیدن طلوع سپاه دشمن، از خداوند خواستند تا نصرتی را که وعده کرده بود، فرود آورد. (۵)

از برخی اشارات تاریخی چنین به دست می‌آید که قریش در پی آن بود، تا ماجرای سرّیه عبدالله بن جحش را در نخله جبران کند! در عین حال گذشت که اصولاً قریش طالب جنگ نبوده و حتی ابوجهل نظرش آن بود که برای تهدید عرب تا منطقه بدر بیایند. مشکل دیگر قریش این بود که بالاخره باید جلوی حملات مسلمانان را به کاروانهای تجارتي خود می‌گرفت. لذا وقتی ابوسفیان خبر داد که کاروان نجات یافته باز گردید. آنان گفتند: ما محمد و عده‌ای صَبَائی که در اطراف

۱- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۲ و ۶۱۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۳۹

۲- سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۳۹

۳- المغازی، ج ۱، صص ۵۶ و ۵۷؛ السیره النبویه؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۵۵ ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۶

۴- المغازی، ج ۱، ص ۵۸

۵- المغازی، ج ۱، ص ۵۹

ص: ۶۸

وی هستند را رها نمی‌کنیم که بعد از این به اموال و تجارت ما دست اندازی کنند. (۱) رسول خدا ص - نیز از این که جنگی صورت نگیرد ناخشنود نبود. از این رو کسی را به سوی قریش فرستاده، فرمود: اگر دیگری جز شما به جنگ با من بیاید نیکوتر است، من نیز دوست دارم تا با جز شما بجنگم. ابو جهل گفت: حاضر به ترک جنگ نیست. چه، فرصتی به نقد پیش آمده که آن را به نسیه وا نمی‌گذارد! (۲) شماری از مشرکان به سراغ حوضچه آب آمدند. عده‌ای از مسلمانان قصد طرد آنان را داشتند اما رسول خدا ص - اجازه داد تا آب بنوشند. (۳)

عُمیرین وهب از مشرکان، در اطراف گشتی زد تا ببیند آیا غیر از سبید و اندی مسلمان، عده دیگری در آن نواحی پنهان شده‌اند. اما کسی را نیافت، وقتی باز گشت، به قریش اطمینان داد که هیچ کمین و کمکی در کار نیست. با این همه، این قوم هیچ پناهگاهی جز سلاحهای خود ندارند. آیا نمی‌بینید که (از ترس) سکوت کرده، زبانهای خود را چونان افعی از دهانشان بیرون می‌آورند؟ تصور من آن است که کشته نشوند مگر آن که مردی از ما را بکشند؛ او درباره جنگ با چنین مردانی، از قریش خواست تا تأمل بیشتری کنند (۴) ابوسلمه جشمی برای جستجو رفت و سخن اصلی او نیز این بود که گر چه مسلمانان سلاحی ندارند اما گویی هیچ یک از آنان قصد بازگشت به خانه‌هایشان را ندارند، گروهی که تنها در انتظار مرگ بوده، اعتمادشان به شمشیرهایشان است. در این لحظه کسانی چون حکیم بن حزام سخت به تردید افتادند. او از عتبه بن ربیعہ خواست تا خونهای مقتول در واقعه نخله همراه با قیمت کالاهایی که در آن جریان به دست مسلمانان افتاد پردازد و از وقوع جنگ جلوگیری کند. (۵) عتبه پذیرفت و از قریش خواست تا از جنگ بپرهیزند. او گفت: اگر محمد رسول خدا نباشد، گر گهای عرب او را

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۱

۲- المغازی، ج ۱ ص ۶۱

۳- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۲۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۵۱

۴- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۵۱

۵- المغازی، ج ۱، ص ۱۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، صص ۵۱ و ۵۲ از این نقل، و نقلهای دیگر به دست می‌آید که جنگ بدر به اصرار مشرکین آغاز شده و سبب آن نیز خونخواهی ماجرای نخله بوده که ضمن آن یک نفر از قریش کشته شد.

ص: ۶۹

کفایت می‌کنند. اگر به سلطنت برسد، قریش در سلطنت برادرزاده خود بهره‌مند خواهد بود و اگر به راستی رسول خدا باشد قریش نیک‌بخت‌ترین مردم خواهند بود. (۱) ابوجهل در برابر او ایستاده و عامر بن حصرمی، برادر شخص مقتول در نخله را تحریض کرد تا عبه بن ربیع را که همپیمان برادرش بود، از بازگشت منع کند. او همچنین مخالفین را به ترس متهم می‌کرد و با تحریک، رگ جنگی عربی، آنان را به ورطه هلاکت افکند. (۲)

عامر حصرمی نخستین حمله را به صفوف مسلمانان کرد و بدین ترتیب قریش آغازگر جنگ شد. او در جنگ با یکی از مسلمانان به نام مَهْجَع وی را به شهادت رساند. بنابراین تردیدی نیست که قریش بر این جنگ اصرار داشته و جنگ را شروع کرده است. مسبب و باعث آتش افروزی نیز ابوجهل بوده همانگونه که قبلاً اشاره شد قریش در مجموع، تمایل چندانی به جنگ نداشته و اصولاً قریشیان در سالهای اخیر حیاتشان، به دلیل اشتغال به تجارت و نقش و موقعیت برتر معنویشان، چندان اهل جنگ نبوده‌اند. به هر روی دشمن به جلو آمد و عبه بن ربیع که گرفتار نیشهای تند قریش و در رأس آنان ابوجهل شده بود، به میدان آمده مبارز خواست.

مسلمانان وظیفه داشتند تا زمانی که دشمن آنان را محاصره نکرده، شمشیر نکشند و تنها با کمانهای خود، آماده تیراندازی باشند. (۳) اسود بن ابی اسود مخزومی به سوی حوضچه آب آمد و گفت: با خدایش عهد کرده یا از آن بنوشد، یا آن را منهدم کند و یا در این راه کشته شود.

در آن لحظه، که جنگ آغاز شده بود، حمزه در برابرش برآمد و ضربتی به پایش نواخت او خود را در حوضچه انداخت و با پای سالمش به انهدام آن پرداخت. حمزه بر سر او آمده به قتلش آورد. (۴)

۱- المصنف، عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۵۰

۲- المغازی، ج ۱، صص ۶۳ و ۶۴؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۲۲ و ۶۲۳ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، صص ۵۲ و ۵۳

۳- المغازی، ج ۱، صص ۶۷ و ۶۸

۴- المغازی، ج ۱، ص ۶۸؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۴

ص: ۷۰

بر پایه سنت عربی، جنگ با مبارزه طلبیدن فردی آغاز شد. سه تن از قریش شبیه، عتبه، و فرزند وی ولید، در برابر سه تن از بنی‌هاشم قرار گرفتند. پیش از برخاستن بنی‌هاشم سه نفر از انصار در برابر آن سه نفر قرار گرفتند؛ به نقل ابن سعد، گویا رسول خدا ص - نمی‌خواست در اولین برخورد مشرکان با مسلمانان، انصار طرف ماجرا قرار گیرند.

حمزه، علی - ع - و عبیده بن حارث؛ حمزه و علی - ع -، عتبه و ولید فرزند عتبه را کشتند، شبیه ضربتی بر پای عبیده زد و آن را قطع کرد. (۱) آنگاه علی و حمزه به یاری عبیده شتافتند و شبیه را کشتند. (۲) این رخداد برای قریش سنگین بود. اما ابوجهل گفت که نباید از کشته شدن آنان هراسی داشته باشیم؛ آنان در جنگ عجله کردند. او شعار داد: ان لنا العزى ولا عزى لكم؛ و مسلمانان گفتند: الله مولانا و لا مولى لكم؛ (۳) ابوجهل توصیه می‌کرد که بیشتر اسیر بگیرند تا بعد از آن، به آنان نشان دهند که بخاطر جدا شدن از دین پدران خویش و خدایان آنها چه بر سرشان آمده است. (۴) خواهیم دید که مسلمانان مکلف بودند تا در حین جنگ کسی را به اسارت نگیرند گرچه چنین نکردند و مورد سرزنش قرآن قرار گرفتند. به هر روی جنگ عمومی آغاز شد و سپاهیان از دو سوی با یکدیگر گلاویز شدند. کسان خاصی از مسلمانان در پی قتل مشرکان شناخته شده‌ای بودند، این بدان دلیل بود که افراد مزبور از چهره‌های برجسته قریش بوده و در آزار مسلمانان نقش فعالی داشتند. در میان مسلمانان چند نفر از قدرت بالایی برخوردار بودند. از جمله آنان حمزه بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب - علیهما السلام - از مهاجران (۵) و ابودجانه از انصار بودند. بنا به نقل بلاذری تعداد نوزده نفر از کشته‌گان قریش تنها به دست امام علی - ع - انجام شده است (۶) علاوه بر قرآن، اخبار بی‌شمار حکایت از همراهی ملائکه با مسلمانان در جنگ بر ضد مشرکان دارد. بعدها، بسیاری از مسلمانان تأیید کردند که در جریان نبرد شاهد نبرد ملائکه با مشرکان بوده‌اند. (۷) واقدی از خطبه‌ای از امام علی - ع - در کوفه یاد

۱- عبیده در لحظه شهادت، خود را مصداق شایسته یکی از اشعار ابوطالب - ع - خطاب مشرکان دانسته که واقدی آن را آورده المغازی، ج ۱، ص ۷۰: سوگند به خانه خدا دروغ می‌گویند ما محمد را رها نمی‌کنیم تا آن که برای او نیزه بزنیم و تیر بیاندازیم؛ او را تسلیم نمی‌کنیم تا بر گرد او کشته شویم؛ و در راه او از فرزندان و همسران خود خواهیم گذشت عبیده در راه بازگشت در منطقه صفرا، شهید شد، نک: سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۹۶، سه نفر از انصار در برابر آن سه نفر قرار گرفتند؛ به نقل ابن سعد، گویا رسول خدا ص - نمی‌خواست در اولین برخورد مشرکان با مسلمانان، انصار طرف ماجرا قرار گیرند. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۷؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۵۷

۲- از امام علی - ع - نقل شده که آیه «هذان خصمان اختصموا فی ربهم» حج: ۱۹ درباره نزاع حمزه و علی و عبیده با این سه نفر نازل شده است. نک: سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۵۸

۳- سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۵۹

۴- المغازی، ج ۱، ص ۷۱

۵- در این جنگ حمزه پر شتر مرغ و علی - ع - دسته‌ای موی سفید بر کلاه خود خودنهاد و همراه زبیر که او نیز دستمال زردی بر سر داشت تنها کسانی بودند که در این جنگ نشان مشخصی داشتند

۶- انساب الاشراف، ج ۱، صص ۳۰۱-۲۹۷ در فهرست کسانی که اسیر گرفته‌اند، تنها یک بار نام امام علی - ع - آمده و این نشان آن است که او مطیع دستورات رسول خدا در از بین بردن مشرکان بوده است. این تصور که حاضران در این جنگ گروهی «اهل الشجاعه» و گروه دیگر «اهل الضعف» بوده‌اند، در اخبار جنگ بدر منعکس شده است؛ نک: المغازی، ج ۱، ص ۹۹

۷- نک: سبیل الهدی والرشاد؛ ج ۴، صص ۶۹-۶۱

ص: ۷۱

کرده که حضور ملائکه را در بدر تشریح کرده است. (۱) رسول خدا ص - خود نیز شرکت فعلی در جنگ بدر داشت. از امام علی ع - نقل شده که فرمود: در روز بدر، آنگاه که کارزار سخت می‌شد، ما به رسول خدا ص - پناه می‌آوردیم و آن حضرت خود سخت در کارزار شرکت داشته و کسی نزدیکتر از او به مشرکان نبود. (۲)

رسول خدا - ص - پیش از جنگ از مسلمانان خواستند تا از کشتن افرادی که به نحوی در رخدادهای مکه به او کمک کرده و یا به زور به بدر آمده بودند صرفنظر کنند، بنی‌هاشم در شمار این افراد بودند. (۳) یکی از آنان ابوالبختری بود که زمانی مانع آزار رسول خدا - ص - شده بود (۴)؛ با این حال گویا قاتل وی او را نشناخته و به قتل رساند.

همچنین رسول خدا - ص - از قتل حارث بن عمر بن نوفل نهی کرده بود، چون به اکراه به این جنگ آمده بود. او نیز کشته شد. (۵) رسول خدا - ص - در انتظار خبر قتل ابوجهل بود. زمانی که خبر قتل وی را آوردند، فرمود: این خبر از داشتن شتران سرخ موی برای او نیکوتر است. کشته شدن ابوجهل که رسول خدا ص - او را «فرعون امت» و «رأس ائمة الکفر» نامیده بود، آن مقدار اهمیت داشت که رسول خدا - ص - گفت: خدایا وعده خود را محقق ساختی. (۶) کشته شدن ابوجهل در همان جنگ نیز بدان معنا بود که همه چیز تمام شده است. (۷) آن حضرت از خداوند خواست تا نُوْفَل ابن خویلد را نیز از میان بردارد. زمانی که به دست یکی از انصار به اسارت در آمد، علی ع - به سراغش رفته او را به هلاکت رساند؛ آنگاه رسول خدا ص - بخاطر اجابت دعایش خدای را سپاس گفت. (۸)

با کشته شدن سران قریش، و سر جمع هفتاد کشته و همین تعداد اسیر، سپاه مکه روی به شکست نهاده و متفرق گردید. در واقع، تا

۱- المغازی، ج ۱، ص ۵۷

۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳ و کان من أشد الناس بأساً یومئذٍ و ما کان أحد أقرب الی المشرکین منه؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۷۱؛ مسند احمد، حدیث شماره ۱۰۴۲ طبع دارالمعارف

۳- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۹؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۷۶

۴- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱ ص ۶۲۹

۵- المغازی، ج ۱، ص ۸۱

۶- المغازی، ج ۱، ص ۹۱

۷- طبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۳

۸- المغازی، ج ۱، ص ۹۲

ص: ۷۲

نیمروز جنگ به سود مسلمانان خاتمه یافته و دشمن منهزم شده بود. (۱) آنان در بیابانهای اطراف پراکنده شده و شماری از ایشان با تعقیب مسلمانان به اسارت در آمدند. این در حالی بود که آنان برای فرا رسیدن شب لحظه شماری می کردند تا از دست مسلمانان خلاصی یابند. پس از پایان کار، اسرا که هر کدام به دست کسی به اسارت در آمده بودند، همراه با غنایم بر جای مانده که عمدتاً تجهیزات نظامی بود گرد آوری شدند. به این ترتیب یکی از تاریخی ترین روزهای صدر اسلام با پیروزی شکفت آور و تعیین کننده مسلمانان خاتمه یافت. این در حالی بود که چهارده تن از مسلمانان در این جنگ به شهادت رسیدند. (۲) رسول خدا ص- فرمود که شیطان آن اندازه که در این روز حقیر و کوچک و ذلیل شده- بجز غضب شیطان در روز عرفه در هنگام نزول رحمت و بخشش خداوند از گناهان بزرگ- هیچ چنین نشده بود. (۳) و در جای دیگر فرمود: بدر نخستین غزوه‌ای بود که خداوند مسلمانان را در آن عزت بخشیده و مشرکان را ذلیل کرد. (۴)

غنایم جنگ بدر بیش از یکصد و پنجاه شتر، ده اسب و مقداری چرم و پارچه و ابزارآلات جنگی بود. افراد جز آنچه از وسایل شخصی افراد کشته شده به دست خود، بر می داشتند، سهمی نیز در تقسیم کلی غنایم گرفتند. از آیات قرآن و نیز اخبار تاریخی چنین به دست می آید که در تقسیم غنایم اختلافاتی به وجود آمده است. این امر طبیعی بود؛ زیرا به هر روی تا آن زمان قانون معینی برای این کار وجود نداشت؛ علاوه بر آن حتی در میان چنین مؤمنانی، انگیزه‌های مالی نیز بطور محدود می توانست سبب اختلاف شود. روشن بود که با حضور رسول خدا ص- و نزول آیات در این باره، به سرعت اختلاف مزبور حل شد. رسول خدا ص- برای کسانی نیز که به جای خویش در مدینه نصب کرده و نیز فردی که او را بر منطقه قبا جانشین خویش کرده بود، سهمی از غنایم پرداختند. سعدبن عباده نیز که در کار تحریک انصار

۱- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۲؛ بنا به نقل ابن سعد ج ۲ ص ۲۳، آن روز، روز گرمی بود و کان‌یوماً حاراً؛ این علی رغم باران شب بود و این برای هوای حجاز امری طبیعی است.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۷-۱۸؛ شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار. در این جنگ اندکی بیش از شصت مهاجر و نیز اندکی بیش از دویست و چهل انصاری شرکت داشتند؛ نک: الطبقات الکبری ج ۱، صص ۱۹ و ۲۰ و گفته اند که در این جنگ تنها قریش یا همپیمان آنان یا موالی آنها و نیز انصار یا همپیمان و یا موالی آنها شرکت داشته و جز آنان کسی در این واقعه نبوده است؛ نک: انساب الاشراف ج ۱، ص ۲۹۰

۳- المغازی، ج ۱، ص ۷۸

۴- المغازی، ج ۱، ص ۲۱

ص: ۷۳

برای شرکت در این واقعه نقش داشته و اندکی پیش از آمدن، به دلیل مارگزیدگی نتوانست حضور یابد، سهم خویش را دریافت کرد. چند نفر دیگر نیز که به دلیل تعقیب کاروان یا دلایل دیگر نتوانسته بودند در نبرد شرکت کنند، سهم خویش را گرفتند. (۱) گفته شده که رسول خدا (ص) سهمی نیز برای جعفر بن ابی طالب که در حبشه بود قرار داد.

اصطلاح انفال برای نخستین بار بر غنائم این جنگ اطلاق گردید. در واقع این غنائم نخستین اشیایی بودند که نام انفال به عنوان اموال عمومی به آنها داده شد. افراد درباره اثاثیه بر جای مانده، با یکدیگر اختلاف کردند و مرتب نزد رسول خدا ص - می آمدند تا مشکل آنها را حل کند؛ آیه نخست سوره انفال حکایت از این سؤال داشته و خداوند اختیار همه آنها را به رسول خود واگذار کرد تا قسمت کند. بدین ترتیب هر کسی که چیزی برداشته بود، مکلف شد تا سر جایش بگذارد.

مسأله دیگر، اسیران بودند که در کیفیت برخورد با آنها، اختلافی میان مسلمانان به وجود آمد. از جمع اسیران، رسول خدا ص - دو نفر را به قتل رساند. یکی عقبه بن ابی معیط بود و دیگر نضر بن حارث؛ این هر دو، در طول دوران بعثت، از فعالترین عناصر مشرک بر ضد رسول خدا (ص) و مسلمانان بودند. نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط (۲) به دستور شخص پیامبر ص - و با شمشیر علی بن ابی طالب - ع - کشته شدند. نضر بن حارث که از نگاه رسول خدا ص - مرگ را احساس کرده بود، دست به دامن مُضِیْع بن عمیر شد و از او خواست تا از وی شفاعت کند. نضر به او گفت: اگر تو به دست قریش اسیر می شدی من اجازه نمی دادم تو را به قتل رسانند، مصعب گفت: آری، اما اسلام همه آن پیمانهای جاهلی را قطع کرده است. (۳) درباره بقیه اسرا نظر برخی از اصحاب آن بود که همه آنان را به قتل رسانند. (۴) اما شماری دیگر از مهاجر و انصار اصرار بر گرفتن «فداء» داشته و دلیل خود را خویشی

۱- المغازی، ج ۱، ص ۱۰۱

۲- المصنف، عبدالرزاق، ج ۱، ص ۳۵۲؛ السیره النبویه، ابن هشام ج ۱، ص ۶۴۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۹۷ عقیده ابن اسحاق آن بود، که عاصم بن ثابت او را کشته، و عقیده ابن هشام آن بوده که علی ع - او را کشته است.

۳- المغازی، ج ۱، صص ۱۰۶ و ۱۰۷

۴- در اخبار تاریخی آمده است که بیش از همه سعد بن معاذ و عمر بن خطاب در کشتن اسرا اصرار داشتند. باید دانست که صرف نظر از آیات قرآن و بطور اصولی، اخلاق سیاسی عمر چنین سختگیریهایی را اقتضاء داشت. در اینجا مهم آن بود که خدا و رسول ص - چه تکلیفی برای اسیران معین کنند. اما عمر از همان آغاز به هر کسی که اسیری در دست داشت اصرار می کرد تا اسیر خود را بکشد المغازی، ج ۱، ص ۱۰۵ و زمانی نیز که سهیل بن عمرو را نزد رسول خدا ص - آوردند به آن حضرت گفت: دندانهایش را بکش و زبانش را از حلقش بدر آور. تا دیگر بر ضد شما خطابه سرایی نکند و رسول خدا ص - فرمود که او کسی را مثله نمی کند المغازی، ج ۱، ص ۱۰۷ سهیل، در فتح مکه مسلمان شد و گفته اند که با خطابه خود از ارتداد مردم مکه پس از رحلت رسول خدا ص - جلوگیری کرد.

انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۴؛ و نک: السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۹

جالب این که عمر در کشتن اسرا از رسول خدا ص - خواست تا دستور دهد: علی ع، عقیل را بکشد و حمزه، عباس را؛

سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۹۲

این در حالی بود که از خاندان عمر که طایفه بنی عدی بودند یک نفر در بدر شرکت نکرده بود. و نیز خود عمر نتوانسته بود در



جنگ اسیری به جنگ آورد.

ص: ۷۴

آنان با رسول خدا ص - بیان می کردند.

آیه‌ای در سوره انفال درباره همین اختلاف نظر دانسته و گفته‌اند که خداوند حکم کشتن اسیران را صواب می دانسته گر چه «فداء» را نیز پذیرفته است: «برای هیچ پیامبری نرسد که اسیران داشته باشد تا که در روی زمین غلبه یابد. شما متاع اینجهانی می خواهید و خدا آخرت را می خواهد، و او پیروزمند حکیم است.» (۱) گفته‌اند دلیل ترجیح قتل اسیران یکی آن بود که افراد مزبور بیشتر از شخصیت‌های قریش بوده و از بین بردن آنان قریش را ذلیل تر می کرد. به علاوه نشان از آن داشت که مسلمانان چشمداشت دنیوی نداشته و برای رسیدن به اهداف خود حاضر بودند از گرفتن مشتی پول برای رها کردن دشمنان قطعی اسلام صرف نظر کنند. و این نیز مسجل می شد که رسول خدا ص - در راه عقیده نه تنها جنگ با قبیله خود را می پذیرد که اسیران آن را نیز از میان می برد، نه آن که کسی تصور کند، آن حضرت با وجود مشرک بودن قریش، تنها به دلیل خویشی، تمایلی به نگهداری آنان دارد. در این حال انصار مطمئن می شدند که پیامبر ص - تنها و تنها به اسلام و عقیده می اندیشد نه آن که هنوز در اندیشه قوم و طایفه خویش است. (۲)

با همه آنچه که گذشت یک نکته نزد فقهای شیعه مسلم است و آن این که اسیر گرفتن عمدتاً در دو مرحله صورت می گیرد: یکی اسیری که در هنگامه برپایی جنگ به اسارت در می آید، دیگر اسیری که پس از پایان جنگ گرفتار می شود. در قسم اول رسول خدا ص - و حاکم مخیر در کشتن اوست و در قسم دوم، تخییر بین آزاد کردن، فدیة گرفتن و بنده کردن اسیر است. (۳) گرچه در همین مورد نیز اگر حاکم عنصری را خطرناک تشخیص می دهد می تواند او را به قتل برساند.

آنچه با توجه به آیه انفال اهمیت دارد، این است که قید «حتی یثخن» (۴)

۱- انفال، آیه ۶۷

۲- الصحيح من سیرة النبی ص، ج ۳، صص ۲۴۸ و ۲۴۹

۳- نک: الخلاف، ج ۲، ص ۳۳۲؛ النهایه ص ۲۹۶؛ دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۳، صص ۲۶۳-۲۵۹

۴- شیء یثخن یعنی چیزی که غلیظ شده، سیلان ندارد، کنایه از پابرجا

ص: ۷۵

فی الأرض» به چه معناست. رسول خدا ص - نباید اسیر بگیرد تا آن که بر زمین پابرجا شود. اگر این آیه را در کنار آیه‌ای که در سوره محمد آمده، بگذاریم، معنای آن روشن می‌شود. در آنجا می‌فرماید: «چون با کافران روبرو شدید، گردنشان را بزنید، و چون آنها را سخت فرو کوفتید (اثختموهم) اسیرشان کنید و سخت ببندید؛ آنگاه یا به منت آزاد کنید یا به فدیة، آنگاه که جنگ به پایان رسید.» (۱) در اینجا قید «حتی تضع الحرب اوزارها» دارد. مقایسه دو آیه، با توجه به آن که کلمه «اثختموهم» در آیه دوم آمده و نیز با توجه به روایت امام باقر ع - که فرمود: «إذا كانت الحرب قائمة لم تضع اوزارها ولم يثخن أهلها»، روشن می‌شود که مقصود عدم صواب بودن گرفتن اسیر در حین جنگ به قصد گرفتن فدیة است، نه اختلاف بر سر حکم بعدی آن، که البته گرفتن فدا رواست. خداوند خطاب به رسول خود می‌گوید که در حین جنگ نباید اسیر گرفت.

در بدر مسلمانان بخاطر آن که بعداً فدیة‌ای بگیرند کمتر از مشرکان می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند و این در کار جنگ بسیار خطرناک است.

البته از نظر گاه فقه حکم این گونه اسیر با اسیری که بعد از جنگ گرفته می‌شود، حتی پس از اتمام جنگ، فرق می‌کند؛ زیرا حاکم می‌تواند او را بکشد. این اصولاً یک اصل عقلانی است که در حین کارزار نباید به گرفتن اسیر اندیشید و تنها باید به از بین بردن توان دشمن فکر کرد.

بنابراین با توجه به توضیحات فوق، برخلاف آنچه برخی گفته‌اند این طور نیست که در سوره انفال دستور قتل هر اسیری داده شده و بعداً این حکم در سوره محمد نسخ شده است. (۲) بلکه در هر دو مورد، تنها یک حکم بیان شده و آن نگرفتن اسیر تا هنگامی است که وضع نیروهای اسلام ثابت نشده است. کسانی در حین جنگ در پی گرفتن اسیر بودند؛ مثلاً ابن عوف، امیه بن خلف و فرزندش را اسیر کرده بود اما بلال در رسید و او را از بین برد. (۳)

۱- محمد، آیه ۴

۲- سبل الهدی، والرشاد، ج ۴، ص ۹۳

۳- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱ ص ۶۳۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۷۳

ص: ۷۶

از جمله اسیران عقیل فرزند ابوطالب، و عباس عموی رسول خدا ص- بود. از عباس مقدار ۸۰۰ یا ۱۶۰۰ مثقال طلا گرفته شد. بعدها، گویا برای خوش آمد مذاق بنی‌عباس،- وبه روایت یکی از نوادگان وی (۱) گفته شد که او پیش از بدر بطور مخفیانه اسلام آورده بود. اما برخورد رسول خدا ص- با عباس در بدر و حوادث دیگر حکایت از آن دارد که گرچه عباس همراهیها و همدلیها با رسول خدا ص- داشت اما جز در فتح مکه اسلام نیاورد. (۲) پس از پایان کارزار، رسول خدا ص- دستور داد تا چاههای بدر را کور کرده و کشته‌های مشرکین را در آنها بریزند. جسد امیه بن خلف که سنگین بود، در همان هوای گرم بزودی نفخ کرده و وقتی خواستند آن را بر روی زمین بکشند، گوشت بدنش فرو می‌ریخت، پس همانجا رهایش کردند. آنگاه رسول خدا بر لب چاه آمد و خطاب به مشرکان فرمود: ای عتبه، ای شیبه، ای ابوجهل، آیا آنچه را خداوند وعده داده بود، محقق یافتید؟ من آنچه را خداوند وعده داده بود، درست یافتم، چه بد خویشاوندی برای پیامبران بودید! شما مرا تکذیب کرده از شهرم بیرونم کردید در حالی که دیگران مرا پناه دادند. (۳) در آن لحظه ابوحنظله فرزند عتبه، چهره پدرش را دید که به خاکش می‌کشیدند و در چاه می‌انداختند. قدری ناراحت شد. رسول خدا ص- پرسید: آیا از آنچه بر پدرت رفته ناراحت شدی؟ ابوحنظله گفت: من در پدرم عقل و شرفی می‌دیدم و امید هدایت او را داشتم و چون نشد خشمگین شدم. (۴)

حقیقت آن است که جنگ بدر برای مهاجران، یک جنگ داخلی خانوادگی تلقی می‌شد چیزی که تا به این پایه در عرب سابقه نداشت.

عموزاده‌ها در برابر هم و نیز فرزندان با پدران خویش. (۵) رسول خدا ص- بار دیگر از این که ابوجهل کشته شد، اظهار رضایت کرده،

- ۱- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱ ص ۶۴۶؛ سند اسلام عباس چنین است: قال ابن اسحاق: حدثني حسين بن عبدالله بن عبيدالله بن عباس، عن عكرمة مولى ابن عباس!
- ۲- نک: الصحيح من سیره النبوی ص، ج ۱، ص ۲۵۳
- ۳- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۸۴ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۳۸ و ۶۳۹ حسان در اشعاری که به مناسبت بدرالقتال سروده درباره ریختن اجساد مشرکان در چاه می‌گوید:  
ینادیهم رسول الله لَمَاقِدِ فَنَاهِم كَبَاكِبِ فِي الْقَلِيبِ  
الم تجدوا كلامي كان حقاً وأمر الله يأخذ بالقلوب  
فما نطقوا ولو نطقوا لقالوا صدقت و كنت ذا رأی مُصِيب
- در آن لحظه از رسول خدا ص- سؤال شد که آیا آنچه را شما می‌گوئید می‌فهمند؟ حضرت فرمودند: آنان اکنون آگاهند که آنچه من می‌گفتم بر حق بوده است؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۸۵ در این باره که دقیقاً رسول خدا ص- در برابر سؤال اصحاب درباره سخن گفتن با کشته‌های قریش چه فرموده، اختلاف نقل فراوان وجود دارد. نک: سبل الهدی، ج ۴، صص ۱۲۹-۱۲۷
- ۴- سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۸۷ المغازی، ج ۱، صص ۱۱۱ و ۱۱۲؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۴۰ و ۶۴۱
- ۵- پیش از بدر، عتبه به قریش گفت تا جنگ با محمد را رها سازند؛ زیرا اگر بر او غلبه کنند، بخاطر آن، میان قریش به دلیل کشته شدن عموزاده‌ها به دست یکدیگر اختلاف خواهد بود؛ نک: السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۳

ص: ۷۷

خداوند را ستایش نمود. آن حضرت مقتولین را همان «ملاء» قریش (۱) می‌دانست، کسانی که خداوند فراوان از شیطنت آنها یاد کرده بود.

یکشنبه نوزدهم رمضان خبر باورنکردنی شکست قریش، کشته شدن ابوجهل، امیه بن خلف، عتبه بن ربیع و اسارت سهیل بن عمرو به مدینه رسید. برای هیچ کس در لحظه اول چنین خبری باور کردنی نبود تا به این حد که آنان زید بن حارثه را که خیر آورده بود یک فراری شکست خورده از جنگ می‌دانستند. (۲) بیشتر، منافقان و یهود می‌کوشیدند تا این شکست را باور نکنند و در قلوب سایر مردم دلهره اندازد. (۳)

مردم برای استقبال رسول خدا ص- عازم شدند. در برابر تهنیت مردم، سلمه بن سلامه گفت که کشتن مشتی پیر و کچل تهنیت ندارد و رسول خدا ص- فرمود: که آنان ملاء قریش بودند، اگر آنان را می‌دید، وحشت می‌کردی، و اگر دستوری به تو می‌دادند اطاعتشان می‌کردی؛ در آنجا سلمه فرصت را غنیمت شمرد و گفت: چرا رسول خدا ص- از زمانی که در «روحاء» عازم بدر بودند از وی ناراحت است.

حضرت فرمودند به آن دلیل که در آنجا یک اعرابی نزد من آمد و پرسید: اگر پیامبری، بگو بدانم که شتر حامله من، چه می‌زاید؟ تو گفתי که، خودت با او جماع کردی و از تو حامله شده؛ و تو البته برخورد زشتی کردی! سلمه از رسول خدا ص- عذر خواست و پیامبر عذرش را پذیرفت. (۴) به هر روی این حکایت نوع رفتار رسول خدا ص- را در تأدیب اصحاب خویش نشان می‌دهد. رسول خدا در روز چهارشنبه ۲۲ رمضان وارد مدینه گردید، در حالی که کودکان با شعر «طلع البدر علینا» از وی استقبال کردند. (۵) پیامبر همراه اسیران به مدینه آمد.

ابوالعاص بن ربیع که از اسرا بود می‌گوید: من با گروهی از انصار بودم.

شبانگاه و صبحگاه، آنان که خود نان کمی داشته و توشه‌شان بیشتر خرما بود، نان را به ایثار به ما داده و خودشان خرما می‌خوردند. ولید بن مغیره مخزومی نیز می‌گوید: آنان ما را بر مرکبها سوار کرده و

۱- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۶

۲- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۵

۳- یکی از منافقان به اسامه- که در آن زمان نوجوانی بوده- گفت: محمد و یارانش، همگی کشته شدند. دیگری به ابولبابه گفت: اصحاب شما پراکنده شده و هرگز مجتمع نشدند و محمد نیز کشته شد و این شتر اوست که من آن را می‌شناسم؛ نک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۴ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۸۹

۴- نک: المغازی، ج ۱، صص ۴۶، ۱۱۶؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۳ و ۶۴۴-۶۴۳

۵- سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۹۸

ص: ۷۸

خود پیاده می‌آمدند. (۱) از برجسته‌ترین چهره‌های اسیر شده، سهیل بن عمرو است که یکبار در نیمه راه به قصد رفتن به آبریزگاه، در صدد فرار بر آمد که دوباره به چنگ مسلمانان در آمد. او را در حالی که دستش را به گردنش بسته بودند به مدینه آوردند. این ذلتی بزرگ برای قریش بود؛ آن اندازه که سوده همسر رسول خدا ص- از دیدن این وضع بر آشفت و به سهیل گفت: آیا نمی‌توانستید با شهادت بمیرید؟ در این لحظه رسول خدا ص- او را به خاطر این سخن سرزنش کرد که چگونه به دشمن خدا و رسول چنین می‌گویید؟ سوده عذرخواهی کرد. (۲)

شکست قریش در این ماجرا چنان افتضاح آمیز و پر دامنه بود که گویند. اشعاری از دو جوان متخلف از بدر نقل شده که گفتند تنها شنیدیم کسی آنها را می‌سرود اما قائل آن را ندیدیم؛ (۳) آن اشعار چنین بود: حنیفیان (۴) مصیبتی در بدر برپا کردند که پایه‌های سلطنت کسری و قیصر را در هم خواهد ریخت؛ سنگهای کوهها از آن به جنبش افتاده، و قبایل میان وتیر (محلّی در دیار خزاعه) و خیبر به وحشت افتادند؛ کوه ابوقییس و احمر مکه به لرزه در آمده و پارچه‌های حریری که (شجاعان) بر سینه می‌بستند از جای کنده شد. (۵)

اشعار مزبور حکایت از عمق اهمیت ماجرای بدر در قلوب مکیان و قبایل اطراف داشته و به حق نخستین ضربه بر پایه‌های سلطنت کسری و قیصر بوده است. در خبری، واقدی آورده که نجاشی حبشه، با شنیدن خبر پیروزی رسول خدا ص- جعفر بن ابی طالب و دیگر مهاجران حبشه را خواسته و ضمن اعلام خبر این پیروزی، آن را نعمتی از جانب پروردگار دانست. (۶) پیروزی اسلام در بدر، مشرکین و منافقان مدینه را نیز گرفتار بهت

۱- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ و درباره احکام اسیران نیز نک: مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۸۶؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۵

۲- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۳؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۵

۳- از این قبیل اخبار که صدای هاتفی شنیده شده، اما خود او دیده نشده فراوان است. ابن ابی‌الدنیا کتابی تحت عنوان «الهواتف» نگاشته و این قبیل اخبار را گردآوری کرده است.

۴- در شعر عربی «الحنیفون» دارد که مقصود حنفا یعنی موحدان است؛ در ادامه توضیحات واقدی نیز آمده که مقصود همان حنفاست.

۵- المغازی، ج ۱، ص ۸۸ و نک: سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۱۰۰

۶- المغازی، ج ۱، صص ۱۲۰ و ۱۲۱

ص: ۷۹

کرد؛ واقدی می گوید: هیچ منافق و یهودی در مدینه نبود، جز آن که در برابر حادثه بدر سر فرود آورد، و یهودیان گفتند که از این پس هیچ پرچمی را بر افراشته نمی کند جز آن که پیروزی از آن اوست.

کعب بن اشرف از برجستگان یهود می گفت: دیگر زندگی در عمق زمین بهتر از روی آن است. قریش اشراف مردم و شاهان عرب بودند، آنان اهل حرم و منطقه امن بودند و این چنین گرفتار شدند. (۱) وی در اشعاری که در مرثیه کشتگان بدر سرود، گفت: در اصل این پادشاهان عرب بودند که کشته شدند. او می گفت: ای کاش، در لحظه‌ای که اینان به قتل در آمدند، زمین اهلش را می بلعید. قریش تا آن لحظه که یک ماه از واقعه بدر گذشته بود، به دستور ابوسفیان مرثیه سرایی نکرده بودند تا عقده خویش را نگاه داشته و خشم خود را نگاه دارند. پس از مرثیه کعب بود که تازه نوحه سرایی در مکه آغاز شد. (۲)

علاوه بر غنائم بدر، مسلمانان در قبال آزادی اسرای بدر، از چهار هزار درهم تا هزار درهم گرفتند. افرادی نیز که پولی نداشتند، با منت رسول خدا ص - آزاد شدند. (۳) زینب دختر رسول خدا ص - نیز گردنبنندی که مادرش خدیجه به وی داده بود، به عنوان فدیة، برای آزادی شوهرش ابوالعاص بن ربیع به مدینه فرستاد. مسلمانان اسیر او را بخاطر پیامبر ص - آزاد کرده و گردنبنند را نیز باز پس فرستاد. به نقل از شعبی کسانی که قادر به نوشتن بودند برای آزادی خویش، به انصار نوشتن می آموختند. در نقل دیگر آمده که هر یک به ده نفر نوشتن یاد می دادند و زید بن ثابت از کسانی بود که در آن ماجرا نوشتن آموخت. در نقل دیگر آمده که اهل مکه قادر به نوشتن بودند اما اهل مدینه چنین نبودند. لذا هر اسیری که ده نفر از کودکان مسلمان را نوشتن می آموخت، پس از مهارت کافی آن کودکان، آزاد می شد. (۴) ابو عزیز برادر مصعب بن عمیر، در بدر به اسارت در آمد. در راه به برادرش برخورد و از وی خواست تا به او کمک کنند. مصعب گفت: برادر وی

۱- المغازی، ج ۱، ص ۱۲۱

۲- المغازی، ج ۱، صص ۱۲۳ و ۱۲۴

۳- ابن اسحاق نام افرادی را که با منت رسول خدا ص - آزاد شدند آورده است؛ نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۵۹ و

۶۶۰

۴- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰ هر سه خبر در طبقات آمده است. ونک: ص ۲۶

ص: ۸۰

مسلمانی است که او را اسیر کرده؛ آنگاه رو به آن انصاری مسلمان کرد و گفت: او را محکم نگاه‌دار، خانواده‌اش صاحب مکنت‌اند. (۱) پی‌نوشتها:

### با یاران پیامبر در مدینه (۷)

محمد نقدی

حمزه (۲)

روز به میانه نزدیک شده، هُرم گرما چهره را آزار می‌دهد، بزرگان قریش مثل همیشه، در اطراف خانه کعبه، زیر سایبانها اطراق کرده، با هم مشغول گفتگو هستند؛ نقل داستانها و وقایع گذشته، همراه با قهقهه خنده که چاشنی آن است، سرگرمی همه روزه آنها است.

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۲؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۶ مجمع‌الزوائد، ج ۶ ص ۸۶؛

۲- حمزه بن عبدالمطلب عموی گرانقدر پیامبر اکرم- ص- است که دو سال قبل از پیامبر به دنیا آمده و برادر رضاعی اوست. قبل از این که پیامبر را برای شیردادن به «حلیمه» بسپارند، زنی به نام «ثویبه» او را برای مدت بسیار کمی شیر داده. حمزه هم قبلاً از او شیر نوشیده.

در بین خویشاوندان نزدیک پیامبر، حمزه و جعفر از جایگاه بسیار ویژه‌ای برخوردارند. پیامبر به حمزه علاقه زیادی داشت و از او به بزرگی یاد می‌کرد، در شهادت او بسیار متأثر شد، و گریه کرد و همواره افراد را به زیارت قبر او ترغیب می‌نمود.



ص: ۸۱

حمزه با تیرو کمان از شکار برگشته، به عادت همیشگی خود، قبل از این که به خانه رود و یا با کسی حرفی بزند، قصد دارد برای طواف وارد مسجدالحرام شود.

او همیشه پس از طواف سری به جمع قریش، در اطراف مسجد می‌زند و با آنها خوش و بش می‌کند.

حمزه در بین سران و بزرگان قریش جایگاهی ویژه دارد؛ او مردی رشید، قوی، شجاع، مستقل، با شهامت و جنگجوست.

اکنون سر به زیر دارد و با گامهای استوار وارده آهنینش، برای رفتن به طواف، از کنار کوه صفا می‌گذرد؛ هنوز به مسجد نرسیده که فریاد زنی از پشت سر، توجهش را به خود جلب می‌کند؛ بی اختیار به طرف صدا برمی‌گردد.

کنیز یکی از بزرگان قریش است که بر بالای کوه صفا خانه دارد.

هان، یا اباعمار (۱)، یکاش لحظاتی پیش اینجا بودی و می‌دیدى ابا الحکم (۲)، با پسر برادرت چه کرد؟!

حمزه، با شنیدن این سخن سخت جا خورد و چون میخ به زمین میخکوب شد؛ او در انتظار شنیدن بقیه ماجراست.

و کنیز ادامه داد:

پیامبر از اینجا می‌گذشت که ابوجهل او را مورد آزار قرار داد و به باد

۱- حمزه دارای دو فرزند پسر بود به نامهای: عماره و یعلی، که کنیه حمزه با نام این دو پسر ذکر شده.

۲- ابا الحکم کنیه ابوجهل است.

ص: ۸۲

ناسزا گرفت، حرفهای زشتی به او گفت که اگر تو بودی، هرگز تحمل شنیدنش را نداشتی؛ اما پسر برادرت پاسخی نداد و به سوی خانه‌اش رهسپار شد.

حمزه با شنیدن این ماجرا سخت برآشفته. خون در رگهایش جوشیدن گرفت، رنگ چهره‌اش تغییر کرد، و بدون این که با کسی سخن بگوید، همانگونه که هنگام رفتن به طواف با احدی حرف نمی‌زد، یکسره به سوی ابوجهل شتافت. داخل مسجد شد.

ابوجهل در میان جمعی از افراد قبیله‌اش، کنار خانه کعبه نشسته، مجلس گرمی داشتند.

حمزه خود را بالای سر ابوجهل رساند، و کمان تیراندازی خود را بالا برد و محکم بر فرق او کوفت.

شدت ضربه به حدی بود که سر ابوجهل شکافت و خون جاری شد.

یاران ابوجهل از همه طرف بلند شدند که از او دفاع کنند.

آنها فریاد زدند:

حمزه! تو را چه شده؟ چرا اینچنین می‌کنی؟! نکند تو هم به دین پسر برادرت در آمده‌ای؟!!

و حمزه پاسخ داد:

ص: ۸۳

آری، شهادت می‌دهم که او رسول خداست و آنچه می‌گوید حق است. به خدا سوگند، هرگز از یاری او دست برنخواهم داشت. اگر راست می‌گویید جلویم را بگیرید. سخنان محکم حمزه، چون پتکی بر مغز همه فرود آمد. ابوجهل که خود می‌دانست چه اشتباه بزرگی مرتکب شده، پیشی جست و گفت: او را رها کنید، به خدا سوگند من به پسر برادرش حرف زشتی زده‌ام. (۱)

همگی با شنیدن این سخن، واخورده به گوشه‌ای خزیدند.

\*\*\* تا آن روز هیچکس بطور علنی اظهار اسلام و طرفداری از دین محمد-ص- را از حمزه ندیده بود. جانبداری و دفاع به موقع حمزه، چون آب سردی بود که شعله‌های غرور و غضب و خشم مکیان کوردل و معاند را خاموش و همه را در مبارزه با دین حق مایوس ساخت. آنها فهمیدند که کار مبارزه با پیامبر به این آسانی نیست؛ زیرا از امروز شجاع شجاعان و بهترین نام آور قریش، یاور و پشتیبان اوست، لذا آزار و اذیت آنها رو به کاستی گذاشت.

۱- شرح این ماجرا با اختلاف بسیار کمی در مضمون، در کلیه مصادر تاریخی آمده. نگاه کنید به اسدالغابه فی معرفة الصحابه، چاپ دارالشعب ج ۲، ص ۵۱ و ۵۲.

ص: ۸۴

حمزه در دین خود فردی ثابت قدم شد و همواره در کنار پیامبر از چهره‌های درخشان و به یادماندنی اسلام گردید. او با پیامبر به مدینه هجرت نمود. با ورود به مدینه، ابتدا در اولین مأموریت نظامی شرکت جست و به فرماندهی گروه منصوب گردید.

مأموریت این گروه که تعدادشان به سی نفر می‌رسید و همگی از مهاجرین بودند (۱) حرکت به سوی «سیف البحر» (۲) و خبرگیری از کاروان تجاری قریش، و فعل و انفعالات دشمن در آن نواحی بود.

پیامبر - ص - پرچم سفیدی را به دست حمزه داد و آنها را روانه مأموریت کرد.

حمزه با گروه، عازم منطقه شدند و با کاروان قریش که به سرپرستی ابوجهل و با همراهی سیصد نفر بود مُصادف شدند. هر دو گروه صف کشیده آماده نبرد شدند.

در این میان یکی از بزرگان قریش به نام «مجدی بن عمرو الجُهَنی» - که با هر دو گروه دوستی داشت - واسطه شد و به قدری بین

دو گروه رفت و آمد کرد که از شروع جنگ جلوگیری نمود و با میانجیگری او، دو گروه بدون خونریزی از هم جدا شدند. (۳)

هنوز مدت زیادی از این واقعه نگذشته بود که برای دومین بار، حمزه در کنار پیامبر در جنگی به نام غزوه «ابواء» یا «ودّان» (۴) شرکت جست.

این بار هم برای خبرگیری از نیروهای قریش، پیامبر با شصت تن از مهاجرین مدینه، عازم محلی به نام ابواء شدند، پرچم نبرد به دست

۱- در کتب تاریخ و مغازی در مورد ترکیب افراد این گروه اختلاف است. برخی مهاجرین و انصار را با هم ذکر کرده و برخی معتقدند که فقط از مهاجرین بودند، زیرا پیامبر با انصار پیمان دفاع در خارج از شهر را نداشت، تا فرا رسیدن جنگ بدر. که در جنگ بدر انصار با میل و رغبت خود در جنگ شرکت جستند و پیامبر هم شخصاً نظر آنها را خواست. که شرح آن در کتب تاریخی مفصلاً ذکر شده؛ نگاه کنید به مغازی واقدی ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹.

۲- سیف البحر نام محلی است در نزدیکی ساحل بحر احمر، در مسیر کاروان تجاری مکه به شام. شرح المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۴۵۲.

۳- همان مدرک.

۴- ابواء نام محلی است بین مکه و مدینه، فاصله آن با جحفه از طرف مدینه ۲۳ میل است. معجم البلدان ج ۱، ص ۷۹.

ص: ۸۵

حمزه بود. پیامبر مدت پانزده شب در محل فوق اقامت گزید. در این غزوه قرار داد مصالحه‌ای بین نیروی اسلام و طایفه «بنی ضمیره» منعقد شد که این گروه متعهد شدند:

- \* عزم نبرد با مسلمین را نداشته باشند.
- \* به کسانی که قصد جنگ با مسلمانان را دارند نیرو ندهند.
- \* دیگران را وادار به جنگ با مسلمانان نکنند. (۱)

و این واقعه هم بدون درگیری و خونریزی پایان یافت.

در پایان سال دوم هجری، به پیامبر خبر رسید که کاروان بزرگ تجاری قریش، به سرکردگی ابوسفیان از شام برگشته، قصد مکه را دارد. پیامبر فرصت را مناسب دید و مردم را برای نبرد با کفار دعوت نمود.

نیروهای اسلام، مرکب از سیصد و سیزده نفر (۲) از مهاجرین و انصار آماده شدند. پیامبر ابن ام مکتوم را برای نماز و ابولبابه انصاری را برای اداره شهر در مدینه گذاشت. و با نیروهای اسلام عازم منطقه نبرد شد. (۳)

دو سپاه در کنار چاه‌های آب، در منطقه «بدر» (۴) بین مکه و مدینه با هم به مصاف پرداختند.

در این نبرد کفار درسی فراموش نشدنی گرفتند و با این که از نظر تعداد نفرات جنگی و تجهیزات نظامی بر مسلمانان فزونی داشتند، شکست

۱- المواهب اللدنیة، قسطلانی، ج ۱، ص ۳۳۸-۳۳۶.

۲- در کتب تاریخ و حدیث، تعداد مسلمانان در جنگ بدر مختلف ذکر شده؛ مرحوم مجلسی در کتاب بحار ج ۱۹، ص ۲۰۶ تعداد آنها را سیصد و سیزده تن ذکر نموده به تعداد اصحاب طالوت. زرقانی هم به نقل از ابن عباس و ابن اسحاق همین تعداد را ذکر می‌کند؛ نگاه کنید به: شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۴۷۳.

۳- المواهب اللدنیة، قسطلانی، ج ۱، ص ۳۴۹.

۴- بدر، نام محل مشهوری است بین مکه و مدینه که فاصله آن تا مدینه از طریق مکه ۲۸ فرسخ می‌باشد. معجم مااستعجم، ج ۱ و ۲، ص ۲۳۱.

ص: ۸۶

بزرگی را محتمل شدند. پیشاپیش لشکریان اسلام علی-ع- حمزه و عبیده بن حارث به نبرد برخاستند و سه تن از بزرگان قریش به نامهای: شیبه، عتبه، و ولید بن عتبه، به دستشان به درک واصل شدند.

این نبرد با پیروزی و سرافرازی سپاه اسلام پایان پذیرفت و کفار شکست خورده، در کمال ذلت به مکه باز گشتند. در سال سوم هجری، کفار مکه برای انتقامجویی و تلافی کشته‌های خود در جنگ بدر، با همه قوا به عزم نبرد با مسلمانان، عازم مدینه شدند.

پیامبر-ص- شورای نظامی تشکیل داد، پیر مردها و منافقین به سرکردگی «عبدالله ابن ابی» نظرشان این بود که در داخل شهر با کفار بجنگند، مردها در بیرون خانه‌ها و زن‌ها و بچه‌ها از بالای بام خانه‌ها با پرتاب سنگ.

اما حمزه و تعدادی از بزرگان مهاجرین و انصار و جوانان رأیشان این بود که در بیرون شهر با دشمن رو برو شوند. زیرا دشمن جنگ در داخل شهر را حمل بر ترس و بُزدلی خواهد نمود، و جرأت او بیشتر خواهد شد.

تعدادی از مهاجرین و انصار بخصوص کسانی که موفق به شرکت در جنگ بدر نشده بودند، در این زمینه مطالبی گفتند.

حمزه خطاب به پیامبر-ص- گفت:

به خدایی که قرآن را بر تو نازل کرده، امروز چیزی نخواهم خورد تا با شمشیرم در بیرون شهر با کفار بجنگم. (۱)

۱- به همین خاطر در کتاب مغازی آمده که حمزه روز جمعه و شنبه، تا زمان شهادت و در حال نبرد، روزه بود. نگاه کنید به مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۱۱ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۲۲.

ص: ۸۷

پیامبر - ص - چون رأی بزرگان از مهاجرین و انصار مثل حمزه و سعد بن عباده و جوانان را اینچنین دید، خوشحال شد، خود لباس رزم پوشید، ابن ام مکتوم را برای اقامه نماز جای خود گذاشت و پس از اقامه نماز عصر، عازم منطقه نبرد شد.

کفار تا دندان مسلح، گذشته از تجهیزات نظامی فراوان، این بار برای تحریک احساسات، زنان را هم وارد میدان کرده بودند که بادف زدن و هلله کردن مردان را تشویق به مبارزه کنند.

تعداد نیروهای اسلام هزار نفر بود که با تحریک «عبدالله بن ابی» سیصد نفرشان از بین راه برگشتند و تنها هفتصد نفر در کنار پیامبر باقی ماندند. با صد زره (۱) و یک اسب.

اما سپاه کفر، مرکب از سه هزار نفر، دوست اسب، هفتصد زره، و سه هزار شتر بود. (۲)

پیامبر - ص - در بین راه، در محلی به نام «شیخین» بین مدینه و اُحُد شب را سپری کرد و سحرگاهان به سوی احد حرکت نمود و نماز صبح را در احد بجای آورد. (۳)

با بالا آمدن روز، دو سپاه آماده نبرد شدند. پیامبر پشت لشکر را به کوه احد (۴) و روی آن را به مدینه قرار داد و سپاه کفر پشت به مدینه و روی در روی سپاه اسلام، آماده نبرد شدند.

تپه‌ای به نام «عَیْنِین» سمت چپ لشکر اسلام بود که پیامبر پنجاه نفر تیرانداز را به سرگردگی «عبدالله بن جُبیر» بر فراز آن قرار داد و فرمود:

۱- مغازی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲- همان مدرک، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۱۹.

۴- اُحُد نام کوهی است که در فاصله ۶ کیلومتری شهر مدینه قرار دارد و چون این نبرد در کنار آن واقع شده به جنگ احد مشهور گردیده است.

ص: ۸۸

چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم، هرگز مکان خود را ترک نکنید.

نبرد شدیدی بین دو سپاه در گرفت. با رشادت و پایمردی حضرت علی-ع- پرچمداران قریش یکی پس از دیگری کشته شدند. حمزه رجز می‌خواند و آنها را به نبرد دعوت می‌کرد و چون شیر به قلب سپاه دشمن حمله می‌کرد و با ضربه‌های محکم، آنها را به زمین می‌افکند.

«هند» همسر ابوسفیان در انتقام کشته شدن پدرش «عُتبه» که در جنگ بدر به دست حمزه کشته شده بود، با غلام «جبیر بن مطعم» که او هم عمویش را در جنگ بدر از دست داده بود، قرار گذاشته بود که اگر حمزه را بکشد او را آزاد خواهد کرد.

«وحشی» غلام جبیر که مردی حبشی بود با این که در جنگیدن مشهور بود اما چون می‌دید قدرت مبارزه رو در روی با حمزه را ندارد، با نیزه خود در پشت سنگی مخفی شد و در انتظار فرصت مناسب نشست.

در گرما گرم نبرد ناگهان حمزه، در اثر لغزشی به پشت به زمین افتاد و زره از روی شکم او کنار رفت و سفیدی بدنش نمایان شد، «وحشی» فرصت را مناسب دید و محکم نیزه خود را به طرف او پرتاب نمود؛ اصابت نیزه بطوری بود که از آن طرف بدن حمزه بیرون آمد.

حمزه سعی کرد با همین حال به طرف وحشی حمله کند، اما شدت ضربه بقدری بود که توان او را بُرید.



ص: ۸۹

و سرانجام حمزه، این یار با وفای پیامبر و افسر رشید اسلام، پس از این که یک تنه، سی و یک نفر از سپاه کفر را به درک واصل کرده بود (۱)، در حالی که روزه بود به شهادت رسید.

آنها وقتی از به شهادت رسیدن حمزه با خبر شدند، به جنایت فجیع دیگری هم دست زدند؛ برای تشریف خود در انتقام گیری از سپاه اسلام، بدن او را مثله کردند و «هند» همسر ابوسفیان، جگر او را به دندان گرفت، اما نتوانست بخورد.

پیامبر با شنیدن خبر قتل حمزه، بسیار متأثر شد، پیکر او را رو به قبله گذاشت، و سخت بر او گریست (۲). اولین شهیدی که بر او نماز گزارد، حمزه بود و پس از او هر شهید دیگری را که آوردند، همراه با جنازه حمزه بر او نماز گزارد و بدین ترتیب، هفتاد بار بر بدن حمزه نماز خوانده شد.

همه شهدای احد با خون خود و بدون غسل و کفن دفن شدند، بجز حمزه که در پارچه‌ای پشمی که قد او را نمی‌پوشاند دفن شد و پیامبر گیاهی خوشبو را در بالای سر و پایین پای او قرار داد (۳).

برای دفن، هر دو شهید را با هم در یک قبر می‌گذاشتند، حمزه، که از سوی رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «سید الشهداء» لقب گرفت، با فرزند خواهرش «عبدالله بن جحش» دفن شدند.

هنگامی که سپاه اسلام وارد مدینه شد، از همه خانه‌ها صدای ناله و شیون در سوگ شهیدان بلند بود، و پیامبر وقتی دید بر همه کشته‌ها می‌گریند. اما کسی نیست که برای حمزه عزاداری کند، میل باطنی خود را با این جمله مشهور: «لَکِن حَمَزَةً لَا بَوَاکِیَ لَهُ» بیان نمود؛ انصار با

۱- اسدالغابه، چاپ دارالشعب، ج ۲، ص ۵۲.

۲- المواهب اللدنیه، قسطلانی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳- اسدالغابه چاپ دارالشعب، ج ۲، ص ۵۵.

ص: ۹۰

شنیدن این سخن، به زنده‌های خود گفتند: قبل از گریه برای شهدای خود، برای حمزه نوحه سرایی کنند. و آنها اینچنین کردند. و اقدی متوفای (۲۰۷ هجری) می‌نویسد: این رسم هنوز در مدینه هست که مردم در سوگ عزیزانشان، اول بر حمزه گریه می‌کنند (۱).

پیامبر در زمان حیات خودشان همواره از حمزه به بزرگی یاد می‌کردند، و دیگران را به زیارت قبر او و سایر شهدا ترغیب می‌نمودند (۲).

حضرت فاطمه - علیها السلام - هم بعد از رحلت پدر بزرگوارشان، هفته‌ای دوبار به زیارت قبر عمویش حمزه می‌شتافت و بر او گریه می‌کرد (۳).

وجود حمزه در کنار پیامبر، در مکه و مدینه یکی از مهمترین عوامل تثبیت و تقویت حکومت اسلامی بود، تا جایی که پس از رحلت پیامبر و بعد از ماجرای سقیفه، حضرت علی - علیه السلام - فریاد حسرتش در فقدان حمزه بلند است، که: «وَاحْمَزَتَاهُ وَ لَاحْمَزَةَ لِي الْيَوْمَ» (۴).

و این سخن را زمانی حضرت بر زبان دارد، که امثال عقیل و عباس زنده بودند.

امروز، برای میلیون‌ها مسلمان مشتاق که از سراسر جهان به زیارت حرم شریف نبوی در مدینه مشرف می‌شوند؛ پس از زیارت قبر مطهر پیامبر، و ائمه بقیع، زیارت قبور شهدا در احد و در رأس آنان زیارت حمزه از بهترین توفیقات است، زیرا همانطور که پیامبر اکرم - ص -

۱- همان مدرک، ج ۲، ص ۵۵.

۲- سفینه البحار، چاپ انتشارات اسوه، ج ۲، ص ۴۳۳.

۳- بحار، ج ۱۰، ص ۴۲۲.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱۱.

ص: ۹۱

فرمود:

اگر کسی مرا زیارت کند و به زیارت عمویم حمزه نشتابد، بر من جفا کرده [\(۱\)](#).

پی نوشتها:

**صفا و مروه**

سید علی قاضی عسکر

---

۱- سفینه البحار، چاپ انتشارات اسوه، ج ۲، ص ۴۳۳.

ص: ۹۲

صفا و مروه از نشانه‌های دین خدا و سعی میان آن دو، یکی از ارکان حج بیت‌الله الحرام است. حج گزارانی که برای حج و یا انجام عمره به مکه مکرمه می‌آیند در این جایگاه مقدس پای نهاده، با مجسم نمودن سعی هاجر، و در تأسی به روش رسول خدا- ص- هفت مرتبه فاصله میان این دو کوه را با قصد قربت می‌پیمایند. نوشتاری که در پیش روی دارید «معنای لغوی صفا و مروه»، «پیشینه تاریخی آن»، «اهمیت صفا و مروه از دیدگاه قرآن و روایات» و «مستحبات سعی» را مورد بررسی قرار داده است.

صفا و مروه در لغت

«صفا» در لغت به معنای سنگ سخت و صافی است که با خاک و شن مخلوط نباشد.

مبرد گفته است: صفا سنگی را گویند که گل و خاک در آن نباشد. (۱) و طریحی در مجمع‌البحرین گوید: صفا اگر مفرد آورده شود به معنای سنگ، و اگر بصورت جمع استعمال شود به معنای سنگ نرم است. صاحب تفسیر کشف‌الاسرار نیز می‌نویسد: صفا سنگ سپید سخت باشد؛ یعنی صافی که در آن هیچ خلطی از خاک و گل و غیر آن نباشد.

و مروه سنگی باشد سیاه و سست و نرم که زود شکسته شود.

طریحی در باره مروه نیز گفته است: «المرو»، سنگ سفید برق‌دار (۲) را گویند که با آن آتش روشن می‌کنند، مفرد آن «مروه» است و بدین

۱- مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۳۸.

۲- تفسیر کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۴۲۵.

ص: ۹۳

سان «مروه» را در مکه، مروه نامیده‌اند. (۱)

در لغت‌نامه دهخدا به نقل از نزهة القلوب نیز آمده است: «گویند که صفا و مروه نام مردی و زنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردند، حق تعالی ایشان را سنگ گردانید» (۲) لیکن این نقل را هیچیک از منابع روایی و تاریخی تأیید نمی‌کند. و قبل از این حادثه، و در زمان حضرت ابراهیم-ع- این دو کوه، به نام‌های صفا و مروه شناخته شده، و نام آنها در کتب تاریخ آمده است.

هم اکنون صفا و مروه، علم برای دو کوهی است که در ضلع شرقی مسجدالحرام در محلی به نام مسعی و با فاصله‌ای حدود ۳۹۵ متر رو در روی یکدیگر قرار گرفته است.

پیشینه تاریخی

کوههای صفا و مروه تا قبل از هبوط حضرت آدم-ع- به زمین، پیشینه تاریخی دارد. امام صادق-ع- در رابطه با نامگذاری این دو کوه فرموده‌اند:

«صفا را صفا نامیدند، بدان جهت که آدم برگزیده بر آن فرود آمد، پس برای این کوه نامی از اسم آدم را انتخاب کردند خداوند- عزوجل- می‌فرماید: «ان الله اصطفی آدم و نوحا...» و حوّا بر مروه فرود آمد و مروه را مروه نامیدند؛ زیرا زن بر آن فرود آمد پس نامی از مرأه برای این کوه برگزیدند. (۳)

۱- مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲- لغت‌نامه دهخدا- چاپ دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۱۷۰۰.

۳- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۴۳.

ص: ۹۴

لیکن شهرت این دو کوه از زمان حضرت ابراهیم-ع- به بعد است آنگاه که آن حضرت همراه با هاجر و اسماعیل به مکه آمده، آنان را در کنار حجر جای داد و خود به شام بازگشت. عبدالله بن عباس این داستان را چنین نقل کرده است:

چون میان مادر اسماعیل و ساره همسر دیگر ابراهیم-ع- کدورت پیش آمد، ابراهیم-ع- مادر اسماعیل و اسماعیل را که کودک شیرخواری بود، همراه خود به مکه آورد، هاجر مشک آبی داشت که از آن می‌نوشید و به کودک خود شیر می‌داد و هیچگونه زاد و توشه‌ای همراه او نبود، سعید بن جبیر می‌گفته است: ابن عباس در حالی که به نقطه‌ای میان زمزم و صفا اشاره می‌کرد چنین ادامه داد که: ابراهیم-ع- آن دو را کنار خاربنی (درختچه‌ای) که بالاتر از منطقه چاه زمزم قرار داشت نشانده و سپس خود سوار بر مرکب خویش شد و به بیرون مکه حرکت کرد، مادر اسماعیل از پی او حرکت نمود و تا منطقه کداء او را دنبال کرد سپس پرسید او و پسرش را به عهده چه کسی وامی‌گذارد؟

ابراهیم-ع- فرمود: به خدای-عزوجل- می‌سپارم. مادر اسماعیل گفت: خوشنود و راضی هستم و در حالی که کودک را در آغوش داشت برگشته و زیر آن خاربن نشست و کودکش را کنار خویش نهاد و مشک آب خود را آویخت و از آن می‌آشامید و کودک را شیر می‌داد تا آن که آب مشک تمام و شیر پستان او هم خشک شد، کودک به سختی گرسنه شد و به خود می‌پیچید.

مادر بیم کرد که اسماعیل بمیرد و اندوهگین شد و با خود گفت چه بهتر که از پیش او بروم تا شاهد مرگ او نباشم! ابن عباس گوید: مادر اسماعیل بالای کوه صفا رفت که به اطراف مشرف شود، به این امید که شاید در صحرا کسی را ببیند و سپس به کوه مروه نگریست و گفت خوب است میان این دو کوه آمد و شد کنم

ص: ۹۵

تا اگر کودک بمیرد شاهد مرگ او نباشم. و سه یا چهار بار میان آن دو کوه آمد و شد کرد، در دره میان صفا و مروه چیزی جز ریگ و شن نبود سپس کنار فرزند آمده، او را بر همان حال دید و بیشتر اندوهگین شد و کنار کوه صفا بازگشت و باز همچنان میان صفا و مروه آمد و شد کرد تا آنکه هفت بار این فاصله را پیمود. ابن عباس می‌گفته است: پیامبر فرمودند: به همین جهت سعی میان صفا و مروه معمول شد و مردم میان آن سعی می‌کنند. مادر بازگشت و کودک خویش را به همان حال دید که بر خود می‌پیچید، ناگاه صدایی شنید، نگریست و کسی را ندید، گفت: صدای تو را شنیدم، اگر خیری پیش تو هست مرا یاری کن و به فریادم رس، در این هنگام جبرئیل -ع- برای او آشکار شد، مادر اسماعیل از پی او به راه افتاد و جبرئیل با پای خود به محل چاه زمزم کوفت و از همانجا آب بر روی زمین آشکار شد. ابن عباس افزوده است که پیامبر فرمودند: مادر اسماعیل مقداری خاک و شن بر گرد آن ریخت که مبادا پیش از آن که مشک را بیاورد و از آب پر کند، آب به زمین فرو شود و نیز فرمودند: اگر مادر اسماعیل چنان نمی‌کرد چشمه روانی می‌شد.

ابن عباس در دنباله گفتار خود چنین گفته که مادر اسماعیل مشک خود را آورد و آب برداشت و آشامید و پستانش پر شیر شد و پسرش را شیر داد. (۱)

ابراهیم -ع- آن گاه که همراه با هاجر به طرف مکه می‌آمد، جبرئیل نیز او را همراهی می‌کرد. طبری در این زمینه می‌نویسد: خداوند -عزوجل- به ابراهیم وحی کرد که سوی مکه رود، آن هنگام در مکه خانه‌ای نبود و او هاجر و پسرش را به مکه برد. طبری سپس به نقل از مجاهد ادامه می‌دهد:

۱- اخبار مکه، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

ص: ۹۶

وقتی خدای - عزوجل - محل خانه و حدود حرم را به ابراهیم نشان داد وی بیرون آمد و جبرئیل نیز با او بود، به هر دهکده‌ای که رسیدند می‌پرسید «اینجاست» و جبرئیل می‌گفت «برویم» تا به مکه رسیدند که خارستانی بود و مردمی به نام عمالیق در بیرون مکه و اطراف آن، به جای خانه مقرر داشتند. یک بلندی سرخ‌رنگ خاکی بود، ابراهیم به جبرئیل گفت: «اینجا باید بگذارمشان؟» جبرئیل گفت: «بله» و آنها را به محل حجر جای داد و در آنجا فرود آورد و به هاجر، مادر اسماعیل، گفت که سایبانی بسازد و گفت «خدایا من نسل خویش را به دره‌ای بی کشت، به نزدیک بیت‌الحرام تو نهادم». آنگاه پیش کسان خود به شام بازگشت و آنها را به نزدیک خانه به جا گذاشت. (۱)

آنگاه که چشمه زمزم جوشید، جبرئیل به هاجر گفت: بر مردم این دیار از تشنگی بیم مدار که این چشمه برای نوشیدن مهمانان خداست و نیز گفت: «زود باشد که پدر این طفل بیاید و برای خدا، خانه‌ای بسازند» و محل خانه را نشان داد. (۲)

ابراهیم - ع - با پشت سر نهادن فراز و نشیب‌های بسیار، از طرف خداوند فرمان یافت تا خانه توحید را بنا کند و توحیدیان را برای حج گزارای فراخواند «و اذن فی الناس بالحج یا توک رجلاً و علی کل ضامر یا تین من کل فج عمیق». (۳) آنگاه جبرئیل از طرف خداوند چگونگی اعمال حج را به ابراهیم - ع - آموخت.

محمد بن اسحاق می‌گوید: چون ابراهیم خلیل‌الرحمان از ساختن بیت‌الله الحرام آسوده شد، جبرئیل پیش او آمد و گفت: هفت بار بر کعبه طواف کن و او همراه اسماعیل هفت دور طواف کرد و در هر دور طواف، آن دو به تمام گوشه‌های کعبه دست می‌کشیدند و چون طواف

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲- طبری، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳- حج: ۲۷.



ص: ۹۷

پایان یافت هر دو پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزار شدند، در این هنگام جبرائیل همراه او برخاست و تمام اعمال حج را از سعی میان صفا و مروه، منا، مشعر و عرفات را به او آموخت ... (۱)

ابن عباس گوید: نخستین کسی که میان صفا و مروه دوید مادر اسماعیل بود. (۲) و به دنبال هفت مرتبه آمد و شد هاجر بین صفا و مروه، سعی سنت شد (۳) و اولین بار ابراهیم خلیل همراه با فرزندش اسماعیل این سنت الهی را انجام دادند. (۴) بدنبال ابراهیم، پیامبران دیگر نیز، پس از انجام طواف و خواندن نماز در پشت مقام، به سعی آمده، سعی صفا و مروه می کردند: مجاهد گفته است:

موسی برای انجام حج به مکه آمده، گرد خانه خدا طواف کرد و سپس هنگامی که مشغول سعی میان صفا و مروه بود از آسمان آوای سروشی را شنید که می گفت: ای بنده من، من همراه توام، و موسی به سجده در افتاد ... (۵)

رفته رفته با سیطره بت پرستی بر حجاز، و نفوذ افکار جاهلی در میان مردم، سعی صفا و مروه نیز حالت اصلی خود را از دست داد. داستان عبرت آموز آن را ازرقی به نقل از محمد بن اسحاق اینگونه نقل کرده است:

«چون جرهمیان در منطقه حرم طغیان و سرکشی کردند، مردی از ایشان با زنی وارد کعبه شد و با او در آمیخت و گفته شده است داخل کعبه او را

۱- اخبار مکه، ص ۵۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳- قصص الأنبياء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۹۳.

۵- اخبار مکه، ص ۵۷.

ص: ۹۸

بوسید و آن دو به صورت سنگ مسخ شدند. نام مرد اساف پسر بغاء (۱) بود و نام زن نائله دختر ذئب، آن دو مجسمه را از کعبه بیرون آوردند، یکی را در کوه صفا و دیگری را در کوه مروه نهادند و منظور اصلی آن بود که مردم عبرت بگیرند و از امثال آن کارها خودداری کنند و ببینند بر سر آن دو چه آمده است. این وضعیت همچنان در روزگاران ادامه داشت تا آنکه اندک اندک هر کس که بر کوه صفا و یا مروه می‌ایستاد، به آن دو دست می‌کشید.

این دو مجسمه رفته رفته به صورت دو بت در آمده، مورد پرستش واقع شدند، چون عمرو بن لُحی سالار مکه شد به مردم فرمان داد آن دو را پرستش کنند و به آنان دست بکشند و به مردم گفت: کسانی که پیش از شما بودند آن دو را می‌پرستیدند و همین گونه بود تا قصی بن کلاب پرده‌دار کعبه و سالار مکه شد و آن دو بت را از کنار صفا و مروه برداشت، یکی را کنار کعبه و دیگری را کنار زمزم نهاد و گفته شده است هر دو را کنار زمزم نهاد و کنار آن دو قربانی می‌شد. مردم دوره جاهلی از کنار اساف و نائله که عبور می‌کردند به آن دو دست می‌کشیدند و طواف کننده به کعبه، نخست به بت اساف دست می‌کشید و چون از طواف فارغ می‌شد کنار نائله می‌آمد و به آن دست می‌کشید و این کارها همچنان ادامه داشت تا آن که روز فتح مکه پیامبر-ص- آن دو را با بت‌های دیگر شکست. (۲)

۱- البته در سیره ابن هشام به نقل از ابن اسحاق، این دو نام، اساف بن بَعی، و نائله بنت دیک آمده که با این نقل تفاوت دارد. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۸۲ در لغت‌نامه دهخدا چاپ دانشگاه تهران نیز این نام «اساف بن بناء» آمده که صحیح به نظر نمی‌رسد. برخی نیز گفته‌اند: «اساف پسر عمرو» و «نائله دختر سهیل» بوده‌اند. ابومنذر هشام بن محمد نیز به نقل از ابن عباس ماجرا را اینگونه آورده است: «اساف پسر یعلی» و «نائله دختر زید» مرد و زنی از قبیله جُرهم بودند که در سرزمین یمن زندگی می‌کردند، آنان عاشق یکدیگر شده، به قصد حج به مکه آمدند، آن گاه داخل مکه شده، و آنجا را خالی از مردم یافته، به گناه آلوده شدند و خداوند آنان را مسخ نمود. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲- اخبار مکه، ص ۹۷؛ السیره النبویه لابن کثیر، ج ۱، ص ۵۸ و ۶۹.

ص: ۹۹

آن دسته از مشرکان که بت منات را می‌پرستیدند از آن رو که بت‌های دیگری به نام‌های «نهیک» و «مُطعم الطَّیر» در صفا و مروه بود، لذا سعی صفا و مروه را انجام نمی‌دادند و فقط برای بت منات قصد حج می‌کردند و در مراسم حج، سرهای خویش را کنار آن می‌تراشیدند. (۱)

ابن اسحاق می‌گوید: عمرو بن لَحیّ بت «نهیک مجاورالریح» را بر کوه صفا و بت «مطعم الطیر» را بر روی مروه قرار داده بود. (۲)

این بت‌ها همچنان بر روی کوه صفا و مروه قرار داشت تا آن گاه که در سال هفتم از هجرت پیامبر بزرگوار اسلام -ص- برای انجام «عمرة القضاء» (۳) به مکه آمدند. امام صادق -ع- فرموده‌اند: رسول خدا -ص- به مشرکان فرمود: تا بت‌ها را از صفا و مروه بردارند و آنان نیز چنین کردند و آن حضرت میان صفا و مروه سعی نمود لیکن پس از آن که طواف رسول‌الله -ص- پایان یافت، مشرکان بار دیگر آنها را بر روی صفا و مروه نصب کردند. یکی از صحابه رسول خدا -ص- که عمل سعی را انجام نداده بود نزد آن حضرت آمده اظهار داشت: قریش بار دیگر بت‌ها را در صفا و مروه نصب کرده و من نیز هنوز سعی را انجام نداده‌ام، سپس این آیه نازل شد: «انّ الصفا و المروة من شعائرالله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح علیه ان يطوف بهما». (۴)

بدنبال نزول این آیه و در حالی که بت‌ها را در صفا و مروه نهاده بودند، مسلمانان سعی می‌کردند تا آن گاه که پیامبر -ص- حج گزارد و بت‌ها را برداشت. (۵) صفا و مروه در قرآن در سوره بقره آمده است:

۱- اخبار مکه، ص ۱۰۱.

۲- اخبار مکه، ص ۱۰۱.

۳- عمرة القضاء، عمره‌ای بود که در سال هفتم هجری انجام گرفت و آن را بدین نام خوانده‌اند زیرا که بعنوان قضای عمره حدیبیه صورت گرفت. در سال ششم هجری کفار مکه پیامبر و یارانش را از انجام عمره منع کردند و در نتیجه در سال هفتم پس از مراجعت پیامبر از جنگ خبیر با عده زیادی در ماه ذی‌قعدة با ۷۰ شتر برای قربانی به جانب مکه آمده، عمره را قضا نمودند.

۴- بقره: ۱۵۸.

۵- مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۳۵.

ص: ۱۰۰

«ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلاجناح عليه ان يطوف بهما و من تطوع خيراً فان الله شاكرٌ عليم». (۱)

«همانا صفا مروه از شعائر و نشانه‌های خداوند است پس هر کس حج خانه خدا و یا عمره را انجام دهد، گناهی بر او نیست که بر آن دو طواف کند (و سعی صفا و مروه انجام دهد) و هر کس به میل خود نیکی کند بدانند خداوند [در برابر آن نیکی] سپاسگزاری دانا است».

می‌توان گفت مفسران شیعه و سنی در شأن نزول این آیه اتفاق نظر داشته و آنچه گذشت را دلیل نزول آیه «ان الصفا و المروه...» می‌دانند.

برخی از یاران پیامبر - ص - گمان می‌کردند با وجود بت‌ها بر روی کوه صفا و مروه، موحدان باید صحنه را خالی نموده، سعی را ترک کنند لیکن خداوند با فرستادن وحی، به آنان آموخت تا حضور خود را در «مسعی» حفظ نموده، رفته رفته زمینه را برای نابودی بت و بت پرستی فراهم سازند. سرانجام نیز چنین شد و گرچه پیامبر - ص - در سال هفتم هجرت نتوانست بت‌ها را از روی دو کوه صفا و مروه بردارد، لیکن در فتح مکه آن بت شکن سترگ، بت‌ها را برای همیشه برداشت و از آن زمان تاکنون پیروان آئین پاک پیامبر - ص - در موسم حج سعی صفا و مروه را انجام و نغمه توحید سر می‌دهند و این شعار دینی را زنده نگه می‌دارند.

اهمیت صفا و مروه

سعی رکنی از ارکان حج است، اگر حاجیان عمداً آن را ترک کنند حج آنان باطل می‌باشد. ابن حمزه می‌نویسد: «من ترك السعی متعمداً بطل حجه»؛ آن کس که سعی را عمداً انجام ندهد حج وی باطل است، و اگر

ص: ۱۰۱

سهواً آن را ترک کند در صورتی که در مکه به یاد آورد، باید سعی کند، و اگر پس از خروج از مکه متوجه شود، در صورتی که می‌تواند برگردد، باید مراجعت نموده سعی کند، و اگر توان بازگشت ندارد به دیگری نیابت دهد تا از طرف او سعی را انجام دهد.

(۱)

ابن ادریس حلی می‌گوید:

سعی بین صفا و مروه رکنی از ارکان حج است، پس کسی که آن را عمداً ترک کند، حجاجی برای او نیست. (۲)  
 ابی الصلاح حلبی در الکافی، (۳) علاءالدین حلبی در «إشارة السبق الی معرفة الحق»، (۴) محقق حلی در «شرایع» و «مختصر النافع»، (۵) علامه در «قواعد الاحکام»، (۶) شهید اول در «اللمعة الدمشقیة» (۷) و تعداد بسیاری از فقهای بزرگ شیعه سعی را رکن حج دانسته‌اند.

مرحوم شیخ طوسی نیز در نهایت سعی صفا و مروه را امری واجب دانسته که ترک عمدی آن موجب بطلان حج است. (۸)

در مناسک حج حضرت امام خمینی - قدس سره - نیز آمده است:

سعی مثل طواف، رکن است و حکم ترک آن از روی عمد یا سهو چنان است که در طواف گذشت (۹) و در بحث طواف فرموده‌اند: طواف از ارکان عمره [حج] است و کسی که آن را از روی عمد ترک کند تا وقتی که فوت شود وقت آن، عمره او باطل است چه عالم به مسأله باشد و چه جاهل. (۱۰)

بیشتر فقهای اهل سنت نیز، سعی را رکن حج می‌دانند:

۱- الوسیله، سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۸، ص ۴۳۷.

۲- سرائر، ینابیع الفقهیه، ج ۸، ص ۵۳۷.

۳- ینابیع الفقهیه، ج ۷، ص ۱۴۶.

۴- همان، ص ۶۰۷.

۵- همان، ص ۶۷۸.

۶- همان، ص ۷۵۲.

۷- همان، ص ۷۸۵.

۸- همان، ص ۱۹۳.

۹- مناسک حج، چاپ پاسدار اسلام، ص ۱۶۰.

۱۰- همان، ص ۱۰۷.

ص: ۱۰۲

سعی نزد شافعی‌ها رکنی از ارکان حج است، و مشهور در مذهب مالکی نیز این چنین است و بسیاری از حنابله نیز بر همین عقیده‌اند. لیکن حنفی‌ها سعی را، رکن ندانسته، (۱) بلکه آن را واجب می‌دانند و معتقدند اگر کسی تمامی یا بیشتر اشواط سعی را بدون عذر ترک نموده به شهر خود مراجعت نماید باید قربانی کند، لیکن حج او صحیح است. (۲)

و اگر تعداد کمی از اشواط سعی را ترک کرده، باید برای هر شوط نصف صاع از گندم یا یک صاع از جو و یا خرما را کفاره بدهد، اما اگر سعی را بخاطر عذری ترک کند، چیزی بر او نیست. (۳) صفا و مروه و اهمیت آن در روایات مستکبران و زورمندان را رسم بر این است که در روی زمین، متکبرانه گام برداشته، هنگام راه رفتن به دیگران فخرفروشی می‌کنند. این کسان هنگام انجام اعمال و مناسک حج آن گاه که به مسعی گام نهاده، گاهی آرام و گاهی نیز هروله کنان فاصله میان صفا و مروه را طی می‌کنند، حالت نخوت و غرورشان شکسته شده، در درون احساس حقارت و زبونی می‌کنند.

ابا بصیر گفته است از امام صادق-ع- شنیدم که فرمود: هیچ قطعه زمینی نزد خداوند از محل سعی دوست داشتنی تر نیست؛ زیرا خداوند هر سلطه‌گر ستیزه‌جویی را در آن، خوار و ذلیل می‌نماید. (۴)

معاویه بن عمار نیز گفته است: امام صادق-ع- فرمود: هیچ پرستشگاهی نزد خداوند تبارک و تعالی محبوبتر از مکان سعی نیست، زیرا که خداوند در این مکان هر ستمکار گردنکشی را حقیر و زبون می‌کند. (۵)

۱- احکام القرآن ابن عربی، ج ۱، ص ۷۱.

۲- هدایة السالک، ص ۸۸۵.

۳- همان، ص ۸۸۵.

۴- بحار، ج ۹۶، ص ۲۳۵.

۵- بحار، ج ۹۶، ص ۲۳۴.

ص: ۱۰۳

آنان که مخلصانه در مسعی قدم می‌گذارند، بهره‌های معنوی فراوانی نصیبشان خواهد شد. پیامبر-ص- به مردی از انصار فرمود: آنگاه که میان صفا و مروه سعی کنی، نزد خداوند پاداش آن که پیاده از شهرش به مکه آمده، و نیز پاداش آن کس که هفتاد بنده مؤمن را آزاد کرده، خواهی یافت. (۱)

امام سجّاد-ع- نیز فرمود: ملائکه سعی کنندگان میان صفا و مروه را شفاعت کنند، شفاعتی که مورد قبول قرار می‌گیرد. (۲) به پا داشتن یاد خدا

پیامبر خدا-ص- فرمود: انداختن سنگ به جمره‌ها، و سعی بین صفا و مروه برای پا داشتن یاد و ذکر خداوند بلند مرتبه، تشریح گردیده است. (۳) بر این اساس در مسعی، حج گزاران با شیطان در ستیزند، و با برداشتن گام‌های بلند، خویشتن را از ابلیس می‌رهانند. امام صادق-ع- فرمود: آن گاه که ابراهیم سعی می‌نمود، ابلیس بر او درآمد، جبرائیل ابراهیم را فرمان داد تا تندتر حرکت نموده، از ابلیس بگریزد و پس از آن هروله در سعی سنت شد. (۴)

لیکن متأسفانه این جایگاه رفیع و بلندمرتبه، که برای اقامه یاد خدا ایجاد شده است، در برخی زمان‌ها توسط تعدادی از عناصر بی‌فرهنگ و دور از خدا، با معصیت و نافرمانی حق آلوده می‌گردید.

در پیشینه تاریخی سعی چنین آمده که برخی اهالی مکه در شب ۲۷ ماه رجب از هر سال، عمره انجام داده، آن را به ابن زبیر نسبت می‌دادند، و در چنین شبی زنان برای انجام عمره زینت کرده، به خود

۱- بحار، ج ۹۶، ص ۲۳۶.

۲- الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳- ترمذی کیف تُرْمَى الجمار، باب ۶۴، ج ۳، ص ۲۴۶، ح ۹۰۲.

۴- بحار، ج ۹۶، ص ۲۳۴.

ص: ۱۰۴

عطر زده، شب هنگام همراه با مردان در مسعی اجتماع می‌کردند آن‌گاه آتش زیادی روشن کرده، و در پرتو نور آن به پوشیده‌رویان و اهل حرم نگاه کرده، محرمانی از این قبیل را مرتکب می‌شدند. (۱)

البته از آنجا که در گذشته، مسعی فاقد چراغ بوده، مردها در روز و زنان در شب سعی می‌کرده‌اند و این سنت از دوره جاهلی به یادگار مانده است؛ زیرا در آن زمان، تمامی قبایل غیر از قبیله حُمس، مردانشان در روز و زنانشان در شب طواف می‌کردند. (۲)

برخی از پیروان مالک بن انس معتقدند که باید بانوان شبانه سعی کنند زیرا در شب محفوظترند. (۳)

برخی از شافعی‌ها نیز می‌گویند: اگر زنان در شب و در حال خلوت سعی کنند مستحب است در مکانی که مردان هروله می‌کنند آنان نیز تندتر راه بروند و اگر در روز سعی می‌کنند جایز است لباس خود را روی صورت کشیده، و یا در پوشش کامل سعی کنند و از دو کوه صفا و مروه نیز بالا نروند. لیکن مالکی‌ها معتقدند بالا رفتن آنان از دو کوه صفا و مروه، هنگام خلوت مانع ندارد. (۴)

اختلاط مرد و زن در طواف و سعی، تا قبل از خالد بن عبدالله قسری وجود داشته، و هر چند در یک مورد آمده است که روزی عمر بن خطاب وارد مسجد الحرام شد و به مردی که همراه با زنان مشغول طواف بود، تازیانه زد. (۵) «۵» لیکن در زمان عبدالملک آن‌گاه که عبدالله قسری از سوی او والی مکه شد، دستور داد نزد هر رکنی مأمورانی تازیانه بدست ایستاده، میان مردان و زنان فاصله ایجاد می‌کنند. (۶)

مالک بن انس نیز در مدونه گفته است: زنان باید پشت صفوف مردان

- ۱- عزالدین بن جماعه الكنانی م ۷۶۷ هداية السالك الى المذاهب الاربعه في المناسك، تحقيق دكتور نورالدين عتر، ج ۳، ص ۱۳۳۱.
- ۲- هداية السالك، ج ۲، ص ۷۷۱.
- ۳- همان، ص ۸۸۳.
- ۴- همان.
- ۵- هداية السالك، ص ۸۶۶.
- ۶- همان، ص ۸۶۶.



ص: ۱۰۵

طواف کنند. (۱) صفا و مروه به روایت تاریخ

محلّی که امروزه مسعی در آن قرار گرفته، در صدر اسلام خانه‌های برخی از اهالی مکه بود، امّا بر روی دو کوه صفا و مروه هیچگونه بنا و پلکانی نبوده است تا آن که عبدالصمد بن علی (۲) در حکومت ابوجعفر منصور، پله‌های صفا و مروه را ساخت و نخستین کسی که در صفا و مروه ساختمان کرد و پس از آن با آهک آن را سپید و بندکشی نمود مبارک طبری به روزگار حکومت مأمون بود. (۳)

نافع گفته است: عبدالله بن عمر چون از کوه صفا پایین می‌آمد به طریق معمولی راه می‌رفت تا به در خانه بنی‌عباد می‌رسید از آنجا تا کوچه‌ای که از آن به مسجد می‌روند و میان خانه ابن ابی‌حسین و خانه دختر قرظه قرار دارد، کندتر از دویدن و تندتر از راه رفتن معمولی، حرکت می‌کرد و پس از آن نیز تا هنگامی که از کوه مروه بالا می‌رفت عادی راه می‌رفت.

در زمان مهدی عباسی، مسعی در واقع داخل محوطه امروز مسجدالحرام بود و خانه‌ها و منازل مردم در جایی قرار داشت که امروز مسعی است، برای رفتن به صفا، از مسجد نخست وارد وادی می‌شدند و سپس از کوچه تنگی می‌گذشتند و از میان خانه‌هایی که در فاصله صفا و وادی بود عبور می‌کردند، خانه محمد بن عباد بن جعفر در لبه و

۱- المنتقی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲- نواده عبدالله بن عباس است و از سال ۱۴۹ تا ۱۵۸ قمری عهده‌دار حکومت مکه بوده است، معجم‌الانساب والاسرات الحاکم، زامباور، چاپ قاهره، ۱۹۵۱ میلادی، ص ۲۸۵.

۳- ازرقی، اخبار مکه، ص ۳۹۴.

ص: ۱۰۶

کنار مسجد بود و کنار مناره‌ای که به سوی وادی قرار دارد و شانه مسعی بر آن است، و وادی هم در جای امروز مسجدالحرام بود.

(۱)

و چون کعبه در وسط مسجدالحرام نبود لذا مهدی اقدام به تخریب قسمتهای اطراف مسجد کرد و در سال ۱۶۷ خانه‌ها را خریدند و خراب کردند. بیشتر خانه این عباد بن جعفر عایذی ویران شد... آنچه در این توسعه به مسجدالحرام افزوده شد از جای دیوار آن زمان تا دیوار کنونی نود ذراع است، قبلاً پهنای مسجد از کنار رکن یمانی تا کنار دیوار و خیابانی که پیوسته به دره و صفا بود چهل و نه و نیم ذراع بود. (۲)

در زمان معتضد، تمامی دره، و مسعی و اطراف مسجد را، خاک برداری کردند و او برای این کار مال فراوانی اختصاص داد. (۳) ابو محمد خزاعی می گوید: چون مسجد و مسعی و دره و راه را در سال ۲۸۱ در دوره خلافت معتضد آب گرفت، پلکان بیشتری از آنچه ازرقی نوشته است (۴) آشکار شد و در تمام دره‌هایی که به دره گشوده می شد دوازده پله وجود داشت. از آن زمان تاکنون نیز تحولاتی در بنای مسعی رخ داده است:

در سال ۸۰۲ فرج بن برقوق و در سال ۱۲۹۶ سلطان عبدالحمید دوم پادشاه عثمانی، پله‌های صفا و مروه را مرمت کردند. دو نشانه و ستون سبز را سودون محمدی در سال ۳۴۷ مرمت کرد و اطراف آن قندیلهایی برای روشنایی آویخت، خیابان اصلی میان صفا و مروه سرگشوده بود حسین بن علی در سال ۱۳۴۱ قمری آن را سرپوشیده کرد و چون گرد و خاک حاجیان را آزار داد به روزگار عبدالعزیز در سال

۱- اخبار مکه، ص ۳۶۳.

۲- همان، ص ۳۶۴.

۳- اخبار مکه، ص ۳۶۸.

۴- ازرقی گفته است: صفا دارای دوازده پله سنگی است. اخبار مکه، ص ۳۹۸.

ص: ۱۰۷

۱۳۵۴ هجری قمری کف آن سنگ‌فرش شد. (۱)

مسعی همچنین در درون دره واقع شده، و قسمتی از آن نیز محل عبور سیلاب بوده است. ابن جریج می‌گوید: جعفر بن محمد - ص - برای من از قول پدرشان از جابر بن عبدالله نقل فرمود که ضمن بیان چگونگی حج پیامبر - ص - می‌گفته است: چون از کوه صفا پایین آمدند به شیوه معمول حرکت فرمودند و همین که به کف دره رسیدند تند حرکت کردند و چون به سوی دیگر دره رسیدند باز به شیوه معمولی حرکت فرمودند: (۲) پیامبر - ص - در مسعی

ابن جریج می‌گوید: جعفر بن محمد از پدرش از جابر بن عبدالله نقل می‌فرمود که ضمن بیان چگونگی حج گزاردن پیامبر - ص - می‌گفته است: پیامبر پس از آن که طواف کردند بلافاصله در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارند سپس کنار حجرالاسود آمده، آن را استلام کردند و فرمودند: همانا اکنون نخست کاری را انجام می‌دهیم که خداوند به شروع آن فرمان داده است. و وقتی به سوی صفا بیرون شدند، این آیه را تلاوت فرمودند: «ان الصفا و المروء من شعائرالله». (۳)

عطاء نیز گفته است: پیامبر از در بنی مخزوم به سوی صفا رفته و به مقداری که بسیار نبود از کوه صفا و مروه بالا رفتند و از آنجا خانه کعبه دیده می‌شد و البته در آن زمان این بنای مسجد نبوده است. ابن جریج می‌گوید: به عطاء گفتم آیا برای تو وصف کرده‌اند و گفته‌اند که میزان بالا رفتن پیامبر تا کجای صفا و مروه بوده است؟ گفت: نه همین قدر گفته‌اند که مقدار کمی از کوه بالا رفته‌اند. گفتم اکنون چگونه باید انجام داد؟ گفت: همانگونه اندکی باید بالا رفت. گفتم: آیا آن قدر

۱- اخبارمکه، ص ۳۹۴.

۲- اخبار مکه، ص ۳۹۲.

۳- ازرقی، اخبار مکه، ص ۳۹۰.

ص: ۱۰۸

بالا- بروم که خانه کعبه را بینم؟ چند بار گفت: نه، ضرورت ندارد مگر این که خودت بخواهی و این بر تو واجب نیست و به من خبر نرسیده است که پیامبر- ص- در کوه مروه تا محل سنگ سپید بالا رفته باشند و همین قدر گفته‌اند که اندکی از کوه صفا و مروه بالا رفته‌اند.

ابن جریر می‌گوید کسی از عطاء پرسید آیا برای کسی که میان صفا و مروه سعی می‌کند جایز است که از هیچکدام بالا نرود و کنار آن‌ها بایستد؟ گفت آری به جان خودم چیزی برای او نیست. ابن جریر می‌گوید: عطاء می‌گفت در صفا و مروه لازم است روبروی کعبه قرار بگیری و روی به آن کنی و از این چاره نیست، پس از رسول خدا- ص- پیروان آن حضرت نیز هنگام سعی ابتدا از کوه صفا قدری بالا رفته و پس از آن سعی را آغاز می‌کردند. ابن جریر در این باره می‌گوید:

پسر طاووس کیسانی از پدرش نقل کرده که او هیچگاه بالا رفتن از کوه صفا و مروه را رها نمی‌کرده و از آن دو چندان بالا می‌رفته است که کعبه را ببیند و آن گاه رو به قبله می‌ایستاد، و باز از قول نافع نقل می‌کند که عبدالله بن عمر چون به سوی کوه صفا می‌رفت، نخست از آن چندان بالا می‌رفت تا خانه کعبه برای او آشکار شود. و روبروی آن می‌ایستاد و در تمام حج‌ها و عمره‌های خود چنان می‌کرد و روی صفا هر دو پای خود را قرار می‌داد و هیچگاه به اندازه دو قدم معمولی بالا-تر نمی‌رفت، وی در تمام حج‌ها و عمره‌های خود روی صفا و مروه می‌ایستاد و به خدا سوگند چنین تصور می‌کنم که او پیامبر- ص- را دیده است که روی آن دو کوه ایستاده است. گوید عبدالله بن عمر معمولاً در سمت راست مروه می‌ایستاد و هیچگاه تا حدود سنگ سپید بالا نمی‌رفت.

(۱)

مسروق بن اجدع گوید: عبدالله بن مسعود عمره می‌گزارد، نخست حجرالاسود را استلام کرد سپس از سمت راست طواف خود را شروع

ص: ۱۰۹

کرد سه دور از طواف خود را تندتر و چهار دور را با شیوه معمولی طی کرد سپس کنار مقام ابراهیم آمد و دو رکعت نماز گزارد و باز کنار حجرالاسود آمد و آن را استلام نمود و به سوی صفا حرکت کرد، بر لبه کوه صفا ایستاد و لیبک گفت. گفتم ای ابو عبدالرحمن، برخی از یاران شما، از تلبیه و لیبک گفتن در این جا منع می‌کنند. گفت من به تو می‌گویم این کار را بکن، این لیبک و لااله الاالله گفتن پاسخی است که موسی-ع- در این جا به فرمان خداوند داده است، و چون کنار وادی رسید شروع به هروله کرد و می‌گفت: «رب اغفر و ارحم انک انت الاعز الا-کرم»؛ (پروردگارا! بیامرز و رحمت فرمای همانا که تو عزیزترین و بخشنده‌ترین هستی).

دری که رسول خدا-ص- از آن وارد مسعی شدند ابتدا به نام در «بنی عبد بن کعب» نامیده می‌شد لیکن پس از آن، به علت آن که میان این قبیله و قبیله بنی عبد شمس جنگ و درگیری رخ داد، آنها به محله بنی سهم کوچ کردند و پس از آن به در بنی مخزوم معروف شد. (۱) فاصله صفا تا مروه

فاصله صفا تا مروه هفتصد و شصت و شش و نیم ذراع است که مساحت هفت بار آمد و شد میان آن دو، پنج هزار و سیصد و شصت و پنج و نیم ذراع است. (۲)

همچنین به گفته ازرقی:

فاصله میان حجرالاسود تا صفا دویست و شصت و دو ذراع و هیجده انگشت است، و فاصله میان مقام ابراهیم-ع- تا آن در مسجد که از آن، برای رفتن به صفا بیرون می‌روند یکصد و شصت و چهار و نیم

۱- اخبار مکه، ص ۳۷۰.

۲- اخبار مکه، ص ۳۹۴.

ص: ۱۱۰

ذراع است و فاصله میان آن در تا وسط صفا، یکصد و دوازده و نیم ذراع است، صفا دارای دوازده پله سنگی است و از وسط صفا تا کنار نشانه مسعی - که همان کنار مناره است - یکصد و چهل و دو و نیم ذراع است، نشانه به صورت ستون استوانه شکلی است که بلندی آن سه ذراع است و کنار مناره ساخته شده و از زمین چهار ذراع بلندتر و کاشی کاری شده است، بالای آن لوحی به بلندی یک ذراع و هیجده انگشت و پهنای یک ذراع قرار دارد و با آب طلا بر آن چیزی نوشته شده است و بالای آن یک طاق از چوب ساج قرار دارد. فاصله میان این نشانه که کنار مناره است تا نشانه سبز رنگ که بر در مسجد نصب است و از آنجا باید هروله کرد، یکصد و دوازده ذراع است و هروله فقط میان همان دو نشانه صورت می‌گیرد. بلندی نشانه‌ای که در مسجد نصب شده ده ذراع و چهارده انگشت است. شش ذراع آن به صورت استوانه‌ای سپید رنگ است و بالای آن استوانه‌ای به بلندی دو ذراع و بیست انگشت و سرپوشیده از کاشی سبز است. بالای آن لوحی به بلندی یک ذراع و هیجده انگشت قرار دارد و با آب طلا بر آن چیزی نوشته شده است. فاصله میان نشانه‌ای که بر در مسجد است تا مروه، پانصد و نیم ذراع است مروه پانزده پلکان دارد و فاصله میان صفا و مروه هفتصد و شصت و شش و نیم ذراع است، فاصله میان نشانه در مسجد تا نشانه دیگر که روبروی آن و کنار خانه عباس بن عبدالمطلب قرار دارد، سی و پنج و نیم ذراع است که در واقع پهنای مسعی است، فاصله میان نشانه کنار خانه عباس تا نشانه‌ای که کنار خانه ابن عباد و روبروی نشانه‌ای است که کنار مناره نصب شده است و طول وادی آن دو، یکصد و بیست و یک ذراع است. (۱)

هم اکنون مسعی بصورت سالن سرپوشیده‌ای به طول ۳۹۴/۵ متر و عرض ۲۰ متر به شکل زیبایی در دو طبقه ساخته شده که ارتفاع طبقه اول «۱۲ متر» و ارتفاع طبقه دوم «۹ متر» می‌باشد، روی پشت بام آن

ص: ۱۱۱

نیز دیواره‌ای گذاشته‌اند و برخی از اهل سنت آنجا سعی می‌کنند. در میانه سعی نیز دو راه باریک ساخته‌اند که هر یک با دیواره کوتاهی از یکدیگر جدا شده، که افراد معذور روی چرخ نشسته و در داخل آن که یکی به طرف صفا و دیگری بطرف مروه است آنها را حرکت داده، سعی کنند.

مسعی حدود ۱۶ در دارد که تمامی آنها در سمت شرقی مسجدالحرام قرار گرفته است.

علاوه بر پله‌های عادی، پله‌های برقی نیز گذاشته‌اند که به وسیله آن، حجاج به طبقه فوقانی منتقل می‌شوند. در طبقه دوم نیز حجاج می‌توانند از دو دربی که به بیرون حرم راه دارد، خارج شوند.

برای پیشگیری از خطرات احتمالی سیل، در زیر مسعی، کانالی به عرض «۵ متر» و ارتفاع «۴/۶ متر» احداث گردیده که آب را به سمت بیرون هدایت نموده، مانع ایجاد خرابی در مسعی می‌شود. (۱) مستحبات سعی

آن گاه که حج گزار اراده سعی کند، مستحب است کنار حجرالاسود آمده، آن را استلام نماید، سپس به سوی چاه زمزم رفته از آب آن بیاشامد و در صورت امکان، با آن غسل کند. و اگر می‌تواند مقداری از آب زمزم را به بدن خود بریزد و سپس از دربی که مقابل حجرالاسود قرار دارد وارد مسعی شود.

ابن زهره (۵۱۱-۵۸۵ ه. ق.) پس از بیان مطلب فوق می‌افزاید: از مستحبات سعی آن است که با طهارت به سوی کوه صفا آمده، از آن

ص: ۱۱۲

بالا برود، سپس به طرف کعبه بایستد، و هر یک از «الله اکبر»، «الحمد لله» و «لا اله الا الله» را هفت مرتبه بگوید و پس از آن این دعا را سه بار بخواند:

«لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير».

سپس بر پیامبر - ص - و خاندان او درود فرستاده، سوره قدر را بخواند و بگوید:

«اللهم انى اسألك العفو والعافية واليقين فى الدنيا والآخرة، اللهم اغفرلى كُـلَّ ذَنْبٍ اذْنَبْتُهُ وَاَنْ عُدْتُ فَعَيْدُ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ اِظْلِنِي بِظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّكَ، اللَّهُمَّ، اسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِ وَاخْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِ، اللَّهُمَّ آتِنَا مِنْ فَضْلِكَ وَاَوْسِعْ عَلَيْنَا مِنْ رِزْقِكَ وَبَارِكْ لَنَا فِي الْاَهْلِ وَالْاَمْالِ اللَّهُمَّ ارْحَمْ مَسِيرَنَا إِلَيْكَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِيقِ وَآتِنَا مِنْ لُدُنِكَ رَحْمَةً نَسْتَعْنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ». (۱)

در من لایحضره الفقیه علاوه بر آنچه گذشت، آمده است:

از کوه صفا بالا رفته، به کعبه نگاه کند و خداوند را حمد و ثنا بگوید و نعمت‌ها و خوبی‌هایی که خداوند به او ارزانی داشته را به یاد آورد و سه مرتبه بگوید: «اللهم انى اسألك العفو والعافية واليقين فى الدنيا والآخرة».

سپس سه مرتبه این دعا را بخواند: «اللهم آتانا فى الدنيا حسنة و فى الآخرة حسنة و قنا عذاب النار» و پس از آن هر یک از الحمد لله،

الله



ص: ۱۱۳

اکبر، سبحان الله، لا اله الا الله، استغفر الله و اتوب اليه و صلوات بر پیامبر - ص - و آل او را یکصد مرتبه بگویند و پس از آن این دعا را بخوانند:

«يا من لا يخيب سائله و لا يُنفذ نائله، صلّ على محمد و آل محمد، واعدني من النار برحمتك».

- ای آنکه درخواست کننده‌ات محروم نمی‌ماند، و مایه بخشش او پایان نپذیرد، بر محمد و دودمان او درود فرست و مرا به بخشایندگی‌ات از آتش نجات ده.

و سپس هر چه دوست دارد از خداوند درخواست نماید. (۱)

آن گاه از کوه صفا فرود آمده مقابل کعبه بایستد و بگوید:

«اللهم انى اعوذبك من عذاب القبر و فتنته و غربته و وحشته و ظلمته و ضيقه و صنكه اللهم اظلنى فى ظلّ عرشك يوم لا ظلّ الا ظلك».

سپس این دعا را بخواند:

«يا ربّ العفو يا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، يا مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْعَفْوِ، يا مَنْ يُثِيبُ عَلَيَّ الْعَفْوَ، الْعَفْوَ، الْعَفْوَ، الْعَفْوَ، يا جِوَادُ يا كَرِيمُ، يا قَرِيبُ يا بَعِيدُ، ارْزُدْ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ وَاشْتَعِمْنِي بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ».

آنگاه با آرامش و وقار گام برداشته تا به مناره رسد، (۲) از اینجا شتابان و با گامهایی بلند حرکت کند [هروله کرده] و بگوید:

بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و آل مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ و ارحم و تجاوز عَمَّا تَعَلَّم، اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَكْرَمُ، و اهْدِنِي لِلَّتِي هِيَ اَقْوَمُ، اللَّهُمَّ اِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ لِي، وَ تَقَبَّلْ مِنِّي، اللَّهُمَّ لَكَ

۱- من لا يحضره الفقيه، باب سياق مناسك الحج - الخروج الى الصفا.

۲- هم اینک با رنگ سبز مشخص و علامت گذاری شده است.

ص: ۱۱۴

سَعِي وَ بِكَ حَوْلِي وَ قُوَّتِي فَتَقَبَّلْ عَمَلِي يَا مَنْ يَقْبَلُ عَمَلَ الْمُتَّقِينَ».

سپس در جایی که در گذشته کوی عطاران بوده و هم اینک با چراغی سبز رنگ مشخص شده است، هروله را قطع کند، و با آرامش وجود و وقار گام بردارد و بگوید:

«يَا مَنْ وَالَّطَّوْلِ وَالْكَرَمِ وَالنَّعْمَاءِ وَالْجُودِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ يَا كَرِيمٌ».

به مروه که رسید، از آن بالا رفته، روبروی کعبه بایستد و همان دعا را که بر فراز صفا خوانده اینجا نیز بخواند، و حاجات خود را از خداوند بخواهد و در دعای خود بگوید:

«يَا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ، يَا مَنْ زَيَّنَ الْعَفْوَ، يَا مَنْ يُثِيبُ عَلَيَّ الْعَفْوَ، يَا مَنْ يُحِبُّ الْعَفْوَ،

يَا مَنْ يُعْطِي عَلَيَّ الْعَفْوَ، يَا مَنْ يَعْفُو عَلَيَّ الْعَفْوَ، يَا رَبَّ الْعَفْوِ الْعَفْوَ، الْعَفْوَ، الْعَفْوَ».

و به درگاه خداوند- عزوجل- گریه و لابه کند، و اگر نتواند گریه کند، حالت گریه بخود بگیرد و بکوشد تا اشک هر چند به اندازه سر مگسی از چشمانش جاری شود، و در دعا کوشش کند، و آن گاه از مروه فرود آمده به سوی صفا حرکت کند و در هر مکان همان را که در شوط اول انجام داده تکرار نماید. (۱)

برخی از مستحبات سعی که بدان اشارت رفت را اهل سنت نیز آورده‌اند، لیکن شافعی‌ها معتقدند: خواندن قرآن میان صفا و مروه از ادعیه افضل و برتر است. (۲) منابع:

۱- من لا یحضره الفقیه، باب سیاق مناسک الحج، الخروج الی الصفا، ج ۲، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۲- هدایة السالک ج ۲، ص ۸۸۲.

ص: ۱۱۵

- ۱- عزالدین بن جماعه الكنانی (۶۹۴- م ۷۶۷)، هداية السالك الى المذاهب الاربعه في المناسك، دارالبشائر الاسلاميه، بيروت، ۱۴۱۴ هـ. ۱۹۹۴.
- ۲- فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۵) مجمع البحرين، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۴۰۸ هـ. ق. ۱۳۶۷ هـ. ش.
- ۳- سلسله الینایع الفقہیہ، الحج، دارالتراث، الدار الاسلامیہ، لبنان، بیروت ۱۴۱۰ هـ. ۱۹۹۰ م.
- ۴- ابوالولید ازرقی (م ۲۵۰ هـ. ق.)، اخبار مکہ، ترجمہ و تحشیہ دکتر محمود مہدوی دامغانی، تهران، چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۶۸ هـ. ش.
- ۵- علامہ شیخ محمد باقر مجلسی - قدس سرہ - بحار الانوار، داراحیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ هـ. ق. ۱۹۸۳ م.
- ۶- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمہ ابوالقاسم پایندہ، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲ هـ. ش.
- ۷- ابی عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورہ، الجامع الصحیح و ہوسنن الترمذی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
- ۸- شیخ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان دارالمعرفہ، بیروت، لبنان.
- ۹- فی خدمتہ ضیوف الرحمن، وزراء الإعلام الشؤون الإعلامیہ، الإعلام الداخلي، شركة العیکان للطباعة والنشر، ریاض.
- ۱۰- ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویہ القمی (م ۳۸۱ هـ. ق.) من لایحضرہ الفقہیہ، - دارصعب - دارتعارف لبنان، بیروت، ۱۴۰۱ هـ. ق.
- ۱۱- امام خمینی - قدس سرہ - مناسک حج، چاپ پاسدار اسلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۲- ابن کثیر، السیرة النبویہ، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
- ۱۳- ابی بکر محمد بن عبداللہ المعروف بابن العربی، احکام القرآن، دارالفکر لبنان، بیروت، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- ۱۴- امام ابی الفداء اسماعیل بن کثیر (م ۷۷۴ هـ. ق.)، قصص الأنبياء، المكتبة الاسلامیہ، بیروت، لبنان.

ص: ۱۱۶

- ۱۵- یاقوت بن عبدالله حَمَوی الرومی البغدادی، معجم البلدان، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۱۶- دهخدا، لغت‌نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۷- ابن هشام، السیره النبویه، المكتبة العلمیه، بیروت، لبنان.
- پی‌نوشتها:

### حجر اسماعیل در بستر تاریخ

- ۲ -

محمد امین پورامینی

حجر، خانه اسماعیل

این مکان با راهنمایی جبرئیل امین، محل نزول ابراهیم خلیل،

ص: ۱۱۷

همسرش هاجر و کودک شیرخواره‌اش اسماعیل - علیهم السلام - شد و همینجا به امر خداوند، خانه و مأوای اسماعیل و مادرش گردید.

براساس روایت شیخ کلینی - ره - از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - پس از ولادت اسماعیل، ابراهیم وی و مادرش را سوار بر الاغ کرده و در حالی که مقداری آب و غذا به همراه خود داشتند، با راهنمایی جبرئیل حرکت کردند، آنگاه که به جایگاه فعلی حجر رسیدند، محل کعبه بصورت تپه‌ای کوچک و تلی از خاک سرخ و مملو از کلوخ بود. ابراهیم روی بجانب جبرئیل کرده پرسید: آیا بدینجا مأموریت یافته‌ای؟! پاسخ شنید: آری. (۱) بدینسان اینجا خانه اسماعیل شد، پیش از آن که نام حجر به خود گیرد، و از این روست که از آن به «بیت اسماعیل» نیز یاد شده است (۲).

دفن شدگان در حجر اسماعیل

۱- عده‌ای از پیامبران - علیهم السلام -

این مکان مَضْجَعِ عَدَّه‌ای از حاملان وحی و پیامبران الهی است و تقدیر چنان بود که این بیت، حجر گردد و با در آغوش کشیدن کالبد تنی چند از رادمردان متصل به رشته وحی، از نو منشأ نور و هدایت شود، و عنوان «آیت پرودگاری» به خود گیرد، و تلؤلؤ نور گوهرش، عالمی را فرا گیرد.

در آخر روایتی که شیخ کلینی - ره - به سندش از معاویه بن عمار، از حضرت امام صادق - علیه السلام - درباره حجر اسماعیل نقل کرده، چنین آورده است:

۱- الکافی الفروع ج ۴، ص ۲۰۱، ح ۱.

۲- در روایت مفضل بن عمر از امام صادق - ع - آمده است: «الحجر بیت اسماعیل»؛ یعنی حجر خانه اسماعیل است. الکافی، ج ۴، ص ۲۰۱، ح ۱۴.

ص: ۱۱۸

«... فیہ قبور الأنبیاء»؛ (۱) «در میان آن قبور پیامبران است».

از پیامبرانی که احتمال دفنشان در حجر اسماعیل داده شده، حضرت هود-ع-است. البته علامه مجلسی پس از ذکر این مطلب، اقوال دیگر محل دفن آن حضرت را که عبارت از حضرموت و یا نجف اشرف، در نزدیکی مرقد مطهر امیرالمؤمنین-علیه السلام- را ذکر کرده و آنگاه بصورتی جمع می‌نماید (۲).

۲- مادر اسماعیل

اسماعیل مادر زجر دیده خود را در بیت خود دفن کرد، و به خاطر شدت علاقه‌ای که به او داشت، قبر مادر را بگونه‌ای ساخت که زیر پای مردم واقع نگردد. شیخ صدوق-علیه الرحمه- به اسنادش از ابوبکر حضرمی از امام صادق-علیه السلام- نقل کرده است. «ان اسماعیل دفن امه فی الحجر و جعله عالیاً، و جعل علیها حائطاً لئلا یوطأ قبرها» (۳).

«اسماعیل مادر خود را در حجر دفن کرد، و آن را بالا آورد و بر دور آن دیوار قرار داد تا زیر پای قرار نگیرد».

همین مضمون نیز در روایت معاویه بن عمار (۴) که شیخ کلینی آن را نقل کرده، و در نقل راوندی (۵)، و نیز روایت دیگر شیخ صدوق (۶) با اختلافی اندک- در تعبیر- آمده است. عده زیادی از مؤرخین؛ از جمله ابن هشام در سیره خود تصریح به دفن مادر اسماعیل در حجر کرده‌اند (۷).

۱- همان ح ۱۵- این تعبیر در مستطرفات سرائر، ج ۳، ص ۵۶۲، و قصص الأنبیاء راوندی، ص ۱۱۵، ح ۱۱۵ و وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۰، ح ۶ به نقل از شیخ صدوق نیز دیده می‌شود.

۲- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۶۰.

۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۷، باب ۳۴، ح ۱- از او بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۴، ح ۱۳.

۴- الکافی الفروع، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۵- از او وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۹، ح ۱.

۵- قصص الأنبیاء، ص ۱۱۱، ح ۱۰۸.

۶- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۰، ح ۷.

۷- السیره النبویه، ج ۱، ص ۶.

ص: ۱۱۹

بر حسب نقل ابن سعد، اسماعیل به هنگام مرگ مادر، جوانی بیست ساله بود و مادرش در سن نود سالگی وفات یافت. (۱)

۳- اسماعیل

مشیت الهی بر آن قرار گرفت که سرانجام مضجع اسماعیل در کنار بیت خدا قرار گیرد، و خانه او مدفن وی گردد و در جوار مادر رنج کشیده‌اش بیارمد. دفن اسماعیل در حجر، مشهور و بلکه از مسلمات تاریخ است که در جوامع روایی و کتب تاریخی و برخی تفاسیر بدان تصریح شده است، از جمله:

شیخ کلینی - ره - بسندش از مفضل بن عمر، از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده است: «الحجر بیت اسماعیل و فیه قبر هاجر و قبر اسماعیل» (۲)؛ حجر خانه اسماعیل است و در آن قبر هاجر و قبر اسماعیل قرار دارد.

صاحب وسائل به نقل از «علل الشرائع» از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است: «... و توفی اسماعیل بعده و هو ابن ثلاثین و مائة سنه، فدفن فی الحجر مع امه» (۳)؛ «اسماعیل بعد از او (ابراهیم) در سن یکصد و سی سالگی وفات یافت و در جوار مادرش در حجر دفن شد.»

قطب الدین راوندی - ره - نیز روایت کرده است: «... و دفن بالحجر مع امه» (۴)؛ «... و اسماعیل با مادرش در حجر دفن گردید.» و از مورخین نیز ابن سعد به نقل از ابوجهیم به حدیث بن غانم (۵)، و ابن هشام در سیره خود (۶) همین مضمون را نقل نموده‌اند.

۱- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۲.

۲- الکافی، الفروع، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۱، ح ۸؛ جامع احادیث الشیعه ج ۱۰، ص ۲۶، ح ۴۸.

۴- قصص الانبیاء، ص ۱۱۳، ح ۱۱۲.

۵- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۲.

۶- السیره النبویه، ج ۱، ص ۶.

ص: ۱۲۰

ابن سعد به اسنادش از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروه نقل می‌کند که قبر هیچ یک از پیامبران به جز سه تن از آنان، دانسته نیست: ۱- قبر اسماعیل که در زیر ناودان (حجر) ما بین رکن و بیت است، ۲- قبر هود، ۳- قبر رسول خدا- صلی الله علیه و آله (۱). گرچه حصر این نقل، خالی از اشکال نیست، ولی بر اساس آن معلوم می‌شود که اسماعیل از پیامبران انگشت شماری است که موقعیت قبر او مشخص و معلوم است.

از طیبی در شرح مشکوٰه، در مورد جواز خواندن نماز در کنار قبور صلحا، بخاطر برخورداری از عنایت الهی چنین استدلالی نقل شده است: «الایری ان مرقد اسماعیل فی الحجر فی المسجد الحرام والصلوة فیہ أفضل» (۲)؛ «مگر ملاحظه نمی‌شود که قبر اسماعیل در حجر داخل مسجد الحرام است، و نماز در آن برتر از جای دیگر است».

قرطبی از ابن عباس روایت کرده است که قبر اسماعیل در میان حجر و قبر شعیب مقابل حجرالأسود است (۳).

در «شفاء الغرام» نیز، از ابن اسحاق، دفن اسماعیل در حجر نقل شده است (۴).

در «اخبار مکه» بعد از نقل مطلبی پیرامون «فضیلت حجر» می‌نویسد:

«وفی ذلک الموضع توفی. قال خالد فیرون ان ذلک الموضع ما بین المیزاب الی باب الحجر الغربی فیہ قبره» (۵)؛

«او (اسماعیل) در آن مکان (حجر) وفات یافت. خالد می‌گوید: آن

۱- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۲.

۲- بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۵۶.

۳- الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۸۸.

۴- شفاء الغرام، ج ۲، ص ۱۴.

۵- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۲.



ص: ۱۲۱

مکان، بین ناودان تا در غربی حجر است و قبر وی در آن قرار دارد، آنگاه به مسأله حفر حجر توسط ابن زبیر به هنگام بازسازی کعبه اشاره می‌کند و می‌نویسد: در حین حفاری حجر، به یک سنگ سبز برمی‌خورند، هیچ یک از قریش نمی‌دانند که آن چیست، عبدالله بن صفوان به ابن زبیر می‌گوید: این قبر اسماعیل است، مواظب باش که این سنگ را از جای خود حرکت ندهی، و ابن زبیر چنان کرد (۱).

همچنین در این کتاب، از ابن اسحاق مطلبی مبنی بر وجود قبر اسماعیل و مادرش در حجر نقل شده است (۲).

با توجه به مطالب نقل شده، معلوم می‌شود آنچه را که مسعودی در «مروج الذهب» آورده، خالی از ضعف نیست. او می‌نویسد: «وكان عُمرُ اسماعيل الى ان قبضه الله اليه مائة سنة و سبعا و ثلاثين سنة، و دفن بالمسجد الحرام في الموضع الذي كان فيه الحجر الأسود» (۳).

«سن اسماعیل به هنگام قبض روح، یکصد و سی و هفت سال بود، و در مسجد الحرام در جایی که حجر الأسود در آن بود، دفن شد».

این ترجمه، بنا بر ناقصه بودن «کان» است. احتمال تصحیف و زیادتی کلمه «اسود» علاوه بر آن که مشکل را حل نمی‌کند، با ملاحظه نسخ متعدد کتاب مردود است، البته اگر دلیلی بیابیم که به هنگام بنای کعبه، حجر الأسود در محل حجر اسماعیل مدفون بود، و پس از استخراج آن توسط ابراهیم، در رکن اسود (شرقی) قرار داده شد اختلافی بین کلام مسعودی با دیگران به وجود نمی‌آید؛ چه آن که در آن صورت معنای کلام وی اینگونه می‌شد: «اسماعیل در همان جایی که قبلاً حجر الأسود بود- یعنی حجر- دفن گردید» لیکن دلیلی بر این سخن

۱- همان

۲- همان، ج ۱، ص ۳۱۳.

۳- مروج الذهب چاپ بیروت، ج ۱، ص ۷۵ و چاپ مصر ج ۱، ص ۶۲.

ص: ۱۲۲

یافت نشد، در این مورد آنچه که از روایات استفاده می‌شود، دو امر است:

۱- بر طبق نقل از علل الشرائع از امیرالمؤمنین - علیه السلام - ابراهیم بواسطه وحی الهی و با کمک فرزندش اسماعیل، حجرالاسود را از کوه ابو قییس استخراج کرد. (۱)

۲- بر حسب نقل تفسیر علی بن ابراهیم قمی، اسماعیل حجرالاسود را از ذی طوی نقل داده و بعد از بالا رفتن به آسمان، ابراهیم آن را اخذ کرد (۲). بنابراین، آن توجیه کار ساز نیست.

و اگر «کان» را تامه بگیریم؛ همانگونه که برخی از نسخه‌های مروج الذهب نیز این احتمال را تقویت می‌کند - معنای عبارت مسعودی چنین می‌شود: «وی در آن جایی که حجرالاسود است دفن گردید».

در جای دیگر کتاب اینگونه آمده است:

«فدفن فی المسجد الحرام حیال الموضع الذی فیہ الحجر الأسود» (۳) «او در نزدیکی حجرالاسود دفن شد» و چون این نقل با نصوص و شهرت مسلم مقابل معارض است قابل اعتنا نیست.

سنن اسماعیل را یکصد و بیست (۴)، یکصد و سی (۵) و یکصد و سی و هفت سال (۶) گفته‌اند.

۴- دختران اسماعیل

تنی چند از دختران اسماعیل - ع - از جمله کسانی هستند که در حجر

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۱۷، ح ۱.

۲- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۲، از او بحارالانوار ج ۹۹، ص ۳۸، ح ۱۵.

۳- مروج الذهب چاپ بیروت، ج ۲، ص ۲۱، و چاپ مصر، ج ۲، ص ۴۸.

۴- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۳ بنقل از کمال الدین - اثبات الوصیه ۳۵ - این قول، مختار علامه مجلسی است.

۵- علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۸، از او بحارالانوار ج ۱۲، ص ۷۹، ح ۸ - قصص الأنبياء راوندی، ص ۱۱۳، ح ۱۱۲؛ شفاء الغرام، ج ۲، ص ۱۴ بنقل از ابن اسحاق.

۶- مروج الذهب چاپ بیروت، ج ۱، ص ۷۵.

ص: ۱۲۳

اسماعیل به خاک سپرده شده‌اند. شیخ کلینی از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده است: «فدفن فی الحجر ممّا یلی الرکن الثالث عذاری بنات اسماعیل» (۱).

«در حجر، نزدیک رکن سوم (غربی) تنی چند از دختران اسماعیل دفن شده‌اند.»

سیری در برخی از وقایع حجر اسماعیل

حجر اسماعیل از جمله مکانهایی است که حوادث زیادی به خود دیده و گفتگوهای فراوانی را ضبط نموده و مجموعه‌ای گرانبها از خاطرات تلخ و شیرین را در خود جمع کرده است که در این مقال استقصاء کامل آن در همه دورانهای تاریخ، نمی‌تواند مورد نظر باشد و فرصتی دیگر می‌طلبد.

آنچه که مورد توجه است، بررسی آن در برهه‌ای از زمان، در رابطه با وجود مقدس پیامبر عظیم الشان اسلام - صلی الله علیه و آله - و امامان معصوم - علیهم السلام - است، که بمناسبت، برخی از قضایای مربوط به بعضی از اجداد و اعمام ایشان را مطرح می‌کنیم:

۱- مطلب بن عبد مناف در حجر اسماعیل

مطلب بن عبدمناف عموی عبدالمطلب جدّ بزرگوار پیامبر اسلام - ص - و برادر هاشم (پدر عبدالمطلب) است.

نام عبدالمطلب «شبهه» بوده و وجه نامگذاری وی را اینگونه آورده‌اند

۱- الکافی الفروع، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۵، از او وسائل الشیعه ج ۹، ص ۴۳۰، ح ۴؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۸، ح ۵۷؛ الوافی، ج

۲، جزء ۸، ص ۲۸؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۶۰.

ص: ۱۲۴

که: چون به هنگام ولادت مقداری موی سفید بر سر داشته، نام او را شبیه نهادند (۱). مادر عبدالمطلب زنی از اشراف مدینه بنام «سلمی» دختر عمرو بن زید بن لیبید بن خداهش بن عامر بن غانم بن عدی بن النجار می‌باشد.

برخی از تاریخ نویسان همچون ابن سعد در طبقات، و ابن هشام در سیره، و یعقوبی در تاریخ خود آورده‌اند که هاشم بن عبد مناف هنگامی که در یک سفر تجاری به مدینه آمده بود با سلمی ازدواج کرد، ثمره این ازدواج فرزندی شد که نام او را شبیه گذاردند. ابن هشام می‌نویسد که هاشم فرزند خود را نزد همسرش در مدینه گذارد (۲)، ولی یعقوبی می‌نگارد: هنگامی که هاشم قصد خروج به سوی شام را داشت، همسرش سلمی و فرزندش عبدالمطلب را به مدینه برد، تا در طی مدت سفر در نزد پدر و خویشانش بسر برد (۳). هاشم در این سفر در غزه بیمار شد، و سرانجام همانجا وفات یافت، و در آن دیار دفن گردید (۴).

پس از فوت هاشم فرزند او شبیه در نزد مادر خود در مدینه باقی ماند، تا آنگاه که به سن بلوغ رسید. آثار بزرگی و نجابت در رفتار و کردار او نمایان بود.

یعقوبی می‌نویسد: عده‌ای از نوجوانان مدینه مشغول مسابقه تیراندازی بودند و مردی از قبیله تهامه که صحنه را تحت نظر گرفته بود، نوجوانی را در میان ایشان دید که در تیراندازی بسیار ماهر است و تیرهایش به خطا نمی‌رود و به هنگام برخورد تیر به هدف، می‌گفت:

منم فرزند هاشم، منم پور سید بطحاء! مرد تهامه‌ای که از قدرت و توانایی و برجستگی و سخن شیوای این نوجوان به وجد و شعف آمده

۱- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۹.

۲- السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۴.

۴- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۹.

ص: ۱۲۵

بود، سراغ وی رفته و گفت: پسر! تو کیستی؟ نوجوان گفت: منم شبیه، فرزند هاشم، فرزند عبد مناف (۱) او وقتی از حسب و نسب جوان مطلع شد به او گفت: خداوند در وجود تو برکت قرار دهد، و مانند تو را در بین ما بیفزاید. (۲) مجلسی آن مرد را از بنی حارث بن عبد مناف دانسته است.

ابن سعد نام او را «ثابت بن منذر بن حرام» پدر حسان بن ثابت (شاعر معروف) معرفی می‌کند. (۳)

طبق نقل یعقوبی، آن مرد به مکه آمده، بی‌درنگ سراغ «مطلب بن عبدمناف» که داخل حجر اسماعیل نشسته بود رفت و تمام آنچه را که در مدینه دیده بود نقل نمود. مطلب گفت: بخدا سوگند که از او غافل شدم، به خانه خود باز نخواهم گشت تا آنگاه که وی را به مکه باز آورم، و از همان جا به سمت مدینه حرکت کرد، و توانست که فرزند برادر خویش را با عزت هر چه تمامتر به مکه آورد. (۴)

ابن هشام می‌نویسد: هنگام ورود به مکه، مطلب سوار بر شتر بود، و فرزند برادر در پشت سر او قرار داشت. قریش که از ماجرا بی‌خبر بودند، وقتی که صحنه را دیدند فکر کردند که مطلب بنده‌ای را خریداری کرده است، لذا گفتند: «عبد، المطلب ابتاعه»؛ «این جوان بنده‌ای است که مطلب او را خریده است».

در این هنگام مطلب فریاد برآورد: وای بر شما، همانا که او فرزند برادرم هاشم است، من او را از مدینه به اینجا آورده‌ام. و برای همین است که فرزند هاشم به «عبدالمطلب» شهرت یافت (۵).

۲- عبدالمطلب در حجر اسماعیل

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۲.

۳- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۸۲.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۲.

۵- السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۴۵.

ص: ۱۲۶

الف) رؤیای صادق عبدالمطلب درباره چاه زمزم در حجر اسماعیل

ابن اسحاق به نقل از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - درباره چگونگی حفر مجدد چاه زمزم چنین آورده است:

عبدالمطلب در داخل حجر، حین استراحت به خواب رفته بود که در عالم رؤیا دید هاتفی به او گفت: برخیز و «بره» را حفر کن، عبدالمطلب پرسید: بره چیست؟ در پاسخ چیزی نشنید. فردای آن روز عبدالمطلب به حجر باز آمد، و مجدداً در عالم خواب دید کسی به وی چنین می‌گوید: «مضنونه» را حفر کن، پرسید مضنونه کجا است؟ پاسخی نداد و رفت. در روز سوم نیز به میان حجر آمد و باز در عالم رؤیا کسی را دید که به وی می‌گوید: «طیبه» را حفر کن، پرسید: طیبه چیست؟ جوابی نداد و رفت، و سرانجام روز چهارم به حجر آمد، و در میان آن به خواب رفت، در آن حال دید کسی نزدش آمده و به وی می‌گوید:

«زمزم» را حفر کن. پرسید: زمزم کجاست؟ پاسخ شنید: جایی است که هیچگاه آب آن تمام نمی‌شود و کسی به قعر آن نمی‌تواند برسد، آنگاه موقعیت زمزم را نیز نشان عبدالمطلب می‌دهد.

عبدالمطلب از خواب برخاست، و بلافاصله سراغ موقعیت نشان داده رفت و مشغول حفر آن نقطه شد، تا آنگاه که به آب رسید. (۱) چاه زمزم دارای تاریخی طولانی و پرفراز و نشیب است که خارج از بحث فعلی ما است، ولی بمناسبت، تذکر این نکته ضروری است که این چاه به هنگام خروج قبیله «جرهم» از مکه، توسط آنها پر شده بود (۲)، و بعدها آثار آن بکلی از میان رفت، و هیچ کس از موقعیت آن خبر نداشت تا آنگاه که با عنایت حضرت سبحان توسط عبدالمطلب

۱- سیره ابن اسحاق، ص ۲۴؛ همچنین: السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۵۰؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲- السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۱۶.

ص: ۱۲۷

کشف گردید.

ب) رؤیای صادق عبدالمطلب در رابطه با پیامبر - ص - در حجر اسماعیل

در امالی شیخ صدوق از حضرت ابوطالب - س - به نقل از پدر بزرگوارش عبدالمطلب چنین آمده است: «در میان حجر بخواب رفته بودم، خوابی عجیب دیدم که در اثر آن ترس وجودم را فرا گرفت. از جا برخاسته و به منظور فهم تفسیر و تعبیر آن، سراغ کاهنه قریش رفتم، رنگ چهره‌ام عوض شده بود، او که حالت‌م را مشاهده کرد، گفت: آقای عرب را چه شده است که او را پریشان چهره می‌بینم؟! آیا امری ناگوار واقع شده است؟»

گفتم: آری، خوابی را در حجر دیده‌ام که مرا دگرگون ساخته است. دیدم که درخت مانندی بر کمرم روییده شده که بلندی آن به آسمان و شاخه‌هایش شرق و غرب را فرا گرفته است. از میان آن نوری را مشاهده کردم که بسیاری قوی بود؛ هفتاد برابر نور خورشید، و دیدم که عرب و عجم در برابر آن به سجده افتاده‌اند و بر نور آن همچنان افزوده می‌شد، آنگاه عده‌ای از قریش را دیدم که می‌خواهند آن را قطع کنند، که ناگاه جوانی زیبارو و پاکیزه لباس، در برابر ایشان قد علم کرد، و کمر آنان را شکست، و چشمهایشان را از حدقه بیرون آورد ...

وقتی که تمام خواب را برای او بازگو کردم رنگ چهره او نیز عوض شد، و گفت: اگر مطلب چنان است که می‌گویی، بدان که از نسل تو فرزندی بوجود خواهد آمد که حکومتش شرق و غرب عالم را فراگیرد، و او پیامبر در بین مردم خواهد بود.

ص: ۱۲۸

ابو طالب که بعد از بعثت پیامبر اسلام - ص - این قضیه را نقل می کرد گفت: به خدا سوگند که آن درخت عبارت از ابوالقاسم امین (محمد بن عبدالله) - صلی الله علیه و آله - است (۱)، و ما نیز می افزاییم که آن جوان زیاروی پاکیزه لباس مدافع از حریم رسالت، عبارت از فرزند برومند او علی بن ابی طالب - ع - است که درباره اش گفته شده: «قد و ترفیه صناید العرب، و قتل ابطالهم، و ناوش ذؤبانهم فاودع قلوبهم احقاداً بدریه و خیریة و حنینیة و غیرهن ...» (۲) «۲» عبدالمطلب در حجر اسماعیل مؤلف «اخبار مکه» از عطا به نقل از ابن عباس از پدرش عباس بن عبدالمطلب نقل کرده که عبدالمطلب دارای قدی بسیار بلند و رشید و صورتی بسیار زیبا بود که کسی به پایه او نمی رسید، و هر کس که او را می دید، شیفته وی می گشت. برای او در حجر محلی بود که تنها برای وی فرش می شد، و هیچ کس با او در روی آن فرش نمی نشست.

دیگر شخصیت‌های قریش، هر یک بحسب موقعیت و شخصیت خود به ترتیب در اطراف جایگاه و مفرش او می نشستند، یک روز که عبدالمطلب در جای خود نشسته بود و دیگران اطراف او را گرفته بودند، رسول خدا که کودکی خردسال بود و تازه به راه افتاده بود، آمد تا در کنار پدر بزرگش روی فرش بنشیند، اطرافیان او را کشیدند، به گریه افتاد، عبدالمطلب که در آن هنگام بینایی خود را از دست داده بود، وقتی که صدای گریه نواده خود را شنید گفت: فرزندم را چه شده است که گریه می کند؟ گفتند: او می خواست با شما روی فرش بنشیند، که دیگران مانع شدند!

۱- امالی صدوق، ص ۲۱۶؛ مجلس ۲۴، ح ۱؛ از او بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۴، ح ۷.

۲- فرازی از دعای معروف ندبه.



ص: ۱۲۹

عبدالطلب گفت: بگذارید بیاید، و مانع او نشوید، امید دارم که او آنچنان بزرگی و شرافت یابد که هیچ عربی بدان حد نرسد (۱).

۳- ابو طالب در حجر اسماعیل

ابوطالب از چهره‌های درخشان و همچون فرزندش (علی-ع) مظلوم تاریخ است. او به هنگام تنهایی و بی کسی پیامبر اسلام-ص- یار و مدافع او و آیین وی بود، و سیل تهمت‌ها و دشنام‌ها را از آن روز تا به امروز تحمل کرده است.

فخار بن معد الموسوی به اسنادش از ابو بصیر به نقل از حضرت امام باقر-ع- آورده است که «ابو طالب در حال اسلام و ایمان از دنیا رفت، و سروده او در دیوان شعرش دلالت بر ایمان وی دارد. همچنین سرپرستی و سپس یاری او از پیامبر و ابراز محبت نسبت به او و دشمنی با دشمنان و دوستی با دوستانش، و تصدیق و اقرار به آنچه که از جانب خدایش بصورت وحی بر او نازل شد، و فرمان به اسلام آوردن دو فرزندش علی و جعفر و ایمان آوردن ایشان به آنچه که وی مردم را بدان فرا می‌خواند، و اقرار به این که او بهترین مردم است و مردم را به حق و راه و روش مستقیم فرا می‌خواند، و این که او پیامبر از جانب پروردگار جهانیان است و ... همه، دلالت بر کمال ایمان ابوطالب دارند (۲).

این شخصیت ارزنده خاطراتی جالب و تکان دهنده در رابطه با دفاع از پیامبر-ص- از خود بیادگار گذاشته است که به چند مورد آن در رابطه با محور بحث- حجر اسماعیل- اشاره می‌شود:

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲- الحجۃ علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب، ص ۱۶۲.

ص: ۱۳۰

الف) حضور ابوطالب با پیامبر - ص - در حجر اسماعیل

عده‌ای از قریش به منظور انجام پرسش و آزمایش پیامبر به نزد ایشان در حجر اسماعیل آمدند، در حالی که ابوطالب در کنار پیامبر بود.

از آنجا که محور این قضیه پیامبر اسلام - ص - است ما آن را در جای خود تحت عنوان «پیامبر اسلام در حجر اسماعیل» خواهیم آورد.

ب) رؤیاهای صادق ابوطالب در حجر اسماعیل

ابن شهر اشوب به نقل از کتاب «مولد امیرالمؤمنین» از ابن بابویه آورده است که: ابوطالب در حجر به خواب رفته بود، در عالم رؤیا می‌بیند که دری از آسمان به روی او گشوده شد و از آن نوری نازل گردید و وجود او را فرا گرفت. ابوطالب از خواب بیدار شده و جهت تعبیر آن، نزد راهب جحفه رفت، و آنچه را که دیده بود بازگو نمود، راهب پس از شنیدن آن، این اشعار را گفت:

ابشر اباطالب عن قلیل بالولد الحلال النبیل

یال قریش فاسمعوا تأویلی هذان نوران علی سبیل

کمثل موسی و اخیه السؤل

مضمون این ابیات تعبیر خواب ابوطالب است که به وی بشارت ولادت فرزندی آقا، شجاع و یاری فداکار برای پیامبر آخر الزمان - ص - می‌دهد.

ابوطالب به سوی کعبه بازگشت، و در حالی که به طواف مشغول شده بود، این اشعار را گفت:

اطوف للآله حول البیت أدعوك بالرغبه محیی المیت

بأن ترینی السبط قبل الموت اغر نوراً یا عظیم الصوت

منصلتا بقتل اهل الجبت وکل من دان بیوم السبت

آنگاه به حجر آمد و باز در آن آرمید، در عالم خواب مشاهده کرد که لباسی از یاقوت و پیراهنی بسیار زیبا بر تن کرده است و در آن حال کسی به وی می‌گوید: ابوطالب!، چشمهایت روشن باد، و دستهایت پیروز، و دیدارت نیکو. فرزندی ارجمند و بسیار برومند به تو عنایت شده است، گرچه حسودان را ناخوش آید.

ابوطالب که به وجد و شعف آمده بود و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید از خواب بیدار شده و به طواف کعبه پرداخت، در حالی که می‌گفت:

أدعوك ربّ البیت والطواف والولد المحبّ بالعفاف

تعیننی بالمنن اللطاف دعاء عبد بالذنوب واف

و سید السادات و الأشراف

مضمون این اشعار درباره این لطف و عنایت ویژه‌ای است که از ناحیه ایزد متعال شامل حال ابوطالب شده است و مناجات آن بزرگوار با خداوند متعال و درخواست استمرار این عنایات و اعتراف به بندگی است.

ابوطالب باز به حجر آمد، این بار عبدمناف را در خواب دید که به او گفت: چرا با دختر اسد ازدواج نمی‌کنی؟

ابوطالب پس از این رؤیا به خواستگاری فاطمه بنت اسد رفت، و سرانجام این ازدواج با برکت صورت گرفت، آنگاه به طواف بیت آمد و



ص: ۱۳۲

اشعاری را سرود که در آغاز آن چنین آمده است:  
 قد صدقت رؤیاك بالتعبير ولست بالمرتاب فی الأمور  
 أدعوك ربّ البيت و النذور دعاء عبد مخلص فقیر  
 فاعطنی یا خالقى سرورى بالولد الحلال المذکور  
 یكون للمعبوث كالوزیر یا لهما یا لهما من نور  
 قد طلعا من هاشم البدور فی فلكك عال على البحور ...  
 مضمون این اشعار این است که:

«تعبیر خواب مطابق با واقع شد، و من هیچ شکی در این مطلب ندارم، ای خدای کعبه و تعهد، من از تو می‌خواهم خواسته بنده‌ای خالص و فقیر، که به من آن فرزند شجاع موعود را عنایت کنی، تا این که برای پیامبری که خواهد آمد یار و یاور باشد ... (۱)».

دیری نیانجامید که علی ولید کعبه شد، و رابطه علی با کعبه شگفت آفرین است؛ بشارت ولادتش در جوار کعبه، ولادتش در درون کعبه، و سرانجام خود بت شکن کعبه و در نهایت شهادتش در مسجد و رو به سمت کعبه.

ج) احتجاج ابوطالب با مشرکین در حجر اسماعیل

علامه مجلسی - ره - به نقل از خرائج راوندی می‌نویسد: بنی هاشم حدود سه سال در شعب ابوطالب، زندگانی بسیار سخت و توأم با رنج و گرسنگی سپری کردند که در آن مدت، ابوطالب و خدیجه تمام اموالشان را خرج کردند. روزی پیامبر خدا - ص - به ابوطالب خبر مهمی را می‌رساند که با اراده الهی صحیفه مشرکین توسط موریانه

۱- المناقب، ج ۲، ص ۲۴۵؛ از او بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۴۷- و نیز: منیة الراغب فی ایمان ابی طالب، ص ۱۱۷ از دارالسلام حاجی نوری، ج ۱، ص ۱۱۹.

ص: ۱۳۳

خورده شده است، و از آن چیزی بجز اسم «الله» باقی نمانده است.

پس از این خبر، تمامی بنی‌هاشم از شعب بیرون آمدند. قریشیان گفتند که فشار گرسنگی آنان را مجبور ساخت که از شعب بیرون آیند.

بزرگان قریش برای بررسی ماجرا در حجر اسماعیل گردهم آمدند، ابوطالب در جلسه حاضر بود، آنان رو به ابوطالب کرده، گفتند: الآن وقت آن فرا رسیده است که قضیه خویشاوندان را فیصله دهی (کنایه از این که الآن دوران ضعف آنان فرا رسیده و باید از ادعای خود در مورد رسالت پیامبر-ص- و اعلان دین جدید و مبارزه با بتان، دست بردارند و باید ابوطالب در این جریان پا در میانی کند).

ابوطالب گفت: خبری برای شما دارم، برخیزید و صحیفه خودتان را به نزد من بیاورید، امید است که بواسطه آن بین ما و شما مصالحه‌ای صورت پذیرد.

مشرکین این پیشنهاد را پذیرفتند، صحیفه قبلاً در کعبه بود، و بخاطر ترس از دستبرد مکان آن را تغییر داده و در نزد «ام ابی جهل» قرار داده بودند، آنان کسانی را برای آوردن صحیفه به نزد وی فرستادند، و ایشان صحیفه را در حالی که مهرهای قریش بر آن زده شده بود و باصطلاح مهر و موم شده بود، آورده و در مقابل آنان قرار داد.

ابوطالب گفت: شما در مورد این صحیفه حرفی ندارید؟

گفتند: خیر.

ابوطالب گفت: پسر برادرم به من خبر داده است- و او هیچ گاه خلاف واقع سخن نمی‌گوید- که خداوند به موریانه مأموریت داده است که

ص: ۱۳۴

این صحیفه را بخورد، و موریانه آن را خورده است، و از آن جز نام «الله» چیزی باقی نمانده است، (ما این صحیفه را می‌کشاییم) اگر مطلب چنان باشد شما دیگر دست از ظلم و تعدی نسبت به ما بردارید و گرنه ما او را به شما وا می‌گذاریم. مشرکین وقتی که این پیشنهاد را شنیدند استقبال کرده و یکصد فریاد برآوردند ای ابوطالب، انصاف بخرج دادی. صحیفه را باز کردند، آنان با ناباوری تمام، آن را همانگونه یافتند که رسول خدا- ص- خبر داده بود. در این هنگام مسلمانان یکصد تکبیر گفتند، و رنگ چهره مشرکین از غم و اندوه بکلی عوض شد (۱).

۴- توطئه‌های دشمن علیه پیامبر اسلام- ص- در حجر اسماعیل

چندین نقشه و توطئه حساب شده علیه رسول خدا- صلی الله علیه و آله- قبل و بعد از هجرت، در حجر اسماعیل، طراحی شد که با خواست و مشیت الهی همگی آنها، ناکام ماند و در اینجا سخنها علیه ایشان رد و بدل شده است، که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌گردد:

الف) اتفاق مشرکین در حجر اسماعیل بر کشتن پیامبر- ص-

ابن شهر آشوب از ابن عباس نقل می‌کند: قریش در حجر اسماعیل اجتماع کردند و با سوگند به خدایان خود؛ لات و عزی و منات با یکدیگر عهد و پیمان بستند که همه با هم متحد شده و رسول خدا- ص- را بکشند.

۱- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۶، ح ۸.

ص: ۱۳۵

فاطمه زهرا- سلام الله علیها- که در آن هنگام کودکی خردسال بود، از ماجرا آگاه شد و گریه کنان بر پیامبر خدا- ص- وارد شد و گفته مشرکین را برای پدر نقل کرد، رسول خدا- ص- فرمود: دخترم! قدری آب برایم بیاور تا وضو بسازم.

رسول خدا- ص- وضو گرفت و به سوی مسجد الحرام حرکت کرد، قریش وقتی نگاهشان به چهره پیامبر- ص- افتاد، نگاهی به هم کرده و با اشاره به ایشان گفتند: او آمد، همگی سرهای خود را پایین انداختند، آنقدر که چانه‌ها به سینه رسید!

پیامبر اسلام- صلی الله علیه و آله- نزدیک آمد، و مشتی خاک از روی زمین برداشت و به طرف آنان پرتاب کرد و فرمود: «شاهت الوجوه»؛ «زشت باد رویتان!»، و سرانجام تمام کسانی که خاک بر صورت آنان پاشیده شد در روز جنگ بدر به هلاکت افتادند. (۱)

ب) بدگویی مشرکین از پیامبر اسلام- ص- در حجر اسماعیل

ابن هشام از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل می‌کند: روزی در مجلس اشراف قریش داخل حجر اسماعیل نشسته بودم که سخن از پیامبر خدا- ص- به میان آمد، شنیدم که گفتند: ما آن صبر و تحملی را که درباره او کردیم تاکنون در مورد هیچ چیز نداشته‌ایم. او خرمندان ما را نادان شمرد، پدران ما را دشنام داد، کیش و آیین ما را فاسد دانست، در بین ما تفرقه افکند و خدایان ما را سب نمود، و ما بر همه این موارد، از خود صبر زیادی نشان داده‌ایم.

---

۱- المناقب، ج ۱، ص ۷۱، از او بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۶۰.

ص: ۱۳۶

در این هنگام بود که رسول خدا-ص- به طرف کعبه آمد، ابتدا استلام رکن نمود و سپس به طواف مشغول شد. هنگامی که او از برابر آنها در حین طواف گذشت، آنان لب به بدگویی او گشودند، آثار ناراحتی را در صورت پیامبر اکرم-ص- مشاهده کردم. این قضیه در هر دور از طواف تکرار شد، تا نوبت به طواف سوم رسید، آنجا بود که دیگر پیامبر از طواف باز ایستاد، و رو به آنها کرده، فرمود: «أتسمعون یا قریش، اما والذی نفسی بیده لقد جئتکم بالذبح»؛ «آیا گوش فرا می‌دهید ای قریش؟!، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، هلاکت شما به دست من واقع خواهد شد!»

وقتی که رسول خدا-ص- این گفته را می‌فرمود، تمام صداها در سینه حبس شده بود. هیچ کس نتوانست پاسخی بگوید، بلکه به عکس، آن کسی که بدترین کلمات را در تحریک قریش علیه پیامبر زده بود، خود در مقام عذرخواهی برآمد (۱).

(ج) طرح ترور پیامبر-ص- پس از جنگ بدر در حجر اسماعیل

واقعی می‌نویسد: پس از جنگ بدر و هلاکت اشراف قریش، «عمیر بن وهب بن عمیر» به مسجد الحرام آمد و در کنار «صفوان بن امیه» در حجر اسماعیل نشست. عمیر کسی است که پیش از هجرت در مکه، به آزار پیامبر خدا-ص- و مسلمانان مشغول بود، و در جنگ بدر فرزندش «وهب بن عمیر» به اسارت (مسلمانان) در آمد، اشراف قریش قضایای جنگ بدر را با یکدیگر مطرح کردند. صفوان گفت: دیگر زندگی پس از کشته‌های ما لطفی ندارد.

۱- السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۰۹.



ص: ۱۳۷

عمیر گفت: راست گفتم!، اگر من قرض و ترس از آینده اهل و عیال خود نداشتم، محمد را می‌کشتم!، چون من فرزندی اسیر دارم، لذا بهانه‌ای برای رفتن به مدینه می‌توانم داشته باشم.

صفوان گفت: من قرض تو را پرداخت می‌کنم و همان گونه که متکفل اداره زندگانی خانواده‌ام هستم عهده‌دار اداره اهل و عیال تو نیز خواهم بود.

عمیر گفت: حال که چنین است این ماجرا را با کسی در میان نگذار.

(که این راز تا انجام مراد، پوشیده بماند).

عمیر شمشیر خود را تیز و زهرآلود کرد و مکه را به قصد مدینه ترک گفت. هنگامی که به مدینه رسید، مسلمانان نسبت به وی

مشکوک شدند، لذا او را دستگیر کرده و به نزد پیامبر اکرم آوردند. (۱)

رسول خدا- ص- پس از مقدماتی به او فرمود: برای چه به مدینه آمده‌ای؟

گفت: آمده‌ام تا سفارش فرزند اسیرم را بنمایم!

پیامبر- ص- فرمود: پس چرا این شمشیر را به گردن آویخته‌ای؟

گفت: رویش سیاه باد که هیچ گاه به کارم نیامده است!، پس از ورود به مدینه فراموش کردم که آن را از خود دور سازم!، من

کاری دیگر دارم!

پیامبر اکرم- ص- فرمود: راست بگو! به چه منظوری به مدینه آمده‌ای؟

---

۱- برحسب نقل بحارالانوار، خود او به نزد پیامبر خدا- ص- آمد.

ص: ۱۳۸

گفت: مطلب همان است که گفتم.

رسول خدا- ص- فرمود: آن شرطی را که تو با صفوان بن امیه در حجر کردی چه بود؟!

عمیر که سخت ترسیده و شگفت زده شده بود پرسید: کدامین شرط؟

حضرت فرمود: تو متعهد شدی که مرا به قتل رسانی و در عوض او عهده‌دار پرداخت قرض و اداره زندگانی اهل و عیالت باشد! خداوند حافظ و نگهدار من است.

عمیر گفت: شهادت می‌دهم که تو رسول خدا و راستگو هستی، و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدای یگانه (الله) وجود ندارد، ما تو را در ادعای رسالت دروغگو می‌پنداشتیم ولی پرده از رازی برداشتی که جز من و صفوان کسی دیگر از آن با خبر نبود، من به او سفارش کردم که این راز را همچنان پوشیده نگاه دارد، ولی خدایت تو را نسبت به آن آگاه ساخت، من ایمان به خدا و رسول او پیدا کردم، و شهادت به حقانیت تو و آیینت می‌دهم، خدای را سپاس که مرا به راه هدایت رهنمون ساخت.

مسلمانان وقتی صحنه هدایت و اسلام آوردن عمیر را مشاهده کردند، شادمان شدند. پیامبر خدا- ص- به ایشان فرمود: به برادران قرآن و احکام دینی یاد دهید، آنگاه فرزندش را آزاد ساخت.

پس از مدتی عمیر خدمت رسول خدا- ص- رسید و عرضه داشت:

من قبلاً فعالیت شدیدی علیه شما داشتم، دوست دارم که به مکه

ص: ۱۳۹

بازگردم، و مردم را به خدا و اسلام فرا خوانم، امید آن که موجب هدایت آنان باشم و در صورت عدم موفقیت، مایه اذیت و آزار ایشان گردم!

رسول الله - ص - به او اجازه بازگشت داد. عمیر به مکه باز آمد و به برکت او عده زیادی توفیق تشرف به دین اسلام را پیدا کردند. (۱)

و اینگونه کسی که به منظور انجام ترور پیامبر اکرم - ص - به مدینه آمده بود، به عنوان سفیر و مبلغ توانا و موفق رسول خدا - ص - به مکه بازگشت.

این جریان را علامه مجلسی از کتاب «المنتقى فی مولود المصطفى» اثر کازرونی نقل کرده است (۲). و همچنین بصورت مختصر از ابن شهر آشوب در «المناقب» آورده است که بر طبق آن، بنابر نقل قتاده، شأن نزول آیه شریفه «سواء منکم من اسر القول» (۳) نیز همین واقعه بوده است (۴).

د) سران شرک در حجر اسماعیل پس از فتح مکه

ابوالطیب تقی الدین فاسی به نقل از فاکهی به اسنادش از عبدالله بن عباس می نویسد: رسول خدا - ص - در روز فتح وارد مکه شد، وقتی که مشغول سعی بین صفا و مروه بود، ابوسفیان بن حرب، عتاب بن اسید، صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو پنهانی در حجر اسماعیل جمع شده بودند، بلال بر بام کعبه رفت و اذان سرداد، این اذان موج عجیبی در همگان ایجاد کرد، هریک چیزی گفتند. ابو سفیان گفت:

من چیزی نمی گویم، چون می ترسم حتی این سنگ ریزه بر علیه من

۱- المغازی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۲۶، ح ۸۲.

۳- رعد: ۱۰.

۴- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۴۰، ح ۴۰.

ص: ۱۴۰

خبر دهد!، خداوند گفته‌های آنان را به پیامبر رسانید، رسول خدا در حالی که بر روی کوه صفا مشغول دعا بودند همه ایشان را احضار کرده و گفته‌هایشان را بازگو فرمود، در اینجا بیشتر آنان اسلام آوردند، ابو سفیان بقدری ترسید که نزدیک بود بیفتد (۱).

۵- پیامبر اسلام- ص- در حجر اسماعیل

تاریخ صحنه‌های مختلف و گوناگونی را از حضور پیامبر اسلام- ص- در حجر اسماعیل ضبط و نقل کرده است. در یک نگاه، حجر محل جلوس، موضع اعلام رسالت، جایگاه تلاوت آیات قرآن، معبد، مکان پاسخ به سؤالات، و موضع وقوع و مشاهده معجزات پیغمبر اکرم- ص- بوده است:

الف) جلوس پیامبر اسلام- ص- در حجر

ازرقی می‌نویسد: پس از آن که آیه شریفه «تبت یدا ابی لهب وتب» (۲) که در بردارنده هجو ابولهب و همسر او- ام جمیل- بود، نازل گشت، ام جمیل در حالی که سنگی را در دست داشت به مسجد الحرام آمد.

رسول خدا- ص- داخل حجر نشسته بود، ام جمیل در حالی که مرتب به پیامبر- ص- ناسزا می‌گفت، نزدیک می‌شد، ابوبکر به پیامبر- ص- گفت: این زن ام جمیل است، و من از ناحیه او بر شما می‌ترسم، رسول خدا- ص- فرمود: او نمی‌تواند مرا ببیند و آیاتی را تلاوت فرمود، و بدان پناه برد، آنگاه این آیه شریفه را تلاوت نمود:

«واذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخره حجاباً مستورا». (۳) ام جمیل جلو آمد، وقتی در برابر ابوبکر ایستاد، سراغ

۱- شفاء الغرام، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲- مسد: ۵- ۱.

۳- اسراء: ۴۵.

ص: ۱۴۱

پیامبر - ص - را از او گرفت! (۱)

البته در این نشستها، گاه جسارت و اهانت به ساحت مقدس نبوی به عمل آمده است. شیخ طبرسی و قطب راوندی نقل کرده‌اند که روزی رسول خدا - ص - در حجر اسماعیل نشسته بود که مشرکین قریش شکمبه گوسفندی را روی پیامبر خدا - ص - می‌اندازند. رسول اکرم - ص - در حالی که از این واقعه بسیار اندوهگین شده بود نزد ابوطالب آمد و فرمود: عمو! موقعیت من در نزد شما چگونه است؟

ابوطالب پرسید: پسر برادر، مگر چه شده است؟!

رسول خدا - ص - جریان را نقل فرمود: ابوطالب که بسیار ناراحت و خشمگین شده بود به جناب حمزه سیدالشهداء فرمود: این شمشیر را بدست گیر و همراه من بیا.

ابوطالب با همراهی حمزه به سمت مسجدالحرام و یکسر به نزد اهانت کنندگان آمد. آنگاه رو به حمزه کرد و گفت: این شکمبه را بر سر و صورت همه این افراد بگذار، هر کس که خواست مانع شود گردنش را بزن.

هیچ یک از مشرکین نتوانستند عکس العملی از خود نشان دهند و دستور ابوطالب کاملاً اجرا شد، آنگاه ابوطالب روی به جانب رسول خدا - ص - نمود و فرمود: پسر برادر! موقعیت شما در نزد ما اینگونه است (۲). رحمت خدا و علو مقام بر ابوطالب باد که با حمیت و غیرت و جوانمردی خود قلب پیامبر خدا - ص - را آرام ساخت.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲- اعلام الوری، ص ۵۷؛ قصص الانبیاء، ص ۳۲۰، ح ۳۹۹؛ از آنها بحار الانوار ج ۱۸، ص ۲۰۹، ح ۳۸، و ص ۱۸۷، ح ۱۷.

ص: ۱۴۲

(ب) تلاوت قرآن در حجر اسماعیل

در تفسیر قمی نقل شده است که رسول خدا- ص- در میان حجر اسماعیل می‌نشست، و به تلاوت و قرائت آیات نازل شده قرآن می‌پرداخت. (۱)

(ج) عبادت در حجر اسماعیل و سوء قصد دشمن

ابن شهر اشوب در مورد نقشه‌ها و مکرهای دشمنان اسلام در رابطه با رسول خدا- ص- از جابر و ابن عباس چنین نقل می‌کند: روزی مردی از قریش گفت: من محمد را خواهم کشت! در این هنگام اسب او جستن گرفت و او را محکم بر زمین زد، و گردنش شکست!

مشرکین سراغ معمر بن یزید، که بسیار شجاع و فرمانده بنی کنانه بود، رفتند. معمر گفت: این کار از دست من ساخته است و من شما را از وجود او راحت خواهم کرد. بیست هزار مسلح تحت فرمان من هستند و بنی هاشم توان جنگ و رویارویی با من را ندارد و چون دارای مکتب مالی هستم، اگر آنان خواهان خوبیهای او شوند، من دیه ده نفر را خواهم پرداخت!

معمر در حالی که شمشیر بلند و پهن خود را حمایل می‌کرد به سمت پیامبر خدا- ص- که در حجر اسماعیل به سجده افتاده بود حرکت کرد، همین که نزدیک شد ناگهان پای او لغزید و صورتش به شدت، به سنگ اصابت نمود، آنگاه با صورتی پر خون از جابرخواست و دوان دوان خود را به کنار آب رسانید.

۱- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۳.

ص: ۱۴۳

قریشیان که نظاره گر صحنه بودند، گرد او جمع شدند و صورت غرق در خونش را شسته، بعد از آن پرسیدند: تو را چه شد؟

معمّر گفت: بیچاره و فریب خورده واقعی کسی است که گول شما را بخورد!

گفتند: مگر چه شده است؟

گفت: مهلتی دهید تا که جانم به من بازگردد، هیچ روزی را همانند امروز ندیده‌ام!

گفتند: تو را چه چیزی رسید؟

گفت: وقتی که به او نزدیک می‌شدم از مقابل سر او دو مار بزرگ بی‌مو که از دهانشان آتش بیرون زده بود، به سویم حمله ور

شدند. (۱)

(د) پاسخ به سؤالات

حجر اسماعیل از جمله جاهایی است که پیامبر اسلام - ص - در آن به جوابگویی سؤالات عرضه شده می‌پرداختند، و ما این رویه را

در حق دیگر امامان معصوم - علیهم‌السلام - نیز می‌یابیم.

در رساله منسوب به سید مرتضی جریانی پیرامون اعزام سه نفر به نامهای «نضر بن حارث بن کلد، عقبه بن ابی معیط، و عاص بن

ص: ۱۴۴

وائل» به نزد والی نجران توسط قریش، به منظور فراگیری مسائلی مشکل از یهود و نصاری و عرضه آنها بر رسول خدا-ص- نقل شده است، آنان پس از فراگیری مطالبی پیرامون اصحاب کهف، موسی و خضر، ذوالقرنین و زمان قیامت سؤالات خود را در حجر اسماعیل در حضور پیامبر اکرم-ص- مطرح ساختند که بدنبال آن با مدتی تأخیر سوره کهف در رابطه با سه سؤال اولی، و آیه ۱۸۷ از سوره اعراف در مورد سؤال پیرامون زمان قیامت نازل شد. (۱)

ه) درخواست شق القمر از پیامبر-ص- در حجر اسماعیل

فقیه محدث، قطب الدین راوندی می نویسد:

شبی رسول خدا-ص- در حجر اسماعیل نشسته بود، قریش نیز در محفلی مشغول سخن پراکنی بودند، در این هنگام یکی از ایشان گفت: ماجرای محمد-ص- ما را بیچاره و وامانده ساخته است، ما نمی دانیم درباره او چه بگوئیم؟ یک نفر از آنان پیشنهاد خود را اینگونه مطرح ساخت: بیایید هم اکنون همه ما از جای خود برخیزیم و به نزد وی برویم، و از او بخواهیم برای اثبات ادعای خود، نشانه‌ای از آسمان بیاورد، چرا که سحر او در آسمان تأثیر ندارد! این پیشنهاد مورد پذیرش قرار گرفت و همگان به طرف رسول خدا-ص- در حجر اسماعیل براه افتادند، و پس از رسیدن، خواسته خود را مطرح ساختند.

۱- رساله المحکم و المتشابه المنسوب للسید المرتضی، ص ۷۹.



ص: ۱۴۵

پیامبر اکرم-ص- در حالی که به سمت ماه اشاره می‌نمود فرمود: آیا این ماه را که در این شب چهاردهم تمام آن روشن می‌باشد، می‌بینید؟

گفتند: بلی.

فرمود: آیا دوست دارید که آن نشانه درخواستی‌تان در این ماه صورت پذیرد؟

گفتند: پیشنهاد بسیار خوبی است.

رسول خدا-ص- با انگشت خود اشاره نمود، و ماه به دو نیم تقسیم شد، و همه آنان این واقعه را به خوبی مشاهده کردند، پس از آن ایشان خواهان بهم چسبیده شدن ماه شدند، رسول اکرم-ص- بار دیگر اشاره فرمود، و ماه صورت اولیه خود را بازیافت. مشرکین سیاه دل به جای آن که ایمان بیاورند و دست از لجاجت خود بردارند، گفتند: سحر محمد در آسمان نیز کارگر است! اینجا بود که آیه شریفه: «اقتربت الساعة وانشق القمر و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر» (۱) نازل شد؛ یعنی آن ساعت نزدیک و ماه شکافته شد، اگر کافران آن را ببینند باز هم روی گردانده و می‌گویند که این سحر و جادویی همیشگی است. (۲)

(و معراج پیامبر-ص- از حجر اسماعیل

اصل وقوع معراج غیر قابل انکار است و قرآن کریم با صراحت از آن یاد می‌کند (۳)، لیکن خصوصیتی از آن، مورد کلام بعضی از مفسرین و مؤرخین و متکلمین است (وبهیچ وجه آنچه را که برخی از حکما و

۱- قمر: ۲- ۱.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۲۲۹.

۳- اسراء: ۱.

ص: ۱۴۶

فلاسفه مطرح کرده‌اند مورد نظر نیست)، یکی از آن مطالب بحث در مبدأ این سیر است، در اینجا چند قول وجود دارد:

۱- مبدأ معراج از خانه امّ هانی خواهر امیرالمؤمنین - علیه السلام - است. شیخ طبرسی این قول را نظر اکثر مفسرین می‌داند (۱)، طبق این نظر، توسعه در معنای مسجد الحرام داده می‌شود و بر کلّ مکه، مسجد اطلاق می‌گردد.

۲- مبدأ، شعب ابوطالب بوده است. (۲) آن توسعه اینجا نیز جاری است، و با قول اول قابل جمع است.

۳- مبدأ خود مسجد الحرام است، شیخ طبرسی این نظر را قول حسن وقتاده می‌داند (۳) و بر طبق آن، دیگر نیازی به توسعه در لفظ و توجیه آیه شریفه باقی نمی‌ماند.

طبق این گفته، این سؤال مطرح می‌شود که: معراج از کجای مسجدالحرام آغاز شده است؟

روایاتی دال بر وقوع مبدأ معراج از حجر اسماعیل نقل شده است، که بخاطر دوری از اطناب از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم. خوانندگان محترم می‌توانند به مدارک بحث مراجعه نمایند. (۴)

ز) سرنگونی بتان در اطراف حجر اسماعیل

سید ابن طاووس به نقل از تفسیر کلبی می‌آورد: رسول خدا - ص -

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۶.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۱.

۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۶؛ تفسیر الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۷.

۴- سعد السعود، ص ۱۰۰؛ الیقین فی امره امیرالمؤمنین، ص ۸۳، باب ۱۰۴؛ تأویل الآیات ج ۱، ص ۲۶۵ ح ۱، و ص ۲۶۷ ح ۲؛ بحارالانوار ج ۱۸، ص ۳۱۷ ح ۳۲، و ص ۳۹۰ ح ۹۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۸ ح ۵، و ص ۴۳ ح ۶. و نگاه کنید به: السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۸ که این نقل می‌تواند در جمع روایات کمک کند.

ص: ۱۴۷

هنگام فتح مکه، سیصد و شصت بت را که در اطراف حجر اسماعیل چیده بودند مشاهده کرد که هر کدام در مقابل قبیله پرستش کننده آن قرار داشت. پیامبر اکرم -ص- در حالی که عصای خود را در چشم و شکم بت ها قرار می داد، این آیه شریفه را تلاوت می فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل، انَّ الباطل كان زهوقاً» (۱) و در همان حال بتان نیز با صورت بر روی زمین می افتادند، و اهل مکه نیز از این رویداد شگفت زده شدند (۲).

ح) مانور قدرت در برابر حجر اسماعیل

علامه مجلسی -ره- از برخی نسخه های فقه رضوی نقل می کند که گروهی از ابن عباس سؤال کردند که عده ای گمان می کنند که رسول خدا -ص- دستور داد که مردم در اطراف کعبه دوان دوان حرکت کنند، آیا این قضیه حقیقت دارد؟

ابن عباس گفت: دروغ گفته اند، و راست گفته اند!

راوی پرسید: چگونه؟

گفت: رسول خدا -ص- جهت انجام عمره قضاء داخل مکه شد، آن هنگام اهل مکه مشرک بودند و به آنها گفته بودند که یاران محمد -ص- خسته و ناتوانند. رسول خدا -ص- به اصحاب خود فرمود: خدا رحمت کند کسی را که قدرت و صلابت خود را به ایشان نشان دهد، آنگاه دستور داد که مسلمانان بازوان خود را بیرون آورده و در حالی که رسول خدا سوار بر ناقه خود بود و عبدالله بن رواحه افسار آن را بدست گرفته بود، دوان دوان سه بار کعبه را دور بزنند. مشرکین در برابر

۱- اسراء: ۸۱.

۲- سعد السعود، ص ۲۲۰، از او بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۰.

ص: ۱۴۸

میزاب- ناودان کعبه- نظاره گر قدرت مسلمین، و مبهوت عظمت پیامبر اسلام- ص- بودند. پس از آن سال، رسول خدا به حج مشرف شد، و در این باره خود در طواف دوان دوان حرکت نمود، و نه به کسی چنین دستوری را داد. پس آنان در گفته خود هم راست گفته‌اند (که در عمره القضاء به منظور قدرت نمایی چنین دستوری صادر شد)، و هم دروغ (چون دستور ایشان همیشگی نبوده است که به نحو سنت قابل عمل باشد). (۱) پی نوشتها:

---

۱- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۵۳، ح ۶.

ص: ۱۴۹

دو مسأله مهم عاطفی و اجتماعی در سنت رسول خدا

**گریه و حفظ آثار شخصیت‌های مذهبی**

محمد صادق نجمی

در بخش اول این مقاله، که در شماره ۸ این فصلنامه منتشر گردید، در ضمن معرفی اجمالی از بیوگرافی عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند رسول خدا-ص- و بیان تاریخ و کیفیت سازگای حرم و ضریح آنان، با سنت رسول خدا-ص- و عکس العمل پیامبر در مرگ این دو عزیز، که تشییع و تدفین آنان با دستور و نظارت مستقیم شخص آن حضرت انجام پذیرفته، با مطالب زیر آشنا شدیم:

۱- رسول خدا-ص- بهنگام مرگ عثمان بن مظعون، دوبار: یکی بهنگام مرگش و دیگری بهنگام کفن کردن پیکرش بشدت گریه نمود؛ بطوری که گریه و ناله آن حضرت موجب گریه و ناله صحابه و یاران آن حضرت گردید.

۲- رسول خدا-ص- بهنگام دفن ابن مظعون، برای حفظ اثر و ابقای قبر او، قطعه سنگی بر این قبر نصب و این عمل را با حضور دائمی خود در کنار آن و با جملاتی که حاکی از اهتمام آن حضرت بر حفظ یاد و قبر ابن مظعون بود، تأکید فرمود.

۳- رسول خدا بهنگام وفات دردانه‌اش ابراهیم (همانند عثمان بن مظعون) در کنار جسد او سه بار گریه نمود، بهنگام مرگ، کفن کردن و دفن پیکرش. صحابه نیز به تأسی از آن حضرت و با مشاهده گریه و اندوه او، گریه نمودند؛ همانگونه که بانوان نیز در این حادثه، همراه

ص: ۱۵۰

رسول خدا گریه می کردند.

۴- رسول خدا- ص- دستور داد پیکر ابراهیم با تشریفات خاصی به مدینه منتقل و با تشیع صحابه، در بقیع و در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شود.

۵- رسول خدا- ص- نه تنها مانند قبر ابن مظعون، بر قبر ابراهیم هم قطعه سنگی نصب فرمود بلکه دستور داد برای استحکام قبر وی، یک مشک آب نیز ریخته شود و این قبر بجای خاک با خشت و گل پوشانده شود.

۶- و بالأخره رسول خدا- ص- در کنار این روش و سنت خویش، با خطابه و سخنرانش از نفوذ بدآموزیهای فکری و عقیدتی جلوگیری و راه صحیح توحید و خدا شناسی را بر آنان تعلیم فرمود.

اینک ادامه بحث:

این بود عکس‌العمل رسول خدا- ص- بهنگام مرگ ابراهیم و عثمان بن مظعون و سنت آن حضرت در مراسم تدفین و به خاک سپاری پیکر آنان و این بود آنچه رسول خدا- ص- در جهت ابقای قبر و حفظ اثر آنان با گفتار و عملش و بوسیله نصب کردن سنگ و گاهی با استحکام بخشیدن بوسیله ریختن آب بر قبر، انجام داد.

بطوری که ملاحظه فرمودید، سنت و روش پیامبر- ص- در هر دو مورد و نسبت به هر یک از ابراهیم (فرزندش) و عثمان بن مظعون مشابه بود و در هنگام مرگ، تا آخرین مرحله مراسم تدفین، درباره آنان یکسان عمل نموده است.

ص: ۱۵۱

مجموع این حرکت و این روش را می‌توان در دو محور و بصورت دو بخش زیر خلاصه نموده و نتیجه‌گیری کرد:

الف- گریه رسول خدا و مسلمانان در مرگ عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند پیامبر

اظهار غم و اندوه و گریه کردن در مرگ و فقدان عزیزان، از لوازم عاطفه بشری و از آثار رقت و از مقتضیات رأفت انسانی است و به مضمون گفتار رسول خدا- ص- «انها رحمۃ وضعها الله فی قلوب من یشاء وانما یرحم الله من عباده الرحماء»؛ (۱) «این عاطفه و

رأفت و رحمت از الطاف و نعمتهای خداوندی است و در قلب هر یک از بندگانش که بخواهد قرار می‌دهد.»

عاطفه هر چه بیشتر باشد، طبعاً اثر آن نیز بیشتر، و رحمت و رأفت درونی هر چه عمیقتر شود تأثیر و گریه شخص نیز به همان اندازه شدیدتر خواهد گردید.

اینجاست که مرگ ابراهیم و عثمان بن مظعون در پیامبر اکرم- ص- بیش از سایر افراد تأثیر می‌گذارد و حضرت در فقدان آنان، آنچنان گریه می‌کند که حاضرین را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و موجب گریه شدید آنان می‌گردد.

رسول خدا در مرگ ابن مظعون دوبار گریه کرد: الف- بهنگام مرگ- ب- وقت کفن کردن. هنگامی که پیکر ابن مظعون را کفن می‌کردند، حضرت در حالی که بر پیشانی او بوسه می‌زد، اشکش بر سر و صورت وی سرازیر بود.

۱- منابع این حدیث در بخش گذشته آمده است.

ص: ۱۵۲

و گریه پیامبر در مورد فرزندش ابراهیم در سه مرحله بوقوع پیوست:

الف- در کنار بستر او بهنگام مرگش بهمراه ماریه و سیرین (مادر و خاله ابراهیم) آنگاه که این جمله نیز، که بیانگر تأثر شدید آن حضرت بود، به گوش می‌خورد: «إِنَّ الْقَلْبَ لِيحزن وإنَّ العین لتدمع ولانقول مالا یرضی به الرّب وانا بک یا ابراهیم لمحزونون».

ب- هنگامی که پیکر ابراهیم شانزده ماهه، بر کفن پیچیده می‌شد، دستور داد که: «بر کفنش نیچید تا بار دیگر نگاهش کنم» (۱)

سپس در کنار جسد فرزندش نشست و خم شد و آنچنان می‌گریست که اثر آن، در شانه‌ها و چانه آن حضرت مشاهده می‌گردید.

(۲)

ج- بهنگام دفن ابراهیم و در کنار قبر وی بود که همان جمله تأثرانگیز: «ان القلب لیحزن...» را تکرار کرد و آنچنان گریه نمود که صحابه رسول خدا نیز بشدت متأثر گشتند و گریه سر دادند و نه مردان بلکه بانوان نیز که در این مراسم شرکت داشتند، ناله سر دادند و کسی مانع و مزاحم آنان نمی‌گردید.

و به تعبیر دیگر رسول خدا- ص- در فراق ابراهیم و ابن مظعون نه تنها گریه نمود و اشک ریخت بلکه کنار بستر و کنار قبر آنان را به مجلس ماتم و عزا مبدل ساخت که شرکت کنندگان در این مجالس چهارگانه را، صحابه و اقوام آن حضرت از مرد و زن تشکیل می‌دادند که در متن تاریخ از میان این بانوان به ماریه و سیرین تصریح شده است.

گریه از دیدگاه فقه شیعه

۱- لاتدرجوه فی أكفانه حتی انظر الیه.

۲- البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۳۱۰.



ص: ۱۵۳

تا اینجا موضوع گریه رسول خدا- ص- و صحابه را از دیدگاه تاریخ و حدیث، مورد بررسی قرار دادیم، اینک مناسب است اشاره‌ای داشته باشیم به حکم فقهی این مسأله و چگونگی آن از دیدگاه فقهای شیعه و اهل سنت:

گریه رسول خدا- ص- در مرگ ابراهیم و عثمان بن مظعون و در کنار قبر یکی از دخترانش (۱) و همچنین بهنگام مرگ عده‌ای از صحابه و یارانش و در شهادت پسر عمویش جعفر بن ابیطالب (۲) و عمویش حمزه (۳) و دستور صریح و دعوت آن حضرت از بانوان مدینه، جهت گریه نمودن برای حمزه (۴) و به پیروی از روش اهل بیت عصمت و طهارت؛ مانند گریه حضرت زهرا- سلام الله علیها- در رحلت جانگداز رسول خدا- ص- (۵) و بهنگام درگذشت خواهرش رقیه (۶) و گریه ممتد و طولانی حضرت علی بن الحسین- ع- در شهادت پدر بزرگوارش ... در منابع شیعه و اهل سنت بطور متواتر نقل گردیده است. آری بر اساس این سنت قولی و عملی است که فقهای شیعه بر جواز گریه کردن- حتی با صدای بلند- فتوا داده و در موارد خاصی مانند گریه نمودن بر پیامبر و اهل بیتش قائل بر استحباب آن شده‌اند، به شرط آن که توأم با عمل و گفتار حرام؛ مانند نوح به باطل و یا در منظر و حضور نامحرمان نباشد.

به عقیده نگارنده، گفتار (سیرین) هم که در صفحات قبل نقل نمودیم، دقیقاً به همین شرایط تطبیق می‌کند که می‌گوید: «کَلَّمَا صَحَّتْ أَنَا وَ اخْتَى مَایَنَهَا فَلَمَّا مَاتَ نَهَانَا عَنِ الصَّیَاحِ».

بهنگام مرگ ابراهیم، تا مجلس خالی از اغیار و دیگران از مرگ وی مطلع نشده‌اند، رسول خدا از ناله و شیون ماریه و سیرین مانع

۱- صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الجنائز باب ۷۰ باب من یدخل قبر المرأة، ح ۱۲۷۷.

۲- استیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳- سیره حلبیه، ج ۲، ص ۳۲۳.

۴- وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۷۰ و باب ۸۷ از ابواب دفن.

۵- سیری در صحیحین، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۱.

۶- جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۹۴.

ص: ۱۵۴

نمی‌گردد ولی پس از مرگ وی، که طبعاً افراد بیگانه و نامحرم حضور پیدا خواهند نمود، بانوان را از «ناله و شیون» نهی می‌کند نه از اصل «گریه».

گریه از دیدگاه فقه اهل سنت

فقه‌های چهارگانه و ائمه اربعه اهل سنت نیز در اصل گریه با فقه‌های شیعه همگام بوده و بر جواز آن فتوا داده‌اند، گرچه در کیفیت و بعضی جزئیات آن همانند فروع دیگر فقهی اختلاف نظر دارند:

جزیری می‌گوید: گریه کردن بر مردگان با شیون و صدای بلند به فتوای مالکیها و حنفیها جایز نیست ولی شافعیها و حنبلیها بر جواز آن ولو این که توأم با ناله و شیون هم باشد قائل شده‌اند. اما گریه کردن و اشک ریختن بدون سر و صدا به فتوای همه مذاهب چهارگانه، مباح و جایز شمرده شده است. (۱) اختلاف نظر در مقام عمل:

بطوری که ملاحظه فرمودید مسأله گریه کردن در مرگ و فقدان عزیزان، یک موضوع عاطفی و از نظر تاریخ و حدیث از سنن ثابت رسول خدا-ص- و از مباحاتی است که مورد اتفاق فقه‌های شیعه و اهل سنت می‌باشد. ولی در مقام عمل و در مرحله انجام، این سنت با اختلاف نظر مواجه بوده و شاهد دو بینش متضاد در میان مسلمانان می‌باشیم؛ زیرا شیعیان اهل بیت-علیهم‌السلام- و پیروان واقعی سنت، بر اساس تفکر مذهبی و طبق راه و رسم نبوی-ص- و فتوای فقها، عملاً نیز گریه کردن را جایز و بلکه در فراق رسول اکرم-ص- و در فقدان و مظلومیت پیشوایان دینی آن را جزء مستحبات می‌دانند و این عمل در طول تاریخ یکی از شعائر جهان شیعه و از مشخصات این

۱- «یحرم البكاء علی المیت برفع الصوت و الصیاح عند المالکیة و الحنفیة و قال الشافعیة و الحنابله مباح، اما هطل الدموع بدون صیاح فانه مباح باتفاق الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۳۳.

ص: ۱۵۵

گروه از مسلمانان به حساب آمده و به صورت یک حقیقت تاریخی غیر قابل تردید و بشکل یک واقعیت عینی ملموس، متجلی گردیده است.

ولی بیشتر اهل تسنن در این مورد حالت انفعالی داشته و نه تنها گریه کردن در میان این گروه از مسلمانان یک عمل ناروا بحساب می‌آید بلکه شیعه را نیز از این جهت متهم به عملی ناروا نموده و مورد نکوهش قرار می‌دهند و گریه آنان را در مراسم عاشورای حسینی-ع- و در کنار قبر پیامبر و قبور اولیا بعنوان عملی حرام و غیر مشروع و بدعت در آیین معرفی می‌نمایند که شعار «یا حاج حرام» مأمورین حکومت سعودی و نگاه خشم آلود آنان بهنگام گریه حجاج در کنار حرم پیامبر-ص- و ائمه بقیع-علیهم السلام- نموداری از این نوع تفکر می‌باشد. با این که مردم حجاز پیرو فقه حنبلی و از کسانی هستند که طبق فتوا، حتی گریه کردن با صدای بلند و با ناله و شیون را جایز می‌دانند.

خلیفه دوم و مخالفتش با گریه:

انگیزه عمل جهان تسنن و عامل تفکر این گروه از مسلمانان را در موضوع گریه، علی‌رغم جواز آن از نظر سنت و حدیث و از نظر فقهای چهارگانه، باید در مخالفت عملی خلیفه دوم در این موضوع جستجو و ریشه یابی کرد؛ زیرا وی نه تنها مخالف با گریه بود و بر عقیده خویش اصرار می‌ورزید، بلکه عملاً نیز از گریه کردن ممانعت و جلوگیری می‌نمود، گرچه به وسیله تازیانه و سنگ زدن بر گریه کنندگان و یا پاشیدن خاک و شن بر سر و صورت آنان باشد. و این بود عقیده و روش خلیفه در طول سالهای خلافتش و همچنین در دوران حیات رسول خدا-ص-.

ص: ۱۵۶

و اینک به نقل چند نمونه از آنچه در این زمینه، در منابع اصیل اهل سنت آمده است می‌پردازیم:

۱- بخاری در صحیح خود پس از نقل حدیثی در مورد گریه رسول خدا- ص- و صحابه آن حضرت در بالین سعد بن عباده می‌گوید: «وکان عمر- رض- یضرب فیه بالعصاء و یرمی بالحجاره و یحیی بالتراب». (۱)

۲- احمد بن حنبل و محدثین دیگر، از ابن عباس نقل نموده‌اند که زنها در مرگ رقیه دختر رسول خدا- ص- گریه می‌کردند، عمر آنها را با تازیانه می‌زد رسول خدا- ص- فرمود: بگذار گریه کنند. آنگاه خطاب به آنان فرمود: «ابکین و ایاکن و نعیق الشیطان»؛ «گریه کنید ولی از صدای شیطان دور باشید.» و گریه خود را با عملی حرام توأم نکنید.

در نقل واقدی و ذهبی این جمله نیز اضافه شده است: «عمر که آنها را می‌زد رسول خدا دست او را گرفت و فرمود آرام باش عمر! بگذار گریه کنند (فأخذ النبی- ص- بیده فقال مهلاً یا عمر دعهن بیکین). (۲)

۳- باز احمد بن حنبل نقل می‌کند که عده‌ای از زنها در تشییع جنازه‌ای گریه می‌کردند، عمر آنها را منع نمود، رسول خدا فرمود: به حال خودشان واگذار؛ زیرا عزیز خود را تازه از دست داده‌اند، قلبشان اندوهگین و چشمشان گریان است (دعهن فان النفس مصابه والعین دامعه و العهد حدیث). (۳)

۴- و بخاری در صحیح خود اشاره‌ای دارد به عکس العمل خلیفه دوم در مورد زنانی که در مرگ ابوبکر گرد آمده بودند. او می‌گوید: «وقد أخرج عمر اخت ابی بکر حین ناحت». (۴)

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء، عندالمريض، ذیل حدیث ۱۲۴۲.

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۵؛ طبقات، ج ۸، ص ۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۵۲؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۴.

۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۳۳.

۴- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۴۳، کتاب الخصومات، باب اخراج اهل المعاصی.

ص: ۱۵۷

مشروح این جریان را طبری چنین نقل می‌کند: در مرگ ابوبکر عایشه مجلس عزایی بر پا نمود، عمر شخصاً به درب خانه او آمد و شرکت کنندگان را از گریه کردن بر ابوبکر منع کرد، آنها چون به گفتار عمر گوش ندادند، به هشام بن ولید دستور داد وارد خانه شود و دختر ابی‌قحافه را به نزد وی بیاورد. عایشه به هشام گفت: «بخدا سوگند در این صورت خانه را بر سرت ویران خواهم کرد» عمر مجدداً به هشام دستور داد که داخل خانه شود و او امر خلیفه را اجرا و امّ فروه، خواهر ابوبکر، را در نزد وی حاضر نمود. عمر چند ضربه تازیانه بر پیکر امّ فروه نواخت که سایر شرکت کنندگان با دیدن این صحنه مجلس را ترک نموده و متفرق شدند (فاخرج امّ فروه أخت أبي بكر الی عمر فعلاها بالدرّة فضربها ضربات ...) (۱)

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: اولین کسی که عمر در دوران خلافتش با تازیانه زد «امّ فروه» دختر ابی‌قحافه بود؛ زیرا وقتی ابوبکر از دنیا رفت، زنان بر وی گریه و شیون می‌نمودند، عمر چندین بار آنها را نهی نمود و چون آنان به گریه خود ادامه دادند، امّ فروه را از میان‌شان بیرون کرد و با تازیانه بر وی زد، زنان دیگر با دیدن کتک خوردن امّ فروه متفرق شدند. (۲)

و این بود چند نمونه از مخالفت عملی خلیفه دوّم با گریه کرن مسلمانان در مرگ عزیزان و در فقدان اقوام و خویشان‌شان و طبعاً کسانی که فرصت بررسی بیشتری دارند می‌توانند نمونه‌های دیگری در این زمینه به دست آورند.

از این بررسی کوتاه، دو مطلب بدست می‌آید:

۱- این سختگیری خلیفه، در ارتباط با یک موضوع عاطفی همگانی و

۱- تاریخ طبری، حوادث پس از مرگ ابوبکر سال ۱۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۱.

ص: ۱۵۸

مورد ابتلای عموم و انعکاس قطعی آن در منابع و مآخذ معمول و رایج از حدیث و تاریخ که در طول قرن‌ها مورد استفاده مستقیم و غیر مستقیم اهل سنت قرار گرفته است، در میان این گروه از مسلمانان همان بینش و فرهنگ را بوجود خواهد آورد و همان اثر را از خود بجای خواهد گذاشت که امروز شاهد آن هستیم.

بنابر این اگر گروهی از مسلمانان، گریه کردن را عملی زشت و ناپسند و گریه کنندگان را مرتکب عمل غیر مشروع و ناروا و افرادی دور از واقعیات می‌پندارند، یک امر طبیعی است و از آثار و ثمرات همان حقیقت تاریخی است.

۲- از این حقیقت تاریخی و سختگیری خلیفه، علت ایجاد بیت الأ-حزان در کنار بقیع و انگیزه انتخاب این محل برای گریه کردن حضرت زهرا-ع- روشن می‌شود؛ زیرا بدیهی است کسی که خواهر ابوبکر را بجرم گریه کردن در مرگ خلیفه اول مورد ضرب قرار می‌دهد و کسی که در حضور رسول خدا با ضرب تازیانه از گریه بانوان جلوگیری می‌کند در غیاب آن حضرت اجازه نخواهد داد بانویی در فراقش گریه و بر وی نوحه سرایی کند که:

«یا ابتاه الی جبرئیل نعاہ یا ابتاه، جنۃ الفردوس مأواه.» (۱)

ماذا علی من شم تربۃ احمد ان لایشم مدی الزمان غوالیاً

صبت علی مصائب لوانها صبت علی الأيام صرن لیالیاً (۲)

ب- اهتمام رسول خدا-ص- بر حفظ یاد و نگهداری قبر فرزندش ابراهیم و عثمان بن مظعون

دومین مطلبی که از سیره و سنت رسول خدا در مراسم دفن ابراهیم و

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب آخر ماتکلم به النبی-ص-؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۳ باب البكاء علی المیت.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۴.

ص: ۱۵۹

عثمان بن مظعون به دست می‌آید و بعنوان یک وظیفه برای تمام مسلمانان ارائه و ترسیم شده است. اهتمام بر حفظ یاد و نگهداری آثار و قبور شخصیت‌های مذهبی و کسانی است که با رسول خدا-ص- پیوند و ارتباط دارند؛ زیرا بطوری که در مورد ابراهیم و ابن مظعون ملاحظه گردید، روش شخص پیامبر اکرم قولماً و عملماً و با گفتار و کردارش توجه به این جنبه و عنایت خاص به این خصوصیت بوده است:

بکار بردن جمله: «ادفنوا عثمان بن مظعون بالبقیع یکن لنا سلفاً» بهنگام مرگ وی و تکرار این جمله پس از مرگ ابراهیم و به فاصله هشت سال: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون» و نصب کردن قطعه سنگ به دست مبارک خویش بر قبر ابن مظعون و تأکید بر این مطلب که: «یکون علماً لیدفن الیه قرابتی» و همچنین «لاجعلنک للمتقین اماماً» نموداری از اهتمام آن بزرگوار بر حفظ یاد ابن مظعون بعنوان «سلف صالح» و نمونه‌ای از یاوران با وفای آن حضرت که باید برای همه انسانها در طول قرن‌ها بصورت الگوی زهد و تقوا و مبارزه و استقامت باقی بماند. همانگونه که قبر او باید به وسیله علامتی مشخص و اثری پایدار و بعنوان سمبلی گویا از این حقایق حفظ شود.

و باز انتقال پیکر ابراهیم از محله بنی مازن به داخل مدینه با آن تشریفات و به وسیله امیر مؤمنان-ع- با دستور رسول خدا-ص- و اجرای مراسم تغسیل و تکفین و تشییع و تدفین وی با نظارت مستقیم آن حضرت و نصب کردن سنگ و ریختن آب بر قبر او، همه حاکی از علاقه پیامبر-ص- بر حفظ و ابقای قبر ابراهیم و جلب توجه مسلمانان به سوی آن بوده است.

رسول خدا-ص- دستور داد جسد این طفل شانزده ماهه، به بقیع

ص: ۱۶۰

منتقل شود در صورتی که صحابه آن حضرت فکر می‌کردند پیکر او را در گورستان عمومی بنی مازن در خارج شهر و یا طبق فرهنگ آن روز و شرایط سنی ابراهیم، در گوشه باغی و یا در زیر درخت خرمایی به خاک بسپارند ولی رسول خدا- ص- فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون.»

آری او باید در بقیع و در گورستان رسمی شهر مدینه، که در آینده پیکر هزاران نفر از صحابه و یاران پیامبر و شخصیت‌های علمی و محدثان و قاریان و تاریخ سازان را در آغوش خواهد گرفت، دفن شود تا یاد او در خاطره‌ها زنده و اثر قبر او در مرئی و منظر مسلمانان باقی بماند.

و این است شریعت و قانون رسول خدا- ص- و سنت آن حضرت در مورد فرزند شانزده‌ماهه‌اش ابراهیم و در مورد یکی از یارانش به نام ابن مظعون.

پیروی مسلمانان از سنت رسول خدا- ص-

مسلمانان هم بر این اساس و به پیروی از این سنت، از قرنهای اول اسلام برای حفظ یاد و آثار بزرگان دین و شخصیت‌های مذهبی بر حفظ قبور آنان همت گماشتند و با این درک و بینش که رسول خدا همانگونه که در موضوع خسوف آفتاب در روز وفات ابراهیم، آنگاه که موجب تفکر بی‌اساس در میان بعضی از مسلمانان گردید، ایستاد و با ایراد خطبه‌ای از نفوذ بدآموزیهای فکری عقیدتی جلوگیری نمود ولیکن در جهت حفظ آثار و قبور عملاً مسلمانان را بر این امر هدایت و راهنمایی فرمود.

آری مسلمانان با الهام گرفتن از راه و رسم رسول خدا- ص- برای این



ص: ۱۶۱

که آثار و قبور متعلق به بزرگان دین و آیین و فرزندان رسول خدا- ص- و شهدای اسلام با مرور ایام و گذشت زمان از بین نرود و از حوادث مختلف مصون و محفوظ بماند، بر روی چنین قبور احداث ساختمان و آنها را برای آیندگان حفظ و مشخص نمودند. و بطوری که در تاریخ حرم ائمه بقیع اشاره گردید، علاوه بر این که همانند پیکر رسول خدا- ص- اجساد مطهر این امامان چهارگانه، از ابتدا در داخل ساختمان و در خانه متعلق به عقیل دفن شده‌اند این قبور و همچنین مشخصاً قبر حضرت حمزه از اواسط قرن دوم هجری دارای حرم و زیارتگاه عمومی بوده است که تاریخ صریح مبین این حقیقت و گویای این واقعیت می‌باشد.

مسلمانان در مورد سایر شخصیت‌های مذهبی نیز مانند قبور ائمه چهارگانه اهل سنت از همین فکر پیروی نمودند و این سنت در طول تاریخ مورد عمل قرار گرفت و در این درک و بینش و در این اعمال و برنامه‌ها کوچکترین مخالفتی دیده نشده بود تا این که در اواخر قرن هفتم هجری شخصی بنام «محمد بن تیمیه» (۱) که دارای عقاید انحرافی در مسائل اساسی و در اصول و فروع اسلام بود به وجود آمد او بطوری که در اصل توحید دارای انحراف فکری و معتقد به تجسم بود احترام بر قبور بزرگان دین و آیین و ساختن گنبد و بارگاه در روی این قبور و احداث مسجد در کنار آنها و مسافرت نمودن بقصد زیارت، حتی زیارت قبر رسول خدا- ص- را، نه تنها حرام و غیر مشروع بلکه کفر و الحاد پنداشته و هر مسلمان که این اعمال را انجام دهد کافر و خارج از اسلام و در صورت عدم توبه، واجب‌القتل دانست و از بین بردن این قبور و گنبد و بارگاهها و حتی ویران ساختن مساجدی را که در کنار آنها ایجاد شده است واجب معرفی نمود.

عقاید وی که از سوی علما و دانشمندان جهان اسلام بعنوان عقاید

۱- ابن تیمیه برای اثبات عقاید انحرافیش کتابهایی نیز تألیف نمود که علمای آن روز بر تألیفاتش پاسخ نوشتند و با خود وی به بحث و مناظره پرداختند و بر انحراف او فتوا صادر نمودند. علمای اسلامی از مصر، حجاز، عراق و شام بر ضد او قیام کردند. ابن تیمیه پس از چند بار زندانی شدن در سال ۷۲۸، در زندان دمشق از دنیا رفت.

ص: ۱۶۲

انحرافی و مغایر با اعتقادات صحیح اسلامی محکوم شده بود، با مرگش و مرگ شاگردش ابن قیم به بوته فراموشی سپرده شد و نام وی توأم با نفرت و انزجار و افکار او جزء افکار ضد اسلامی و مخالف با اصول مسلم و ثابت، مطرح می‌گردید ولی پس از گذشت شش قرن، عقاید وی مجدداً به وسیله شخصی بنام «محمد بن عبدالوهاب» در «نجد» مطرح شد گرچه او هم مانند خود «ابن تیمیه» از سوی علمای اسلام مورد طرد قرار گرفت و در ردّ عقایدش کتابهایی به وسیله علمای اسلامی و حتی کتابی به وسیله برادرش «سلیمان بن عبدالوهاب» (۱) تألیف و منتشر گردید ولی همسویی او با بعضی از رؤسای قبایل عرب و پشتیبانی بعضی از کشورهای غربی که از طرفداران این فکر بودند، موجب گردید این گروه در منطقه حجاز به قدرت برسند که یکی از اقدامات اولیه آنان، پس از تسلط، تخریب و انهدام آثار و گنبد و بارگاههایی بود که در طول قرن‌ها به وسیله مسلمانان به وجود آمده بود؛ آثاری که در مکه و مدینه به شخص رسول خدا-ص- و خاندان گرامیش متعلق بود، گنبد و بارگاههایی که در بقیع و معلی و در شهر طائف از آن فرزندان و عشیره و اقوام و صحابه و یاران رسول خدا-ص- بود همه و همه با خاک یکسان گردید، بطوری که اگر وحشت و ترس از قیام مسلمانان سراسر جهان نبود، گنبد و بارگاه و قبر مطهر حضرت رسول-ص- نیز از این جسارت مستثنی نمی‌شد. بهر حال اگر سنگ قبری که به وسیله رسول خدا-ص- بر قبر عثمان بن مظعون نصب شده بود برای مروان بن حکم قابل تحمل نبود و بر قبر عثمان بن عفان منتقل نمود. وجود آثار و ضریح قبور فرزندان و اقوام رسول خدا-ص- برای این پیروان خط مروان، آنچنان سخت و غیر قابل تحمل بود که نه تنها این آثار را به محل دلخواه خود منتقل نمودند و یا بعنوان ارزشمندترین آثار مذهبی تاریخی و قدیمی‌ترین آثار هنری اسلامی، در یکی از متاحف و موزه‌های دنیا نگهداری نکردند بلکه همه آنها را

---

۱- عنوان این کتاب «الصواعق الإلهیة فی الرد علی الوهابیه» و یکی از بهترین تألیفات در ردّ عقیده وهابیان است در تاریخ ۱۳۰۶ ه. برای اولین بار در ۶۴ صفحه چاپ و در سال ۱۳۹۶ ه. در استانبول بصورت افست تجدید چاپ شده است. در کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی در قم در ضمن مجموعه‌ای از چند جلد کتاب و رساله در رد وهابیان موجود است.

ص: ۱۶۳

به آتش کشیده و یا قطعه قطعه نمودند که اینک کوچکترین اثری از این آثار گران‌بها باقی نیست. اشکال و پاسخ آن:

در اینجا مطلبی است که ممکن است پیروان ابن تیمیه آن را مستمسک خویش قرار دهند و اندیشه و عمل خود را با آن توجیه نمایند:

اشکال: و آن این که: گرچه عملکرد رسول خدا-ص- در حفظ قبر ابن مظعون و ابراهیم از نظر حدیث و تاریخ مسلم و ثابت است و جای انکار نیست ولیکن عمل آن حضرت یک کار بسیط و ساده‌ای بیش نبوده است؛ زیرا پیامبر اسلام-ص- بر روی قبر خاکی و معمولی قطعه سنگی نصب نمود و یا با ریختن آب بر استحکام آن افزود ولی در این قبرها نه از گچ و آجری خبری بود و نه از گنبد و بارگاه و نه از شمع و چراغ، بنابراین، وضع موجود در حرما و زیارتگاهها کجا؟ و آن عمل رسول خدا و قبرهای موجود در زمان آن حضرت کجا؟

پاسخ: پس از ثابت شدن مشروعیت حفظ قبور و ابقای آثار شخصیت‌های مذهبی و بلکه استحباب آن به وسیله عمل رسول خدا-ص- و تحقق اصل موضوع از نظر حدیث و تاریخ، کیفیت و جزئیات آن قهراً تابع شرایط زمانها و مکانها خواهد بود و از اینجاست که در دوران سخت اقتصادی آن روز، نیل به این هدف بیش از آنچه پیامبر اکرم-ص- انجام داد متصور نیست؛ زیرا در شرایطی که بجای کفن کردن بر پیکر تک تک شهدای احد پیکر دو شهید را در یک قطعه کفن می‌پیچند. (۱) در جایی که برای پیکر شخصیتی مانند حضرت حمزه-ع- تنها از یک قطعه نمد کوچک استفاده می‌کنند و در اثر

۱- عن جابر بن عبدالله ان رسول الله-ص- «كان يجمع بين الرجلين من قتلى أحد في ثوب واحد». صحيح البخاری، کتاب المغازی، ح ۳۸۵۱

ص: ۱۶۴

کوتاه بودن آن پاهای مبارکش را با علفهای بیابانی می‌پوشانند. (۱)

هنگامی که میهمانی به رسول خدا- ص- وارد می‌شود، تمام همسران آن حضرت اظهار می‌دارند: در حجره آنان غذایی بجز آب وجود ندارد و آنگاه که این مهمان با دعوت بعضی از صحابه به خانه او وارد می‌شود منحصرأ با غذای مختصری که جهت اطفال تهیه شده است، پذیرایی و برای اختفای این سرّ، چراغ منزل خاموش می‌شود و همه اعضای خانواده با شکم گرسنه شب را سحر می‌کنند. و آیه شریفه: «و یؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصة» بهمین مناسبت نازل می‌گردد و ... (۲)

آری در این شرایط سخت اقتصادی که در دوران حیات رسول خدا بر مردم مدینه حاکم بود، پرداختن به جزئیات بیشتر، امکان پذیر نبود، همانگونه که در مورد مسجدالنبی ص- و قبر شریف آن حضرت که از اهمیت بالایی برخوردار بودند توجه به جزئیات امکان‌پذیر نبوده است.

نگاهی به چگونگی مسجد رسول خدا- ص- و قبر شریف آن حضرت:

برای روشن شدن این مطلب نگاهی گذرا داریم به چگونگی ساختمان مسجدالنبی- ص- و بساطت و سادگی آن در زمان آن حضرت تا دوران عثمان، همچنین نگاهی بر چگونگی قبر شریف رسول الله- ص- پس از رحلت آن بزرگوار:

خلاصه آنچه از تاریخ و حدیث (۳) در کیفیت ساختمان مسجد رسول خدا- ص- به دست می‌آید این است که ساختمان این مسجد در

۱- و کفن حمزة فی نمره إذا ترک علی رأسه بدت رجلاه و إذا غطی رجلاه بدارأسه فجعلت علی رأسه و جعل علی رجلیه شیء من الأذخر. اسدالغابه، ج ۲، ص ۴۹.

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، حدیث ۳۵۸۷.

۳- در این بخش علاوه بر منابعی که در موارد متعدد اشاره شده است، از البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۱۹-۲۱۵ و وفاءالوفا، ج ۱، ص ۳۴-۳۲۲ استفاده شده است.

ص: ۱۶۵

مرحله اول عبارت بود از یک دیوار کوتاه یک خشتی و بدون سقف که پس از جنگ خبیر و با افزایش مسلمانان، مسجد تجدید بنا گردید و توسعه یافت. در این مرحله دیوارهای آن نیز بجای یک خشت با دو خشت خام بالا رفت و کف آن را بجای فرش و حصیر، شنهای نرم پوشانده بود و طبق مضمون احادیث متعدد در بعضی از فصول سال، تابش مستقیم آفتاب سوزان مدینه نماز گزاران را شدیداً ناراحت می نمود. بطوری که رسول خدا- ص- با جمله «اذا اشتد الحرّ فابردوا عن الصلوة» (۱) اجازه داد اقامه نماز تا فروکش کردن گرما و برگشت سایه به تأخیر افتد.

ولی بازهم فشار گرما موجب گردید که صحابه آن حضرت درخواست کنند برای مسجد سقفی ایجاد شود و آن حضرت هم با این درخواست موافقت نمود و دستور ایجاد سقف بر روی مسجد را صادر فرمود. (۲) اینجا بود که چند ستون از درخت خرما در کف مسجد نصب و روی آن با برگ خرما و علفهای بیابانی پوشانده شد و چون بهنگام بارندگی، آب به داخل مسجد فرو می ریخت صحابه مجدداً عرضه داشتند: یا رسول الله: «لو امرت بالمسجد فطین»؛ «دستور بدهید روی سایه بان مسجد، گل اندود شود» رسول خدا فرمود: «لا، عریش کعریش موسی» (۳) نه، سایه بانی باشد مانند سایه بان موسی- ع-.

در روایتی آمده است: برای حفظ برگها و علفهای خشک سایه بان مسجد، در مقابل باد و طوفان در بعضی قسمتهای آن خاک رس ریخته شد، بطوری که بهنگام باران شدید، همان خاکها بصورت گل به داخل مسجد فرو می ریخت و شخص رسول خدا- ص- در میان آب گل آلود نماز می خواند اثر گل در پیشانی مبارکش دیده می شد.  
شن ریزی کف مسجد:

۱- این مطلب در صحیح بخاری، ج ۱، باب ۸ از مواقیت الصلوة در ضمن ۴ حدیث و همچنین در سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ آمده است.

۲- ثم اشتد علیهم الحرّ فقالوا یا رسول الله لو امرت بالمسجد فظلل قال نعم.

۳- وفاء الوفا، ج ۱، ص ۳۳۶.

ص: ۱۶۶

در سنن ابوداود با سند از ابی‌الولید چنین نقل شده است که از عبدالله بن عمر سؤال کردم علت این که کف مسجد با شن مفروش گردیده است، چیست؟ عبدالله پاسخ داد که یک شب در مدینه باران شدیدی آمد و کف مسجد را گل فرا گرفت. بعضی از نمازگزاران برای این که آلوده به گل نشوند مقداری شن به همراه خود آوردند و به زیر پای خود ریختند. رسول خدا-ص- پس از اتمام نماز با مشاهده این عمل فرمود: «ما احسن هذا؟»؛ «عجب کار خوبی بود!» (۱)

ولذا سایر صحابه نیز از این عمل پیروی و بدین طریق کف مسجد شن ریزی گردید.

بهر حال تا وفات رسول خدا-ص- مسجد با همان دیوار خشتی و سایه‌بانی از شاخ و برگ خرما و علفهای بیابانی بجای سقف باقی ماند و طبق مضمون روایات، در دوران ابوبکر و عمر نیز با این که در مسجد و سقف آن تغییر و تجدید به عمل آمد ولی همین وضع ادامه یافت تا این که در دوران خلافت عثمان که مسجد توسعه پیدا نمود در اساس بنا و در کیفیت سقف آن هم تغییر داده شد.

این موضوع در صحیح بخاری و سنن ابی‌داود از عبدالله بن عمر چنین نقل شده است که: مسجد پیامبر-ص- در دوران آن حضرت خشت خام و سقف آن از شاخ و برگ خرما بود. در دوران ابوبکر در اثر فرسودگی بعضی از قسمتهای آن، با همان وضع سابق تعمیر و مرمت گردید؛ همانگونه که عمر نیز در دوران خلافتش چنین کرد و در کیفیت آن تغییری نداد ولی عثمان که خواست مسجد را توسعه دهد دیوارهای آن را با سنگ و آجر و سقفش را با تخته‌های محکم بنا نمود. (۲)

۱- سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۰۸ باب فی حصی المسجد.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، کتاب المساجد، ح ۴۳۵ سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۰۶ باب فی بناء المسجد.

ص: ۱۶۷

روشنایی مسجدالنبی - ص:-

در سنن ابن ماجه از ابوسعید خدری نقل می‌کند که او می‌گفت: «اول من اسرج فی المساجد تمیم الداری»؛ (۱) «اولین کسی که روشنایی و چراغ را در مساجد معمول داشت تمیم داری بود.» از این روایت معلوم می‌شود که در زمان رسول خدا- ص- مسجد آن حضرت دارای چراغ و روشنایی نبود قرائن حدیثی و تاریخی دیگر نیز مؤید این معنا است، زیرا تا آنجا که ما بررسی نمودیم در این مورد هیچ مطلبی بجز آنچه در باره تمیم داری نقل گردید، بدست نیامد و بطوری که ملاحظه فرمودید شرایط زمانی و کیفیت ساختمان مسجد نیز همین را ایجاب می‌کند.

و اما کیفیت قبر رسول خدا- ص:-

در سنن ابوداود به طریق عمرو بن عثمان از قاسم (۲) نقل می‌کند که بر عایشه وارد شدم و گفتم یا اُمّه اجازه بده قبر رسول خدا و دو صحابه‌اش را از نزدیک ببینم. او قبر را به من نشان داد که نه چندان مرتفع بود و نه چسبیده به زمین و روی آنها با شنهای بیابانی قرمز رنگی پوشیده بود (فکشف لی عن ثلاثه قبور لامشرفه ولا لاطئه مبطوحه ببطحاء العرصه الحمراء). (۳)

این بود اجمالی از کیفیت ساختمان مسجد رسول الله- ص- تا دوران خلیفه سوم، و این بود کیفیت قبر شریف آن حضرت که تدریجاً و به تناسب هر دورانی متحول گشته و توسعه و استحکام یافته و زیباسازی مسجد و حرم شریف نبوی- ص- به وضع کنونی رسیده

۱- سنن ابن ماجه، کتاب المساجد، ح ۷۶۰؛ اصابه، ج ۱، ص ۱۸۴. تمیم بن اوس داری از مسیحیان فلسطین بود. در سال نهم هجرت وارد مدینه گردید و اسلام را پذیرفت. او از قضاصان است و در زمان عمر در مسجد به مردم قصه می‌گفت در زمان عثمان داستان سرایی او بیشتر گردید و پس از وی به شام منتقل و در سال چهل بدرود حیات گفت. الاصابه، ج ۱، ص ۱۸۲ استیعاب، ج ۱، ص ۱۸۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲- وی فرزند محمد بن ابوبکر و برادرزاده عایشه است.

۳- سنن ابی داود، ج ۲، کتاب الجنائز، ص ۱۹۲.

ص: ۱۶۸

است و امروز این مسجد از نظر وسعت و زیبایی و از نظر استحکام و ظرافت در میان تمام مساجد و معابد دنیا اولین مسجد می‌باشد. همانگونه که حرم شریف نبوی-ص- با آن عظمت و شکوه و با آن مأذنه‌های سر به فلک کشیده‌اش و با آن گنبد سبز و فیروزه‌ای رنگش چشمها را خیره و دلها را به سوی خود جلب نموده است.

خلاصه پاسخ این که: اگر سادگی قبور در زمان حضرت رسول-ص- دلیل بر نفی وضع موجود و متداول در حریمهای شخصیت‌های اسلامی باشد باید در مسجدالنبی-ص- و همه مساجد و معابد نیز از این روش و از این نوع تفکر پیروی نمود و تحول و تغییر این مسجد را که در طول چهارده قرن به وسیله بزرگان و شخصیت‌های اسلامی و با نظارت مستقیم علما و دانشمندان تکامل یافته است، تخطئه و بجای توسعه و زیباسازی این بنای باشکوه بر تخریب و انهدام آن اقدام و حالت اولیه‌اش را حفظ نمود.

آیا پیروان ابن تیمیه می‌توانند این فکر و اندیشه را بپذیرند و این راه و روش را تأیید نمایند؟!

پی‌نوشتها:



ص: ۱۶۹

**بر درگاه رحمت**

حسن محتشم

بند گانیم و به درگاه خدا آمده‌ایم چون فقیران به تمنای نوا آمده‌ایم  
ما که بر گرد یکی خانه طوافی داریم به گدایی به سرِ خوان خدا آمده‌ایم  
ما نه مشتاق به سنگیم و نه وابسته به گِل به وصال تو، به سر نی، که به پا آمده‌ایم  
آرزومندی و درویشی و بی‌سامانی جمع در ما و به امید غنا آمده‌ایم

ص: ۱۷۰

کوله‌بار گنه از کوه صفا سنگین‌تر خالی از خیر و پر از رزق و ریا آمده‌ایم  
از سرخاک غریبِ حَسَن «ع» و قبر نبی «ص» خون جگر، شکوه‌کنان، سوی خدا آمده‌ایم  
تا بگوئیم گلستان خزان است بقیع از احد، وز سر قبر شهدا آمده‌ایم  
«محتشم» دست تو و دامن زهرای بتول گرنه با حبّ علی، پس به کجا آمده‌ایم؟

ص: ۱۷۱

**کعبه، مغناطیس دلها**

جواد محدّثی

اگر مغناطیسی باشد که دلها را «جذب» کند،

اگر مرکزیتی باشد که جهتگیریها و حرکتها را «محور» باشد،

اگر نشانه‌ای باشد که برای وحدتها و آشناییها، رمز و «کلید» باشد،

... همین «کعبه» است.

میلیونها دل شوریده، هر پگاه و شامگاه، به این کانونِ عشق و عرفان متوجه است.

در زندگی و مرگ، هنگام خواب و بیداری، در نیایش و نماز، همه جا و

ص: ۱۷۲

همیشه، «قبله» مرکزیت این نگاه است.

اگر جانهای ما «گاه» باشد، کعبه «کهربا» ست!

اگر دلهای ما رمیده باشد، قبله، عامل «انس» است.

حرم ایمان است و صحنِ عبودیت و آستانه بندگی و سقفِ یقین و پنجره‌ای رو به بهشت و روزنه‌ای گشوده به سوی خدا و سکویی برای پرواز تا ابدیت.

اینهاست راز و رمز قداست و جاذبه «کعبه».

اینهاست، سرّ جاذبه «قبله».

مکه، کنعانِ اهل ایمان است و کعبه، یوسفِ این دیار!

حجاز، وطن معنوی و اعتقادی هر مسلمان است و مکه و حرا کعبه و صفا، «زادگاه» و «خاستگاه» باورهای مقدّس ماست.

کعبه، بوسه‌گاه هزاران مجنون است که در پی لیلای دیدار، رنجِ بادیه بر دوش کشیده و بار هجران را تحمّل کرده‌اند تا به این «مطاف» و «مسعی» برسند.

«کعبه»، راهی است که گامهای پوینده صفاجویان را به مقصد معرفت و به وطنِ عشق می‌رساند.

کعبه، عرش زمین است و فرش آسمان!

ص: ۱۷۳

کعبه، نگین حلقه چشم بصیرت و دیده دل است.  
کعبه، مهر صداقتِ آیین و سند اعتبار این مکتب است.  
و... «حجر الأسود»، بر رکن این کعبه، نشان بیعت خدا با انسان است.  
و بوسیدن و استلام و اشاره ما، تجدید بیعت با خدای فطرت آفرین و فطرتِ خدا باور!  
کعبه، دل و جان ماست.  
ایمان و باور ماست.  
کعبه، همه چیز ماست.  
رمز قیام و قوام ماست.  
تا هست، آیینمان پابرجاست.  
و... تا هستیم،  
زیارت کعبه، فرض الهی بر دوش ماست.

ص: ۱۷۴

**حج، در نگاه شاعران**

علی نیکزاد آملی

مقدمه

حج، از فروع دین اسلام است و فرموده خدای چنین است که: «چون مسلمانی به استطاعتی در خور- که چند و چونش مقرر است- رسید، به زیارت خانه خدا برود.»

به نظر می‌رسد که منظور اصلی از این سفر طولانی، سفری در خود، به سوی ایمان کامل تر بوده باشد. تحمل سختیهای راه، با شوق رسیدن به سرمنزله جانان و دیدار یار، با چشم دل، در غوغایی که چون سیلی خروشان تر از تو بستاند و به دریای پرخروش انسانهایی برساند که هر یک از گوشه‌های آمده‌اند و گل عظیم و پر شکوهی را ساخته‌اند، بیانگر وحدت و یگانگی مسلمانان است.

ص: ۱۷۵

در باره این حرکت بزرگ، سخن بسیار گفته و نوشته آمده است. در این مقال، سر آن داریم که با دید شاعران گذشته فارسی زبان به حج پردازیم و ببینیم در آثار برخی از این بزرگان، اجتماع الهی حج که محل ثبت و بازسازی لحظه‌های پرشکوه تاریخی، اجتماعی، عاطفی و شخصی است، براستی چگونه ظاهر شده است؟  
حج در کلام ناصر خسرو

به نظر می‌رسد نخستین شعر بلندی که درباره حج سروده شده، همان قصیده مشهور ناصر خسرو است. هر چند که در انتساب این قصیده به ناصر خسرو تردیدهایی مانع از قاطعیت مطلق می‌شود، اما به هر حال، تا اینجا و تا امروز، شاعر دیگری را بعنوان سراینده این قصیده معرفی نکرده‌اند، پس ما هم از آن ناصر خسروش می‌شماریم و به نام او از این قصیده ساده و صریح و پرمعنا، سخن می‌گوییم:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای کریم

آمده سوی مکه از عرفات زده لبیک عمره از تنعیم

یافته حج و، عمره کرده تمام بازگشته به سوی خانه، سلیم

شاعر به استقبال دوستی که در خیل حاجیان از راه رسیده است می‌شتابد و طی گفتگویی با او، از حج حقیقی تصویری دلپذیر بدست می‌دهد. تصویری پیراسته از آلودگیها، منیتها، خودپرستیها و دنیا دوستیها، طرحی که شاعر از یک حج درست و خدا پسندانه ارائه می‌دهد، آنچنان دقیق و در عین حال سخت گیرانه است که اگر آن را معیار و ضابطه قرار دهیم شاید بسیاری از زائران خانه خدا، در حج خود احساس تردید کنند.

ص: ۱۷۶

باز گو تا چگونه داشته‌ای

حرمت همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم

جمله بر خود حرام کرده بدی هر چه ما دون کردگار کریم؟

گفت: نی! گفتمش زدی لیبک از سر علم و از سر تعظیم؟

می‌شنیدی ندای حق و جواب باز دادی چنانکه داد، کلیم؟

گفت: نی! گفتمش چو در عرفات ایستادی و یافتی تقدیم؟

عارف حق شدی و منکر خویش به تو از معرفت رسید، نسیم؟

گفت: نی! گفتمش چو می‌رفتی در حرم همچو اهل کهف و رقیم

ایمن از شرّ نفس خود بودی وز غم حرقت و عذاب جحیم؟

و از این دست پرسش و پاسخ‌ها را تا آنجا که دوست از حج بازگشته شاعر اعتراف می‌کند که:

گفت: از این باب هر چه گفتی تو من ندانسته‌ام صحیح و سقیم

و شاعر با قاطعیت و صداقت می‌گوید:

گفتم: ای دوست پس نکردی حج نشدی در مقام محو، مقیم



ص: ۱۷۷

رفته و مکه دیده آمده باز محنت بادیه خریده به سیم  
 گر تو خواهی که حج کنی، پس از این همچین کن که کردمت تعلیم  
 «حج» در کلام سنایی غزنوی

سنایی غزنوی، شاعر بزرگی که مولانا، مقتدای خود می‌شماردش، نیز از حج سخن گفته است. قصیده پرشکوه و آهنگین او درباره حج و اشتیاق سفر حج از زیباترین سروده‌های او و از شاخص‌ترین قصاید فارسی است. گاه آن آمد که با مردان سوی میدان شویم یک ره از ایوان برون آییم و بر کیوان شویم راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم خانه پردازیم و سوی خانه یزدان شویم طبل جانبازی فرو کویم و در میدان دل بی زن و فرزند و بی خان و سرو سامان شویم سنایی آنگاه، حالتهای گوناگونی را که در طی سفر طولانی حج، پیش آمدنی است، پیشاپیش حس کرده و به سادگی و روانی باز می‌گوید:

گاه چون بی دولتان از خاک و خس بستر کنیم گاه چون ارباب دولت نقش شاذروان شویم  
 گاه از ذل غریبی، بار هر ناکس کشیم گاه در حال ضرورت یار هر نادان شویم  
 گاه بر فرزندان چون بیدلان، واله شویم گاه ز عشق خانمان، چون عاشقان پژمان شویم

ص: ۱۷۸

از فراق شهر بلخ اندر عراق، از چشم دل گاه در آتش بویم و گاه در توفان شویم  
 و سپس مراحل و منازل سفر را جابه جا و شهر به شهر، بر می‌شمارد که این از نظر شناخت مسیر سفر حج، در آن روزگار نیز دارای  
 ارزشی خاص تواند بود.

از زیباترین قسمت‌های شعر آنجاست که شاعر به تداعی‌های دور و نزدیک از اندیشه‌ای به اندیشه دیگر و از تصویری به تصویر دیگر  
 پل می‌زند، و در سفر ذهنی‌اش چون به کربلا می‌رسد، یاد واقعه خونین محرم و شهادت امام حسین -ع- غمگینش می‌کند و به یاد  
 یتیمان امام در بادیه اسارت و سرگردانی می‌افتد و از این یاد، به اندیشه کودکان خود و بستگان دیگرش، نقبی می‌زند و پیشاپیش،  
 اندوه به جان می‌خرد.

ببینید مرغ فکر شاعر تا کجا و تا کدام آفاق به پرواز درمی‌آید:

پای چون در بادیه خونین نهادیم از بلا همچو ریگ نرم، پیش باد، سرگردان شویم  
 ز آن یتیمان پدر گم کرده یاد آریم باز چون یتیمان روز عید از درد دل گریان شویم  
 وز پدر وز مادر و فرزند و زن یاد آوریم ز آرزوی آن جگر بندان جگر بریان شویم  
 در تماشایشان نیابیم ار گهی خوش دل بویم گرد بالینشان نبینیم ار دمی، نالان شویم  
 در غریبی درد اگر برجان ما غالب شود چون نباشند این عزیزان، سخت بی درمان شویم

ص: ۱۷۹

تا اینجا، شاعر از شوق سفر و شادی همسفری با مردان و اندوه حضر و رنج همراهی با ناکسان و نادانان، می‌سراید و این همه هر چه باشند، غم یا شادی، سفر یا حضر، تلخ یا شیرین از آن زندگی‌اند، اما مرگ چه، که دوشادوش و گام به گام زندگی باما و بر ماست؟

شاعر ناگهان به اندیشه مرگ نابهنگام می‌پردازد و از اینجا، شعر اوج دیگری می‌گیرد، اوجی که در آن، شاعر، ناامیدی‌ها و حسرت‌های کسی را تصویر می‌کند که ناگهان، وقتش در رسیده باشد.

فراموش نکنیم که در روزگار سنایی مرگ در سفر حج، واقعه‌ای سخت محتمل می‌نمود. راه طولانی، مشقت سفر و سختی‌های مسیر طولانی کعبه که از بیابانهای خشک و بادیه‌های هول آور می‌گذشت.

سبب می‌شد که با هر مسافر کعبه اندیشه مرگ همراهی کند، علی‌الخصوص که معمولاً استطاعت مالی در سالهای پیری ممکن می‌شد و پیری خود چاووش مرگ است.

باشد امید، هنوز از زندگی باشد، ولیک آه اگر در منزلی، ما صید گورستان شویم

حسرت آن روز چون بردل همی صورت کشیم ناچشیده هیچ شربت، هر زمان، حیران شویم

آه اگر یک روز در کنج رباطی، ناگهان بی جمال دوستان، با خاک ره یکسان شویم

قافله باز آید اندر شهر، بی دیدار ما ما به تیغ قهر حق، کشته غریستان شویم

آری، اندیشه مرگ ملازم همیشگی انسان است و شاعران این ملازمت را گاه مایه خشم و خروش‌ها و پرسش و اعتراض‌ها (خیام) و

گاه انگیزه تسلیم‌نمایی‌ها و رضایت‌های عاشقانه در برابر

ص: ۱۸۰

معشوق (مولانا) کرده‌اند و می‌بینیم که سنایی هم، حتی در لحظه‌های شوق سفر حج از تنش‌ها و اضطراب‌های آن سفر آخرین، مصون نمی‌ماند و ناگهان از حماسه زندگی به مرثیه مرگ می‌گراید:

دوستان گویند حج کردیم و می‌آییم باز ما به هر ساعت همی، طعمه دگر کرمان شویم  
اما ایمان شاعر به یاری می‌شتابد و از اضطراب مرگ رهایش می‌کند.

مگر نه که عارفان مرگ را آغاز زندگی حقیقی و نقطه نخستین حرکت به جانب معشوق می‌دانند، پس سنایی که سر حلقه عارفان است، چرا باید خود را با بیم مرگ آزار دهد؟

اما شاعر تند به خود می‌آید و دریغا گویی برخویشتن را در مرگی که هنوز نیامده، بسویی می‌افکند و پرچم تسلیم و رضای عاشقانه را برمی‌افرازد.

در بیت‌های پایانی از این شعر بلند، شاهد شور و حالی دیگر از شاعریم، شور و حالی که به وی وجد و سماع می‌دهد. ضرب خاص شعر و وزن خوش آهنگش در ابیات پایانی، شخصیت دیگری می‌گیرد. گویی شاعر با این وزن و آهنگ دست می‌افشاند و پای می‌کوبد و همچنین دست افشان و پای کوبان از سر رضا و خرسندی پای در راه می‌نهد و به دیدار دوست می‌رود و با همین حال باز می‌گردد.

«کعبه» در کلام افضل الدین خاقانی

در میان شاعران فارسی گوی، بی شک خاقانی از نظر سرودن کثرت

ص: ۱۸۱

شعر برای کعبه، یگانه است. این شاعر توانا، که فرهنگی غنی و ذهنی پر بار از افکار جوان و تصاویر بکر و تازه دارد، بیش از هر شاعر دیگری در تمجید و ستایش کعبه، شعر- و شعر والا- عرضه کرده است. در میان قصاید او، نزدیک به ده قصیده است که در رابطه با کعبه سروده شده است (بدون احتساب مطلع‌های تجدید شده) و بیشتر این قصاید نیز از سروده‌های مشهور و زبانزد خاقانی است، برای مثال قصیده با مطلع:

زد نفس سر به مهر، صبح ملمع نقاب خیمه روحانیان کرد معنیر طناب

وقصیده با مطلع:

شبروان در صبح صادق کعبه جان دیده‌اند صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده‌اند

و قصیده دیگری که با این مصرع آغاز می‌شود:

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش

که هر سه از امهات قصاید فارسی و از زیباترین سروده‌های افضل الدین خاقانی است. نجارزاده‌ای که شعرش از غنی‌ترین، زیباترین

و غزاترین شعرهای فارسی است و طبعاً قصاید «کعبه‌ای» اش نیز از آن زیبایی و غنا و غزایی، بهره کامل برده‌اند.

برخورد او با کعبه، برخورداردی شیفته‌وار است. شاعر گویی عاشقی است که دیدار معشوق، از خود بی خودش کرده است.

دریای سینه موج زند ز آب آتشین تا پیش کعبه، لؤلؤ لالا بر آورم

ص: ۱۸۲

این شیفتگی تابدان حدّ و اندازه است که شاعر مشکل پسند در وصف طبیعت حجاز راه مبالغه می‌پیماید و آن بادیه سوزان لم یزرع را، بهشتی بهارین می‌بیند:

گوگرد سرخ و مشک سیه خاک و باد اوست باد بهشت زاده زخاک مطهرش

یک از قصاید نفیس خاقانی در مدح کعبه، قصیده‌ای است به مطلع:

زد نفس سر بمهر صبح ملّم نقاب خیمه روحانیان گشت معنبر طناب

و در این قصیده آهنگین و دلنواز، شیفتگی و اخلاص خود را به کعبه معظمه با تعابیری ناب و مبتکر بیان داشته و از جمله گفته است:

حقّ تو خاقانیا کعبه تواند شناخت ز آخور سنگین طلب توشه یوم الحساب

مرد بُود کعبه جو طفل بُود کعبّ باز چون تو شدی مرد دین روی ز کعبه متاب

خانه خدایش خدا است لاجرمش نام است شاه مربع نشین تازی رومی خطاب

خاطر خاقانی است مدحگر مصطفی زان زحش بی حساب هست عطا در حساب

در وصف کعبه و ذکر مناسک و اعمال و مواقف حج، از رشحات طبع خاقانی است این قصیده که با مطلع دیگر:

سرحدّ بادیه است روان پاش بر سرش تریاق روح کن ز سموم معطرش

قصیده دیگری به مطلع:

مقصد اینجاست ندای طلب اینجا شنوند بختیانرا زجرس صبحدم آوا شنوند

به توصیف کعبه و یاد روضه منوره پیامبر اکرم - ص - اختصاص یافته و نشان می‌دهد که شاعر گرانمایه چگونه همراه عرشیان بانگ

«وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعِ الْيَه سَبِيْلًا» (۱) را لَبّیک گفته و خود را در سلک کسانی قرار داده است که آرزو دارند

مصدق آیه «ان يقولوا سمعنا واطعنا واولئك هم المفلحون» (۲) گردند. این اندیشه را در ابیات زیر می‌بینیم:

عرشیان بانگ «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ» ز نند پاسخ از خلق «سَمِعْنَا وَاطَعْنَا شنوند

چون جرس دار نجیبان ره یثرب سپرند ساربان را همه الحان جرس آسا شنوند

به سلام آمدگان حرم مصطفوی «اذْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ» از حرم آوا شنوند

«النَّبِيّ النَّبِيّ» آرند خلاق به زبان امتی امتی از روضه غرّا شنوند

این شیفتگی و دلباختگی روحانی بر حرم کعبه که شعر خاقانی را است، موجب شده واژه مبارک «کعبه» را حتّی آنجا که مستقیماً

مدح کعبه مراد او نیست به مناسبت‌های گوناگون زینت بخش چکامه خویش سازد چنانکه قصیده‌ای مردف به کعبه سروده و شعر

خود را با این ردیف مقرون به برکت و شرف گردانیده است، اینک ابیاتی از آن قصیده:

ای در حرمت نشان کعبه درگاه ترا مکان کعبه

حق کرد خلیل را اشارت تا کرد بنا بسان کعبه

جای قسم و مقام سجده است از بهر خواصّ جان کعبه

۱- آل عمران: ۹۷.

۲- نور: ۵۱.







ص: ۱۸۴

خاقانی دوبار سفر حج کرد و در بازگشت از دومین سفرش بود که با دیدار مدائن و خرابه‌های آن متأثر شد و قصیده معروف و با شکوه ایوان مدائن را سرود و در یکی از سفرهای دوگانه‌اش قصیده «حرز الحجاز» را در کعبه نوشت و بر سر مزار مطهر نبی اکرم برخواند.

گفتنی است که در بیشتر این قصاید، خاقانی مدح پیامبر اکرم - ص - را با ستایش کعبه توأم کرده است، همچون تخلص بسیار هنرامندانه قصیده‌ای که در آن از ستایش کعبه به مدح پیامبر - ص - می‌پردازد:

بر آستان کعبه مصفا کنم ضمیر زو نعمت مصطفای مزکی بر آورم

دیباچه سراچه کل، خواجه رسل کز خدمتش مراد مهنا بر آورم

حق شناسان و قدردانان نیز، این همه هنرمندی و خلوص را بی پاسخ نگذاشتند. مشهور است که یکی از قصاید خاقانی را که در کعبه و در وصف مناسک حج سروده بود به آب زر نبشتند، قصیده‌ای که «با کوره الأسفار و مذکوره الأسفار» نام دارد. از شیفتگی خاقانی به کعبه و نگهبانی حرمت خانه خدا از جانب او، همین بس که با همه ارادتی که به حضرت مسیح - به سبب مسیحی بودن مادرش - دارد، او را از آسمان فرو می‌کشد و به پاسبانی بام و در کعبه می‌گمارد:

نشگفت اگر مسیح در آید ز آسمان حلقه زنان معمور چاکرش

بل حارسی است بام و در کعبه را مسیح ز آنست فرق طارم پیروزه منظرش

«کعبه» در کلام نظامی

پس از خاقانی، دفتر شاعر معاصرش نظامی را می‌گشاییم. شاعری

ص: ۱۸۵

زبان آور، به غایت فصیح و استاد در ارائه ترکیبات و تعبیرات بکر و دست نخورده. از نظامی شعری مستقیماً در ستایش کعبه ظاهراً نیامده است امّا، در داستان لیلی و مجنون، از کعبه سخن در میان است. آنجا که پدر و خویشان مجنون، آخرین راه چاره عاشق پاکباخته را در آن می‌بینند که به خانه کعبه‌اش برند و درمانش را هم در آن جایگاه مقدس، از خدای مجنون طلب کنند. نظامی در همین چند بیت، بخوبی کیفیت اعتقادش را به کعبه روشن می‌کند و از میزان ارج و عزت این محراب زمین و آسمان نمونه‌ای هر چند اندک بدست می‌دهد:

چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی، آسمانگیر  
هر روز خفیده نام‌تر، گشت در شیفتگی تمام‌تر گشت  
برداشته دل ز کار او سخت درمانده پدر، به کار او سخت  
می‌کرد نیایش از سر سوز تا ز آن شب تیره بردمد روز  
خویشان همه در نیاز با او هر یک شده چاره ساز با او  
بیچارگی و را چو دیدند در چاره‌گری زبان کشیدند  
گفتند به اتفاق یکسر کز کعبه گشاده گردد این در  
حاجت‌گه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست  
«حج» در کلام عطار

عطار نیز برخوردی از این گونه با حج دارد، غیر مستقیم و ضمنی. در منظومه شیخ صنعان آنجا که مریدان، در کار پیر و مراد خود در می‌مانند، درماندگی‌شان بی‌شبهت به درماندگی پدر و اطرافیان مجنون در کار شیفتگی او نیست. آنها نیز قصد سفر حجاز می‌کنند و

ص: ۱۸۶

برای آن که شیخ را از عالم شیدایی و دیوانه سری بیرون کشند، به گمان خود، وسوسه زیارت خانه خدا را در جانش می‌ریزند تا هم به گمان خود، از چنگ عشق دختر ترسا، رهایش کنند.

همنشینانش چنان در ماندند کز فروماندن به جان در ماندند  
چون بدیدند آن گرفتاری او باز گردیدند از یاری او  
جمله از شومی او بگریختند در غم او خاک بر سر ریختند  
بود یاری در میان جمع چست پیش شیخ آمد که ای درکار، سست!  
می‌رویم امروز، سوی کعبه باز چیست فرمان؟ باز باید گفت راز  
یا همه همچون تو، ترسایی کنیم خویش را محراب رسوایی کنیم  
این چنین نهایت نپسندیم ما همچو تو، ز نار بر بندیم ما  
یا چو نتوانیم دیدت همچین زود بگریزیم بی تو زین زمین  
معتکف در کعبه بنشینیم ما دامن از هستیت در چینیم ما

شیخ را اما دل نه چنان از دست رفته است که وسوسه یاران به جای نخستین بازش گرداند. در اینجا، کعبه و دیر تمثیلی از دو قطب مخالف ایمان و کفراند و عطار بی آن که توضیحی دهد با نشان دادن همین تقابل و رویارویی، عظمت کعبه را به رخ می‌کشد. آخرین تیر ترکش یاران شیخ برای رهاندن او کعبه است و شیخ را این تیر نیز از پای نمی‌اندازد:

شیخ گفتا من پر درد بود هر کجا خواهید باید رفت زود  
تا مرا جان است، دیرم جای بس دختر ترسام، جای افزای بس  
یاران، به کعبه می‌روند و شیخ را با شیدایی‌اش جا می‌نهند. در کعبه از دوستان شیخ، یکی ماجرا را می‌شنود و با مریدان پر خاش می‌کند که آنچه کرده‌اید رسم وفاداری نبوده است؛ زیرا که اگر شیخ‌تان ز نار بسته

ص: ۱۸۷

بود هم شمایان نیز می‌باید زنار بر میان می‌بستید و با او بر دیر می‌رفتید. این کعبه که آمده‌اید نه سفر به جانب حق که دوری از خویشستان بوده است. باز گردید و به پیر خود پیوندید که کعبه شما، هم در آنجاست.

«حج» و «کعبه» در کلام مولانا

پس از سنایی و عطار، نوبت آن است که انعکاس حج و کعبه را در شعر مولانا باز نگریم که او خود گفت:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم

در دفتر دوّم «مثنوی»، مولانا داستان حج با یزید را، با همان زبان شیرین و با همان بیان پر راز و رمز نقل کرده است. داستان، خود پیچیدگی خاصی ندارد و بیان مولانا نیز بی‌تعقید است. پس مطلب توضیح خاصی ندارد. مگر پیغامی که پیر بلخ می‌گذارد که

«حج» تنها طواف سنگ و گل نیست که طواف دل نیز هست:

سوی مکه شیخ امت با یزید از برای حج و عمره می‌دوید

او به هر شهری که رفتی از نخست مر عزیزان را بکردی باز جست

گر دمی گشتی که اندر شهر کیست گو بر ارکان بصیرت متکی است

تا آنجا که می‌گوید:

قصد کعبه کن چو وقت حج بود چونکه رفتی مکه هم دیده شود

قصد در معراج دید دوست بود در تبع عرش و ملائک هم نبود

همین حالت را مولانا در رویارویی با مسأله حج در دیوان شمس نیز

ص: ۱۸۸

دارد. آنجا هم حج روحانی را توصیه می‌کند، و در حج جسمانی تنها دلخواه را نمی‌یابد. هر ذره‌ای از جهان، نشانه‌ای از اوست و دل هر انسان کاملی قرارگاه اوست. پیری که با یزید می‌بیند، شمس‌الحق دیگری است در دیاری دیگر، که به اعتقاد مولانا، می‌توان دلش را خانه خدا دانست و بر گردش طواف کرد و باور داشت که این حج در پیشگاه باری، پذیرفته‌تر خواهد آمد؛ چرا که هم به اعتقاد مولانا، خداوند از هنگامی که کعبه آب و گل بنا شد در آن گام نهاد، حال آن که مدام در دل‌های عارفان و گزیدگان و اولیای خود خانه دارد، پس نه عجب اگر این حج پسندیده‌تر و پذیرفته‌تر آید. در دیوان شمس نیز حال و احوال‌ها از این دست فراوان است.

«حج» و «کعبه» در کلام سعدی

در دفتر سعدی نیز با این شخصیت کعبه روبرویم. اما جز این، در بوستان یکی دو حکایت کوتاه نیز می‌خوانیم که با کعبه و حج در رابطه‌اند و در دفتر دوم، داستان پیری آمده است که در سفر حج، مغرور عبادت‌های خود می‌شود اما پیش از آن که ابلیس درون به چاهش فرو کشد، رحمت حق به فریادش می‌رسد و نجاتش می‌دهد:

شنیدم که پیری به راه حجاز به هر خطوه کردی دو رکعت نماز  
چنان گرم‌رو، در طریق خدای که خار مگیلان نکندی ز پای  
به آخر ز وسواس خاطر پریش پسند آمدش در نظر کار خویش  
به تلبیس ابلیس در چاه رفت که نتوان از این خوبتر راه رفت  
گرش زحمت حق نه دریافتی غرورش سر از چاه بر تافتی  
یکی هاتف از غییش آواز داد که ای نیکبخت مبارک نهاد!  
مپندار اگر طاعتی کرده‌ای که نزلی بدین حضرت آورده‌ای

ص: ۱۸۹

به احسانی آسوده کردن دلی به از الف رکعت به هر منزلی

و داستان دیگر در دفتر ششم است که البته ارتباط مستقیم با حج و کعبه ندارد اما به هر حال، سخن از حاجبی است که شانه عاجی به شاعر می‌دهد و سپس گویا در غیاب به ناسزا، سگش می‌خواند. سخن از صاحبان دولت است و غرور و مکت که از حقیقت دورشان می‌کند، منتهی، شاعر صاحب دولت را این بار از میان حاجیان برگزیده است

«حج» و «کعبه» در کلام حافظ

حافظ هم به کرات از حج و کعبه سخن می‌گوید:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سر زنشها گر کند خار مگیلان غم مخور

\*\*\*

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد که جان زنده دلان سوخت در بیابانش

\*\*\*

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

\*\*\*

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد

«کعبه» در کلام جامی

جامی غزلی دارد که به تمامی در حال و هوای کعبه و عشق است.

عاشقی، به زیارت کعبه می‌رود اما، یاد معشوق یک دم رهاش نمی‌کند و هم از این روی در همه جا و همه چیز جلوه‌ای از معشوق می‌بیند.

جای جای کعبه به تداعی‌های مستقیم و غیر مستقیم یاد آور نکته‌ای

ص: ۱۹۰

در باره معشوق و یا پاره‌ای از وجود اوست. حلقه در کعبه، یادآور حلقه گیسوی او و شعار سیاه کعبه یادآور سیاهی موی اوست. این غزل در یکپارچگی و تشکّل، جزو کامل‌ترین و زیباترین غزل‌های فارسی است:

به کعبه رفتم و ز آنجا، هوای کوی تو کردم جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم  
 شعار کعبه چو دیدم سیاه، دست تمنا دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم  
 چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم  
 نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت من از میان همه روی دل به سوی تو کردم  
 مرا به هیچ مقامی نبود، غیر تو نامی طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم  
 به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان من از دعا لب خود بسته، گفتگوی تو کردم  
 فتاده اهل منا در پی منا و مقاصد چو جامی از همه فارغ، من آرزوی تو کردم  
 پی نوشتها:

ص: ۱۹۱

**نارسیبها و مشکلات حج**

محمد حسین رضایی

در پایان مراسم حج سال ۷۳ برای نخستین بار در خود عربستان توانستیم نامه‌ای بشرح زیر متضمن کلیه مشکلات اجرایی حج سال جاری بعنوان وزیر حج عربستان تنظیم و ترجمه نمایم تا بتوان در طول سال به استناد آن جریانات اجرایی را پی‌گیری کرد. برادر مکرم جناب آقای دکتر محمود بن محمد سفر وزیر محترم حج پادشاهی عربستان سعودی

سلام علیکم

موسم حج بحمدالله گذشت و بر میهمان فرض است که از صاحب خانه تشکر و قدردانی نماید. همچنین لازم است با خادمان بیت الله الحرام سخن بگویید و موانع را برای آنها بازگو کند و خودش را در مشکلات شریک بداند. شعائر حج در موسمی کوتاه و فشرده برگزار



ص: ۱۹۲

می‌شود و حجاج با ترکیب و تنوع فرهنگی و نژادی و با ایده‌ها و مناسک گوناگون، در زمان و محل مشخص، با یکدیگر مواجه می‌گردند. تشریک مساعی و سازگاری و حس تعامل در این عرصه عظیم، نقش حساس و ارزنده دارد. تمایل جدی جناب عالی به شناخت و حل معضلات حجاج، باعث می‌شود که تنگناها و موانع کار را با شما در میان بگذاریم و انتظار مساعدت و دستورات مساعد و مؤکد جناب عالی در حد امکانات را داشته باشیم. از این رو ذیلاً به پاره‌ای مشکلات، که کماکان بقوت خود باقی است، فهرست وار اشاره می‌کنیم:

الف- قبل از عزیمت

۱- سفارت عربستان در تهران که نسبت به مفاد صورتجلسات فی ما بین آگاهی دارد، باید توجیه شود که بهر تقدیر، هر سال تعدادی بعنوان هیأت اجاره منازل، در موقع معین بایستی به عربستان اعزام شوند. از این رو روادید گروه مذکور، بایستی بنحوی صادر شود که در نیمه رجب بتوانند عملاً فعالیت خود را آغاز نمایند، لیکن متأسفانه هر سال صدور ویزای این عده آنقدر به تأخیر می‌افتد که تهیه مسکن مطلوب را با دشواری‌های معتنا بهی روبرو می‌سازد که جناب عالی به شرایط آن وقوف دارید. امسال نیز علی‌رغم تأکید جناب عالی این وضع تکرار شد و تا آخرین روزها، با همه پی‌گیری‌های مستمر که از ناحیه نمایندگی ما صورت گرفت، نتیجه‌ای حاصل نگردید و علی‌رغم میل باطنی مان ناچار شدیم از ویزای عمره جهت این کار استفاده کنیم و همین تعویق موجب شد که رشته امور بهم ریزد و در نتیجه تنها توجیهی که برای

ص: ۱۹۳

جامعه ایرانی داشتیم این بود که دولت عربستان در صدور ویزای هیأت مسکن تعلل نموده است. لذا باید ترتیبی اتخاذ گردد که نیازی به مکاتبات متوالی و پی در پی و از دست دادن زمان بخاطر طولانی شدن مکاتبات و انتظار وصول دستورات بعدی نباشد و خود بخود ارائه توافقات امضا شده بین طرفین، برای صدور ویزای گروه مسکن کفایت نماید.

۲- همانطور که دولت شما با انگیزه خدمت بیشتر به حجاج بیت الله الحرام تمهیداتی در زمینه ارائه تسهیلات مناسب اندیشیده و به راه کار و نتایج مثبتی؛ نظیر تشکیل شرکت‌های حمل و نقل و مطوفین و ادلاء و مکتب و کلای موحد دست یافته است، ما نیز به منظور تمرکز امور حج، مدارک متقاضیان را فقط از طریق سازمان حج و زیارت برای ویزا ارسال می‌نماییم و سفارت با یکایک افراد در ارتباط نیست بلکه مجموعه مدارک مربوط به هر کاروان، توسط رابط سازمان به سفارت فرستاده می‌شود و بدین وسیله بار خدمات اداری کادر سفارت واقعاً کاهش می‌یابد. دهها سال است در ادامه این رویه به لحاظ دقت عمل و کنترل و نظارت دقیق‌تر و بهتر پروانه سفر زیارتی یکبار مصرف خاصی برای حج تنظیم شده و گذرنامه‌های بین‌المللی افراد در موسم حج از اول شوال تا دهم ذیحجه فاقد اعتبار اعلام شده است. اما در چند سال اخیر علیرغم آگاهی سفارت از قوانین گذرنامه دولت جمهوری اسلامی مبادرت به صدور ویزا برای برخی از صاحبان گذرنامه‌های بین‌المللی می‌نماید و مشکلات اجرایی سنگینی به بار می‌آورد که امید است مسؤولان آنان را از این رویه بر حذر دارند.

ب- فرودگاه جده

ص: ۱۹۴

فرودگاه جده بعنوان نقطه آغاز و پایان یک سفر الهی، برای جمعی از مردم که عمدتاً در طول سفر تنها یکبار به فیض این سفر مقدس و فریضه الهی نایل می‌شوند، بسیار واجد اهمیت می‌باشد؛ چرا که هر نوع برخوردی بهنگام ورود یا خروج زائر، خواه ناخواه، مشخصاً در روحیه و تفکر و برداشت وی از این مسافرت تأثیر بسزائی دارد که این نحوه تأثیر برای همیشه در ذهن زائر باقی می‌ماند و آن را به هموطنان خود نیز منتقل می‌نماید. در اینجا ضمن تشکر از مساعدتها و معاضدتهای انسانی جناب العقید «سلیمان وصل الحربی» مدیر جوازات فرودگاه بین المللی جده و همکارانشان و همچنین تسهیلاتی که در سال جاری در ارتباط با صدور تصاریح اتومبیلها بعمل آمد، لازم است پاره‌ای موارد پیش آمده را به اطلاع برسانیم:

۱- بدیهی است که پرچم هر کشور، نشان هویت ملی آن کشور شمرده می‌شود. مدیران کاروان ایرانی نیز از سالیان بسیار دور، با نوشتن شماره کاروان و مشخصات مدیر و استان اعزام و نصب آن بالای درب منازل یا در طول مسیر منتهی به منزل، زائران خود را راهنمایی می‌کرده‌اند و با این کار نوعی آدرس کاروانها در شوارع و مناطق پرجمعیت نصب می‌شده است. لیکن در حج سال جاری با جلوگیری از ورود این نشانه‌ها مواجه بودیم که با توجه به ضیق وقت و محدودیتهای دیگر در عربستان قادر به جایگزینی آن در مدت کوتاه نشدیم و لذا منجر به سر درگمی و سرگردانی و طبعاً ازدیاد تعداد گمشدگان، بخصوص در مکه و مشاعر مقدسه گردید. مضاف بر این که برخی مأموران، علاوه بر ضبط پرچم‌های ملی، آگاهانه یا ناآگاهانه مبادرت به توهین نسبت به آن نموده و برخورد غیر معقول داشتند که

ص: ۱۹۵

بحمدالله با تذکر و دستورات جناب عالی از ادامه این برخوردهای زننده خودداری شد. امیدواریم در آینده توجیحات لازم در این زمینه صورت گیرد.

۲- مطلع هستید که مجامع جهانی بر اثر تبلیغات سوء کشور ما را بعلت برخورد خشن و قاطع با حاملان و توزیع کنندگان مواد مخدر محکوم می‌کنند ولی با اینهمه، مسئولان ما بر موضع خود در این مورد پافشاری می‌نمایند. در باب زائران بیت‌الله‌الحرام نیز دقت نظر در خصوص جلوگیری از حمل مواد مخدر تحت هر عنوان، چه مصرف دارویی و چه توزیع و غیره بعمل می‌آید و در مبدأ ایران با حاملان آن شدیداً برخورد می‌شود و از سفر منع می‌شوند، لیکن بخشی از آنها موفق به خروج از کشور می‌گردند و در فرودگاه جده از ایشان مواد مخدر کشف می‌گردد که به نظر ما باید متحمل قوانین و جرایم عربستان بشوند. لذا صراحتاً اعلام می‌داریم که ما نیز طالب همکاری و مساعدت با مقامات شما در زمینه برخورد جدی با اینگونه اشخاص هستیم و مسامحه و ملایمت در این مورد را نمی‌پذیریم.

۳- در باب کتابهای ادعیه، همانطور که در صورتجلسه مذاکرات حج سال جاری قید شده، نمونه کتب ادعیه و مناسک همراه زائر از طریق وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران جهت بررسی و اعلام نظر در اختیار مقامات عربستان قرار داده شد. همانطور که قبلاً نیز گفته‌ام در تمام مساجد و منازل کشور ما، کتب ادعیه نوعاً به زبان عربی که زبان قرآن است همراه با ترجمه فارسی آن برای فهم بهتر (و نه خواندن ترجمه بجای اصل) تنظیم و منتشر می‌شود و زائری که می‌خواهد به حج مشرف شود کتاب دعا یا مناسک را از منزل خود

ص: ۱۹۶

بهمراه می‌آورد. نکته مهم، که از قضا برای شما حساسیت ایجاد نموده، این است که کشورهای دیگر هم دعا را به زبان عربی ولی به خط خاص خودشان می‌نگارند و در عین حال به خط خود هم ترجمه می‌کنند که در نگاه اول به نظر می‌رسد متن و ترجمه آن به یک زبان است در حالی که فی الواقع اصل دعا را به زبان عربی می‌خوانند و ترجمه آن به زبان بومی می‌باشد، لذا براساس چنین شبهه‌ای از ما خواسته‌اید که دعای خود را به زبان فارسی بنویسم و قرائت کنیم، در صورتی که هیچگاه یک ایرانی دعای سعی یا طواف یا تلبیه را به زبان فارسی نمی‌خواند. لذا قابل قبول نیست که با حمل کتب ادعیه و مناسک که قبلاً نسخه‌ای از آن ارسال گردیده است بدین نحو برخورد شود. انتظار داریم با حسن نظر به این مقوله بنگرند و این مشکل با دستور مبتنی بر دید عمیق جناب عالی حل شود.

۴- معطلی زائرین در حین ورود برای انجام تشریفات گمرکی و گذرنامه‌ای در فرودگاه جده بسیار طولانی است و با توجه به خستگی مفرط ناشی از مسافرت هوایی و حضور قبل از موقع در فرودگاه‌های ایران و بیخوابی در اثر اشتیاق نزدیک شدن به لحظه سفر و رفت و آمدهای سنتی خانوادگی، قبل از سفر و احیاناً مسافرت از محل سکونت خود تا ایستگاه پروازی مربوطه و بطور کلی چیدن مقدمات سفر برای زائر، فوق‌العاده کسالت‌آور و خسته کننده است. مضاف بر این که بعد از طی تشریفات فرودگاهی جده، بایستی به طرف مدینه منوره یا مکه معظمه حرکت کنند و بعد از آن نیز تا اسکان کامل زائران در منازل، مدتی وقت صرف می‌شود. لذا ضمن قبول تشریفات ضروری اداری که لازمه ایجاد نظم در امور زائران می‌باشد، تقاضا داریم حتی الامکان از اطاله مراحل موجود کاسته و در راه اندازی امور

ص: ۱۹۷

با سرعت بیشتر عمل شود. بهر حال خواستار به حداقل رساندن مدت انتظار در سالنهای گمرک هستیم.

۵- در سال قبل که دو سالن برای ورود و عبور زائران ایرانی اختصاص داده شد تجربه موفق بود؛ چرا که شناخت تدریجی مسؤولان ما و مسؤولان سالنهای از روحیات و اخلاق یکدیگر باعث می‌شد که مشکلات و تنگناهای کار را بهتر درک کنند و کارها در چارچوب قوانین سرعت و سهولت معقول و مناسب پیدا کنند، بدون این که هیچ یک از طرفین بخواهند قانون شکنی و یا درخواست نامعقول نمایند و اینها بر محیط صمیمیت و تشریک مساعی جهت حل مشاکی می‌افزود. اما در سال جاری که سالنهای مشخصی در نظر گرفته نشده و از سالنهای متعدد وارد می‌شوند، مشکلات سنگین‌تر شده است.

۶- در زمینه حمل و نقل بین شهری زائران مسائلی به قرار زیر وجود دارد:

اولاً- اگر بپذیریم تشکیل سندیکای حمل و نقل تحت عنوان "نقابه" بخاطر حفظ منافع حجاج و جلوگیری از سوء استفاده شرکتهای حمل و نقل در موسم حج، با توجه به ازدیاد مشتری صورت گرفته است و از این راه بدنبال تثبیت قیمت و حفظ کیفیت خدمات رسانی مناسب هستید، بطوری که همه کشورها را انحصاراً موظف به انعقاد قرار داد با نقابه نموده‌اید، طبیعی است از آن طرف هم باید ترتیبی داده شود که وضعیت انحصاری در نقابه و حمایت حکومتی از آن و احساس پشتگرمی، خدای ناخواسته به اجحاف زائران منجر نشود. لذا برای منتفی نمودن این مسأله، نظارت و کنترل دقیق بسیار ضرورت دارد اما

ص: ۱۹۸

همانطور که در نامه سال گذشته نیز اشاره شد نظر سنجی از زائر و خدمه و مدیران و سایر اعضای خدمتگزار نشان می‌دهد که چگونگی تسهیلات و امکانات حمل و نقل در سطح قابل قبولی نیست و در سطح نازلی قرار دارد. نقابه با توجه به این که مبلغ کرایه را از قبل دریافت نموده است از انجام تعهدات خود سر باز می‌زند. فرضاً برای تأمین ماشینهای مکشوف که تنها مورد استفاده زائران ما می‌باشد سقف ماشین‌های خارج از رده را برمی‌دارند که فرسودگی ماشینها تا حال بارها منجر به ایجاد حوادث ناگوار و ضایع شدن اعمال و ایجاد اشکال در اعمال شرعی زائران گردیده است. تصدیق می‌فرمایید وقتی زائر در بدو ورود با چنین صعوبت‌هایی مواجه می‌شود تصویر منفی آن، تا آخر سفر بلکه برای همیشه از ذهن وی زایل نمی‌گردد.

ثانیاً- استفاده از رانندگان ناآشنا به مسیر و ناآشنا حتی به زبان عربی علی‌الخصوص در مدینه بعد که بایستی زائران از میقات جحفه محرم شوند و اعمال حج خود را فوراً شروع نمایند، باعث می‌شود که گاهی بموقع به مکه مکرمه نرسیده و از نظر شرعی دچار مشکلات عدیده شوند.

ثالثاً- کاهش تعداد پارکینگ‌های مربوط به زائرین ایرانی، به استناد کاهش تعداد حجاج، امری است ناپخته و بررسی نشده؛ چرا که با کم شدن عدد حجاج، به همان نسبت متوسط تعداد زائر ورودی روزانه به جده تقلیل نیافته بلکه با کم شدن عدد حجاج، تعداد روزهای پروازی کاهش یافت و در نتیجه تعداد زائر ورودی و خروجی در روز در همان سطح سابق باقی ماند. لذا بهمان تعداد ۱۲ پارکینگ سال قبل نیاز می‌باشد.

ص: ۱۹۹

ج- مدینه منوره

در مقایسه با عملکرد مؤسسه مطوفین حجاج ایرانی، که نهایت تلاش را جهت بهبود وضعیت و رفع مشکلات زائران بکار برده، مکتب ادلاء در مدینه منوره با برخوردهای غیر مسئولانه و بی تفاوت نسبت به زائران گمشده در واقع بر خلاف مفاد صورتجلسه و مذاکرات رسمی مبنی بر در اختیار قرار دادن محل و وسیله نقلیه برای این منظور اقدام نمود و موجبات نارضایتی زوار را فراهم کرده و باب گلایه و شکایت را باز گذاشت.

د- مکه معظمه

۱- با توجه به این که اعزام حجاج ایرانی در قالب کاروانهای ۱۰۰-۱۲۰-۱۴۰ و ۱۶۰ نفره انجام می‌شود، تقاضا داریم مؤسسه نیز بررسی کند که تمام خدمات مورد نیاز را با در نظر گرفتن مبنای فوق، شکل دهد و تنظیم نماید.

۲- مؤسسه باید توجه داشته باشد که هر کاروان حداقل یک وانت در اختیار دارد که در ایام تشریق باید برگ تصریح داشته باشد، طبیعی است ما نیاز به اخذ تصاریح بیش از حد نداریم ولی بایستی طوری برنامه ریزی شود که به وانت کاروانها براحتی تصریح بدهند تا مشکلاتی جهت تجهیز غذایی و بهداشتی چادرها پیش نیاید.

۳- پیشنهاد می‌شود در کف مسجدالحرام، در طول حجرالاسود، برای



ص: ۲۰۰

مشخص شدن ابتدای اشواط طواف که با رنگ دیگر سنگفرش شده است، بنحو مقتضی برجستگی یا فرورفتگی یا زبری ایجاد شود تا وقتی زائر در حین طواف به مقابل حجرالاسود می‌رسد، بخصوص در موقع ازدحام، نیازی به تلاش برای دیدن خط مزبور نباشد و انسان صرفاً با لمس زبری یا برجستگی متوجه قرار گرفتن در برابر حجرالاسود گردد.

ه- ایام تشریق

۱- عرفات، خلاصه مشکلات وقوف در صحرای عرفات بدین قرار بود:

اولاً- بخش اعظم منطقه ایرانیان فاقد امکانات باران مصنوعی می‌باشد.

ثانیاً- مشکلات کمبود توالت‌های صحرائی در منطقه ایرانیان و کمبود آب و شکستگی درب آنها، علاوه بر ایجاد تزییقات و ناراحتی‌ها، خلاف عفت عمومی نیز هست.

ثالثاً- در عرفات اجازه محصور نمودن سرویس‌های بهداشتی داخل بیمارستان مورد انتظار است.

رابعاً- داروهایی که درمانگاه‌های عربستان در عرفات با تجویز پزشکان ایرانی در اختیار زائران قرار می‌دهند، کفاف مصرف آنان را نمی‌دهد و وسایل و تجهیزات لازم نیز در حد انتظارات نیست.

ص: ۲۰۱

۲- مشعر الحرام، انتقال به مشعرالحرام بر اساس بررسیهای بعمل آمده در سال جاری، نسبت به سال قبل، نسبتاً بهتر انجام گرفته، اما

...

اولاً- با این وصف بنا به اظهار برخی کارشناسان راهنمایی و رانندگی که در بین زائران ما حضور داشتند موضوع ترافیک پر تراکم عرفات به مشعر، قابل بررسی و اصلاح است و این افراد اعلام آمادگی کرده‌اند که در صورت تمایل شما برای گشایش مشکل ترافیک راه مشعر بررسی و اظهار نظر نمایند.

ثانیاً- در مسیر عرفات به مشعرالحرام یک راه مشخص اختصاصی برای عبور و مرور خودروهای امدادی همه کشورها در نظر گرفته شود و کنترل گردد که توسط عابرین مسدود نشود.

ثالثاً- نصب تابلوهای راهنما به زبان فارسی در مسیر عرفات، مزدلفه، منا و جمرات در ارتفاع و به اندازه مناسب پیشنهاد می‌گردد.

۳- منا؛ مسائل مربوط به منا را بطور کلی می‌توان به دو بخش عمومی (مبتلا- به ایران و همچنین بقیه کشورها) و اختصاصی (فقط مربوط به ایران) تقسیم کرد:

۱/۳- مسائل عمومی:

اول- بهداشت محیط؛ نسبت به تخلیه زباله‌ها و ضایعات اطراف چادرها، بطور دائم و شبانه روزی اقدام شود نه آن که گنجایش جایگاه

ص: ۲۰۲

زباله بر اثر تخلیه نشدن بموقع تمام شود و زباله‌ها محیط اطراف را اشغال و آلوده کند. البته وضعیت جمع آوری زباله از جلوی مکاتب در مقایسه با گذشته بهتر ارزیابی شده است اما هنوز در معابر اصلی و خیابانها کار جمع آوری زباله چندان مطلوب نیست.

- روزهای دهم و یازدهم منظره مشمئز کننده‌ای از موی سر بوجود می‌آید! پیشنهاد می‌شود محل خاص و نایلون مناسبی جهت موهای تراشیده شده در اختیار کلیه برادران گذارده شود که در پایان کار در زباله‌ها تخلیه شود.

دوم- قربانگاه؛ پیشنهاد می‌شود مجازر قدیمی که هم اکنون استفاده می‌شود تماماً تخریب شود و در عوض مجازر جدیدی در محل نهر فاصل بین مجازر قدیم و چادرها بسازند؛ زیرا این نهر تماماً در منی واقع شده و برای مسلمانانی که مقید هستند حتی المقدور قربانی‌های خود را در زمین ذبح کنند مطلوب می‌باشد.

سوم- جمرات؛ در مورد طریق المشاء که به علت استقرار جمع کثیری از زائران در هیأت خانوادگی، از ارتفاع خارج شده و مخاطراتی برای عابرین و ساکنین فراهم می‌شود. به نظر می‌رسد بدون اقدام شدید و غلیظ مسئولان عربستان و عدم اجازه تبدیل آن به خوابگاه و استراحتگاه، تا حدود زیادی از تلفات و ضایعات و فشرده‌گی و دزدی که در اثر اختلاط تنگاتنگ زن و مرد پیش می‌آید، امکانپذیر نمی‌باشد.

سؤال این است که مملکت شما برای جلوگیری از مراسم برائت از مشرکین آن همه لشکرکشی در سطح شهر به راه می‌اندازد و در انجام پروژه‌های معظم توفیقات شایانی کسب نموده است، چگونه در مورد

ص: ۲۰۳

مسیر چادرها به جمرات اساسی نمی‌اندیشد؟ شاید ابتدایی‌ترین راه چاره این باشد که چند مسیر رسیدن به جمرات که از بقیه شلوغ‌تر است یکطرفه کنند تا به لحاظ مشکل برگشت عده‌ای در مقابل سیل جمعیت در حال حرکت به سوی جمرات تا حدودی مرتفع شود. ضمناً مشکل مسدود شدن راه بخاطر مخلوط بودن اتومبیل و مردم و سلب امکان تردد از هر دو آنها همچنان باقی مانده است.

۳/۲- مسائل خاص ایران

اول- بالونها؛ ملاحظه فرمودید که امسال هم قضیه استفاده از بالونها در منا با دشواری انجام شد و سرانجام در آخرین ساعات با دستور مساعد جناب عالی فیصله پیدا کرد آیا به نظر مسئولان عربستان اشکالی دارد که زائر ناآشنا به محیط که یکبار به صحنه اجتماع عظیم و یکنواخت و هم شکل چادرها در مناطق و افراد در لباس یکدست احرام مواجه می‌شود با استفاده از یک نشان آشکار در آسمان حدود منطقه ایرانی‌ها را دریابد و مسیر طولانی بازگشت از جمرات را با اطمینان خاطر بیشتری ببیند و از اضطراب و گم شدن و گرما زدگی او در حد بالایی کاسته شود؟ ما مشتاق هستیم که هر ساله با هماهنگی دفاع المدنی و اطفاییه و ابلاغ ارتفاع مجاز، از بالون بنحوی استفاده کنیم که تخلفی هم صورت نگیرد و مغایرتی با دستورالعملهای دفاع المدنی نداشته باشد. یقیناً شما نیز بعنوان خادم زوار از این نوع پیشنهادات که خدمت مشترکی به ضیوف الرحمن می‌باشد، استقبال خواهید نمود.

دوم- منطقه خیام ایرانی؛ خواسته ما این است که چادرهای ایرانی را در

ص: ۲۰۴

طرفین بلوار دفاع‌المدنی بصورت مجتمع قرار دهند تا با مرکزیت بعثه و بیمارستان و خدمات گمشدگان بتوانیم راحت‌تر و سریعتر خدمت‌رسانی نماییم و زائرین نیز زودتر با محیط آشنا شوند. سال جاری همین درخواست را داشتیم که با اصل آن مخالفتی نشد ولی بعثت این که دیر مطرح گردیده بود، قابل اجرا ندانستند. انشاء‌الله در سال آتی محل مکاتب ۶، ۷، ۸ و ۹ به قسمت روبروی ستاد حجاج ایرانی و جنب دفاع‌المدنی انتقال یابد.

سوم- خرابی پنکه و کولر چادرها؛ کولر و پنکه چادرها بعضاً خراب است و متأسفانه مطوف در غالب اوقات مسؤولیتی در این مورد احساس نمی‌کند. تصور بفرمایید در حالی که زائر خسته و بیخوابی کشیده وارد چادرهای منا می‌شود و باید خود را برای رمی جمره با آن همه فشردگی آماده کند، وجود وسایل خنک‌کننده چقدر اهمیت پیدا می‌کند. این مسأله تنها با یک کنترل سالم، توسط خدمه مطوف عملی می‌باشد. لذا تقاضا می‌شود جهت تضمین صحت عمل مطوف، جریمه‌ای برای اینگونه تخلفها در نظر بگیرید. طبیعی است با تأمین وسایل سالم خنک‌کننده و حفظ بهداشت تغذیه و محیط، تا اندازه زیادی از گرمزدگی و عوارض آن جلوگیری می‌گردد.

چهارم- خدمات درمانی؛ در راه ارائه خدمات بهداشتی- درمانی به حجاج ایرانی در منا موانعی وجود دارد که انشاء‌الله با دستور مساعد جناب عالی و همت و تلاش همکارانتان بر طرف خواهد گردید.

- برقراری بیمارستان پیش ساخته در محوطه اسکان ایرانیان در منا نظیر آنچه در عرفات در اختیار داریم، در پیشبرد امور درمان مؤثر

ص: ۲۰۵

می‌باشد.

- کانکس‌های درمانگاهی به ازاء هر ده هزار زائر یک دستگاه در منا ضروری به نظر می‌رسد، بدیهی است داخل این کانکس‌ها بصورت غرفه بندی شکل داده می‌شود.

- وجود یک کانتینر یخ در کنار بیمارستان ایرانی در منا امری است ضروری، لذا شایسته است طوری برنامه ریزی شود که هر ساله نیاز به اخذ مجوز و بحث‌های فراوان نباشد و مسأله برای همیشه حل شود.

و- اجرای پروژه قربانی با همکاری بانک توسعه اسلامی:

ظرف دو سال گذشته، با توافق بانک توسعه اسلامی تعدادی از قربانی‌های زائران ایرانی در سیستم مکانیزه ذبح شده، این طرح موفق باعث خوشحالی زائران و مسؤولان حج و سایر هموطنان و مسؤولان ما بود. انتظار داشتیم هر سال بتوانیم تعداد بیشتری از ذبیحه‌ها را با سیستم مذکور به مصرف واقعی و به دست مستمندان و مستحقان آن برسانیم. در سال قبل بدلیل وحدت زبان بین ذابح و نماینده زائرین با کمترین مشکل این طرح به انجام رسید و نظرات امیدوار کننده مسؤولین بانک نیز گواه این مدعاست. اما متأسفانه در سال جاری یکبارہ اعلام شد که ذابحین نمی‌توانند وارد سالن شوند و در فرصت باقیمانده به علت فقدان طرح جایگزین در موقعیتی که حتی پول قربانی از زائرین اخذ شده بود، ناگهان ناگزیر به تعطیل طرح شدیم. با این وجود امیدواریم در سالهای آتی با توجه به میل و رغبت عربستان مبنی بر توزیع گوشت قربانی بین نیازمندان، همکاری لازم

ص: ۲۰۶

در این مورد صورت گیرد و همان تسهیلات و امکانات قبلی در اختیارمان قرار داده شود.

ز- تلفن‌ها:

راجع به وصل تلفن‌های توافق شده، با وجود پی گیری و مکاتبات لازمه، تلفن‌ها در موعد مقرر وصل نشد بلکه بعد از گذشت ده روز استقرار زائران اقدام به نصب آن نمودند که تصدیق می‌فرمایید روند اجرایی امور خدمات رسانی به حجاج را بسیار دشوار ساخت. انتظار داریم راه طفره‌روی مسئولین رده‌ها پایین تر مسدود گردد و با احساس مسئولیت پاسخگوی نقایص و تأخیر امور باشند نه این که مرتباً عدم وصول دستور را طرح کنند و روش صبر و انتظار را پیش بگیرند.

امیدواریم در آینده با نظر مساعد جناب عالی تکرار نشود بلکه جبران گردد.

ح- ایرانیان مقیم خارج از کشور:

برادران و خواهران ایرانی مقیم خارج از کشور که برای انجام فریضه حج مشرف می‌شوند، با وجود این که هزینه‌های حمل و نقل و مطوف در ابتدای ورود از ایشان اخذ می‌گردد اما در عمل به حال خود رها می‌شوند و سازمان حج صرفاً بدلیل این که این جماعت هموطنان ما می‌باشند از روی نועدوستی و حس میهنی و وظیفه وجدانی به آنها خدمت می‌رساند. شایسته است چادرهای آنان در داخل منطقه منا بین ایرانیان و در کنار چادر ایرانی‌ها در نظر گرفته شود و ضمناً تکلیف حمل و نقل آنان نیز روشن گردد.

ص: ۲۰۷

ط- آمار حجاج:

در مذاکرات و مکاتبات حج سال جاری بیش از پیش بر لزوم رعایت حتمی سهمیه بندی مقرر در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی در عمان، بدلیل محدودیت‌های مختلف، بخصوص در مشاعر پافشاری نموده‌اید و در مقابل استدلال و استناد ما به مفاد موافقت نامه دو وزیر خارجه در مسقط تصمیم قطعی بر اجرای سهمیه فوق توسط همه کشورها بدون استثنا را یاد آور شده‌اید و بدنبال آن آمارهای رسمی نشانگر حضور کمتر از ۹۵۰ هزار زائر خارجی در مراسم حج امسال می‌باشد اما پاره‌ای جراید عربستان به گزارش یکی از رادیوهای بیگانه آمار کل حجاج را بالای ۲ میلیون نفر اعلام نموده‌اند که از دو حال خارج نیست یا این آمار اشتباه است که بایستی برای رفع شبهه اعمال استثنا برای کشورهای دیگر و اصرار بر پای بندی به سهمیه توسط کشورهای خاصی نظیر ایران، هر چه سریعتر تکذیب و آمار صحیح ارائه گردد و یا این که آمار اعلام شده صحت دارد که خود حکایت از بهم خوردن سهمیه بندی مورد نظر و یا عدم کنترل بر شرکت مواطن عربستان در مراسم حج سال جاری می‌باشد که در هر دو صورت امری غیر قابل توجیه می‌باشد. لذا ضرورت دارد جهت رفع شبهات مذکور آمار صحیح و دقیق از حجاج اعم از خارجی و مواطن ارائه نمایند.

در خاتمه ضمن اظهار تشکر از تمامی اقدامات مثبت و سازنده‌ای که در طول مسؤولیت جناب‌عالی در جهت رفاه حال حجاج شریف بیت الله الحرام فراهم آمده است بار دیگر از خداوند متعال می‌خواهم جناب



ص: ۲۰۸

عالی را در انجام خدمات شایسته‌تر نسبت به ضیوف الرحمن موفق بدارد. من بعنوان کسی که بیش از ده سال در این راه مقدس خدمت کرده و با جزئیات اجرایی امور حج آشنایی دارد و خدمتگزاری به صدها هزار زائر را در چند سال اخیر عهده داشته است، وظیفه شرعی و ملی و انسانی خود دانستم که مشکلات را برای آن جناب که خود در مکه مکرمه در متن مسائل حج پرورش یافته‌اید مطرح کنم. مجدداً باید تکرار کنم محدودیتها و مقدرات شما کاملاً قابل درک است و ما هم به ملت خود سفارشات لازم در زمینه شناخت و رعایت قوانین و مقررات کشور شما نموده‌ایم.

در این راستا اعتقاد راسخ دارم بایستی با تشکیل یک کمیسیون مشترک، مسائل فیما بین در طول سال بخوبی بررسی شود چون با چند ملاقات و مکاتبه به نتیجه مطلوب نخواهیم رسید و حق مطلب ادا نمی شود. لذا فعالیت کمیسیون مشترک بخوبی می تواند زمینه ساز همکاری و حس تعامل طرفین باشد. بهر حال علاقه نداریم با توجه به این که همه ساله شاهد عمران و آبادی وسیع و رسیدگی عمومی به وضع حجاج هستیم، برخی امور ظاهراً کوچک و جزئی باعث شود که کارهای کلی و عظیم از نظرها دور گردد.

محمد حسین رضایی

رئیس سازمان حج و زیارت

ص: ۲۰۹

رونوشت:

- جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای محمدی ری شهری نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجاج جهت استحضار.
- برادر گرامی جناب آقای مهندس میر سلیم وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جهت استحضار.

**ابوالولید ازرقی و کتاب او؛ «اخبار مکه»**

محمد علی مهدوی راد

ص: ۲۱۰

مکه شهر کهن و ارجمندی است که توجه ملت‌ها، قوم‌ها و نسل‌ها بدان، پیشینه‌ای بس کهن دارد. در تاریخ اسلام و دوره تدوین آثار تاریخی و جغرافیایی، این دیار مقدس بیشتر و بیشتر از هر جایی مورد توجه بوده است. پیشتر درباره پیشینه نگارش‌های مرتبط با مکه سخن گفته‌ایم، (۱) در ضمن آن مقاله، وعده دادیم تا درباره یکی دیگر از آثار ارجمند و کهن تاریخ مکه، گزارشی تفصیلی عرضه کنیم. این کتاب با عنوان «اخبار مکه ...» اثری است ارجمند بخامه محمد بن عبدالله ...

ازرقی. ظاهراً کتاب ازرقی را باید کهنترین اثر تاریخی موجود درباره مکه دانست. (۲) مؤلف آن:

محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن ولید بن عقبه غسانی مشهور به «ابوالولید ازرقی مکی» از محدثان و مورخان اسلامی است که متأسفانه از سالزاد دقیق وی اطلاع نداریم. ابن ندیم از وی چنین یاد کرده است:

محمد بن عبدالله ... عقبه بن الأزرق ... از جمله کتابهای او «کتاب مکه و اخبارها و جبالها و اودیتها» است که کتابی بزرگ است.

(۳)

محقق کتاب نوشته است:

۱- میقات، شماره ۳، ص ۲۲.

۲- چنانکه پیشتر یاد کرده‌ایم (میقات شماره ۳، ص ۲۲۳) کتابی با عنوان «تاریخ مکه» به حسن بصری نسبت داده‌اند و گویا نسخه‌ای از آن، در کتابخانه تیمور در دارالکتب المصریه وجود دارد (تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، مقدمه، اما از چگونگی آن و صحت انتسابش، اطلاعات دقیقی در اختیار نیست.

۳- الفهرست، ص ۱۲۵-۱۲۴.

ص: ۲۱۱

مؤلف کتاب (ازرقی) در قرن دوم هجری در مکه مکرمه به دنیا آمده است.

تاریخ دقیق تولد وی روشن نیست، هیچیک از مورخان، تاریخ تولد وی را ننوخته‌اند. مورخان پیشین از وی یاد نکرده‌اند؛ و آنچه از زندگانی وی در اختیار داریم از گزارش متأخران است. (۱)

سالمرگ وی نیز روشن نیست. حاج خلیفه در ضمن یادکرد کتاب وی، نوشته است:

«الإمام ابوالولید محمد بن عبدالکریم الأزرقی، المتوفی سنه ۲۲۳». (۲)

برخی دیگر به سال ۲۱۲ اشاره کرده‌اند (۳) اما محمد بن علی فاسی بر این باور است که تا سال ۲۴۸ زنده بوده است. (۴)

وستنفیلد آلمانی که برای اولین بار کتاب را منتشر کرده است، با توجه به نقلهای حوادث در کتاب، به نقد سخن فاسی پرداخته و سالمرگ ازرقی را ۲۴۴ نوشته است. محقق کتاب دیدگاه وی را نپذیرفته و با نقد دیدگاه وی، بر این باور است که استظهار فاسی پربراه نیست و ظاهراً ازرقی تا سال ۲۴۸ زنده بوده است. (۵)

خیرالدین زرکلی، در متن کتاب حدود ۲۵۰ را نوشته و در پانوش، ضمن ارائه مصادر شرح حال ازرقی، اختلاف اقوال را بررسی کرده است. (۶)

۱- أخبار مکه مقدمه، ص ۱۳.

۲- کشف الظنون، ج ۱، ص ۳۰۶.

۳- أخبار مکه، مقدمه، ص ۱۳.

۴- العقد الثمین.

۵- اخبار مکه مقدمه.

۶- الاعلام، ج ۶، ص ۲۲ و نیز بنگرید به معجم المؤمنین، ج ۳، ص ۴۲۹، چاپ مؤسسه الرساله.

ص: ۲۱۲

بهرحال از چگونگی زندگانی و سوانح حیات ازرقی اطلاعی در دست نیست و تنها اثر باقی مانده از وی نیز همین کتاب است؛ که مجموعه‌ای است ارجمند، گرانقدر و سودمند.

نام کتاب

پیشتر آوردیم که ابن ندیم نام آن را بدینگونه ثبت کرده است:

«کتاب مکه و اخبارها و جبالها و اودیتها». (۱)

سمعانی از آن با عنوان «أخبار مکه» یاد کرده است. (۲) فؤاد سزگین از کتاب ازرقی با عنوان «اخبار مکه المشرفه أو کتاب فضائل الکعبه» یاد کرده است. (۳) و بالأخره آقای رشدی صالح ملحس محقق کتاب بر پیشانی آن عنوان «اخبار مکه و ماجاء فیها من الآثار» را نهاده است. نامی که در «الفهرست» آمده، سازگارترین این نامها با محتوای کتاب است و روشن نیست محقق فقید کتاب، چرا از آن روی برتافته است.

اهمیت کتاب

اثر ارجمند ازرقی همواره مورد توجه عالمان و محدثان و مورخان بوده است. بسیاری از پژوهشیان از آن بهره برده و در سامان بخشیدن به پژوهشها بدان استناد کرده‌اند. عبدالکریم ابن محمد سمعانی، مورخ و شرح حال نگار پر اطلاع، که کتاب ازرقی را در

محضر

۱- الفهرست، ص ۱۲۵.

۲- تاریخ التراث العربی، ج ۱، جزء دوم، ص ۲۰۳.

۳- الأنساب، ج ۱، ص ۱۲۲، چاپ بیروت.

ص: ۲۱۳

برخی از محدثان به درس خوانده است در باره آن می گوید:

محمد بن عبدالله ازرقی نواده أحمد بن محمد ازرقی صاحب کتاب «اخبار مکه» آن را در نهایت زیبایی و استواری نگاشته است. (۱) محقق کتاب می گوید:

کتاب ازرقی را بدقت بررسی کردم و بحثهای آن را به ژرفی نگرستم، آن را کتابی یافتم مهم با مواد سرشار، با این که از بحثهای اجتماعی و سیاسی تهی است اما پرفایده است و سودمند.

داوری محقق کتاب، در پرماده و سودمند بودن کتاب، کاملاً استوار است. اما تهی بودن از مسائل اجتماعی آن را، نمی توان پذیرفت. در نگاهی گذرا که به فصول کتاب خواهیم داشت، می توان دریافت که این کتاب مواد قابل توجهی در شناخت چگونگی اجتماع آن روز مکه، باورها و منشها و زندگانی آنها در خود جای داده است.

به هر حال کتاب ازرقی بلحاظ این که کهنترین اثر موجود در تاریخ مکه است و گزارشها و نقلهایش یکسر مستند است و در لابلاهی صفحاتش ستون و نصوص را، که برخی را بدینصورت در دیگر جایها نتوان یافت جای داده است، از اهمیت فراوان و جایگاه بلندی برخوردار است؛ وی گمان پژوهشیان در تاریخ مکه و تاریخ اسلام و چگونگی های آن روزگار، از نگرستن بدان بی نیاز نیستند.

نگاهی گذرا به ابواب و فصول کتاب

ازرقی در تدوین کتاب، شیوه استوار، سلیس و سهل الوصولی بکار گرفته است. گزارشهای کتاب را به ابواب و مباحثی تقسیم کرده و نقل گزارشها را با یادکرد سلسله اسناد آراسته است.

ص: ۲۱۴

گزارشهای کتاب، از چگونگی پدید آمدن کعبه آغاز می‌شود و در ضمن نقلها، به چرایی نام‌گذاری مکه به «ام القری» اشاره می‌شود؛ آنگاه روایتی است مفصل به نقل از امام چهارم-ع- که در ضمن آن به «بیت المعمور» نیز اشاره شده است (صص ۳۳-۳۲) در فصل بعدی چگونگی زیارت ملائکه است بیت الله الحرام را، و آنگاه هبوط آدم-ع- به زمین و ساختن کعبه و چگونگی آن گزارش شده است. این گزارشها غالباً از وهب بن منبه و کعب الأحبار است. تعبیر به «قرأته فی کتاب من الکتب الأول» از وهب و گاه کعب و «وجدت فی التوراه...» در این نقلها تأمل برانگیز است. و نیز مراجعه عمر بن خطاب به کعب و درخواست توضیح درباره کعبه و حرم و مسائل مرتبط به آن (ج ۱، ص ۴۰).

وهب بن منبه و کعب الأحبار از عالمان آشنا به آثار یهودی-اسرائیلی هستند که در گسترش اسرائیلیات و افکار یهودی در آثار و منابع اسلامی نقش شگرفی دارند. اینگونه آثار که در بنان و بیان عالمان به «اسرائیلیات» یاد می‌شود؛ در دیگرسانی تفکر مسلمانان نقش مهمی داشته است که باید در جای مناسب خود بدقت بحث و ارزیابی شود.

چگونگی طواف حضرت آدم-ع- و دعای وی و خواستهایش از خداوند متعال، و بر این پایه بنیان‌گذاری سنت طواف، فضیلت کعبه، چگونگی بیت المعمور و برابری آن با کعبه، که وهب بن منبه می‌گوید گزارش آن را در تورات یافتیم؛ و آنگاه گزارشهایی از جایگاه اصلی بیت المعمور... در ذیل عناوینی در صفحات بعدی آمده است (صص ۵۰-۴۰).

گزارشهای مربوط به بیت المعمور و چگونگی آن، تهافتها و اختلافها در چگونگی آن نیز در این مجموعه شایان دقت است.

ص: ۲۱۵

بنیاد گذاری و یا تعمیر «کعبه» به همت ابراهیم-ع- و هجرت وی به این سرزمین و نهادن اسماعیل و هاجر در آن دیار، مسأله صفا و مروه و ... در فصلی دیگر به تفصیل گزارش شده است (صص ۶۶-۵۳).

ابراهیم، این فریادگر توحید و نخستین معلم حج‌گزاری، چگونه حج می‌گزارده است، حج را چه‌سان اعلام کرد، پیامبران پس از وی چگونه طواف می‌کردند و سعی صفا و مروه چگونه بوده است، نماز در پشت مقام و ... اینهمه، موضوع گزارشهای بعدی است (صص ۷۴-۶۶).

آنگاه از جایگاه بلند کعبه در ضمن تفسیر آیه «انَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ...» سخن رفته است و شأن نزول آیه گزارش شده است. سپس چگونگی شکل‌گیری آن دیار، شرافت سرزمین حرم و مردمان آن، چگونگی ولایت بر آن دیار و مکه و کعبه در گزارشی مفصل آمده و چگونگی ازدواج اسماعیل یا عشیره‌ای از عربهای آن روزگار، و ولایت فرزندان وی بر این سرزمین، چرایی نامگذاری بیت به «عتیق» و مکه به «بکه» یاد شده است (صص ۸۰-۷۴).

ولایت بر کعبه و مکه را «جرهمیان» (۱) در اختیار داشتند، چگونگی ولایت و حاکمیت آنان بر این دیار، فساد و زشتخوییهایی که در ادامه حاکمیت، گریبانگیر آنان شد، بی‌حرمتی‌هایی که در آن دیار مقدس روا داشتند، به تفصیل آمده است (صص ۹۰-۸۰). پس از آن چگونگی ورود «خزاعه» (۲) و استقرار آنان در آن سرزمین و تسلط بر

۱- جرهم، بخشی هستند از «قحطانیان» چگونگی انتقال آنان از یمن به مکه و چگونگی بسط و گسترش و حکومتشان در آن دیار را بنگرید: معجم قبائل العرب، ج ۱، ص ۱۸۳ و منابعی که در آن آمده است.

۲- خُزاعه، از قبایل بزرگ عرب دوره جاهلی و ... رک: معجم قبائل العرب، ج ۱، ص ۳۳۸ و منابعی که در آن آمده است.



ص: ۲۱۶

آن دیار و گسترش حاکمیت آنها به تفصیل گزارش شده است (صص ۱۰۳-۹۰). پس از این گزارشها چگونگی رشد و زندگانی قصی بن کلاب، و دستیابیش به سرپرستی اداره بیت الله الحرام و مسائل مربوط به آن گزارش شده است (صص ۱۱۶-۱۰۳). پس از آن چگونگی پراکندگی فرزندان اسماعیل، بوجود آمدن رگه‌های انحراف عقیدتی، و فراهم شدن اولین نشانه‌های بت پرستی آمده است.

بخشهای یاد شده، بلحاظ تاریخی و اجتماعی قابل توجه است. در لابلای این گزارش نکات ارجمندی از باورها، منشها و بینشهای اجتماعی و اعتقادی مردم گزارش شده است که خواندنی و سودمند است.

چگونگی دیگرسانی بنیادهای اعتقادی، آغاز بت پرستی و گرایش به بت تراشی در سرزمین مکه پس از گزارشهای یاد شده آغاز می شود، در این فصل از اولین کسی که آهنگ بت پرستی را در انداخت نیز سخن رفته است، و از پیامبر-ص- نقل شده است که: اولین کسی که پیرامون کعبه بت برافراشت و آیین حنیف (آیین ابراهیم) را دیگرگون کرد، عمرو بن لحي بود (ج ۱، ص ۱۱۷). آنگاه از اولین کسی که بت را در درون کعبه نهاد سخن رفته و چگونگی دو بت نهاده شده بر صفا مروه و تبدیل شدن حرمت گذاری به آن دو به سنت ناپسند و شیوه‌ای زشت در آیین حج آمده و در پی آن به تفصیل از کیفیت شکسته شدن بتها در جریان فتح مکه و مطالب مربوط به آن گزارش شده است (صص ۱۲۵-۱۱۶).

جایگاه کعبه در اندیشه مردم، حرمت نهادن بر آن، بتهای گونه‌گون در آن دیار، قبیله‌ها و تیره‌های مختلف و بتهایی که آنها را تقدیس می کردند، برخی از آیینها و بزرگداشتها در پیشگاه بتان، باورها

ص: ۲۱۷

و اندیشه‌ها درباره کعبه، بتها و ... در این بخش گزارش شده است.

برخی از گزارشها از بعضی باورهای آنها و روشها و منشهایشان گو این که اندکی رنگ افسانه دارد ولی بر رویهم نشانگر وجهی از وجوه فرهنگی آن روزگاران تواند بود. بر این نکات بیفزاییم که بعضی از این آگاهیهای عرضه شده در «اخبار مکه» منحصر بفرد است و بسیار مهم.

پس از آنچه یاد شد، از دو حادثه مهم تاریخی که به آهنگ انهدام کعبه و تلاش برای تباہ ساختن این خانه دیرپای شکل گرفته بود، سخن رفته است و از انگیزه بوجود آوردندگان این جریانها. گزارش این دو جریان که در تاریخ به «تبع» و «فیل» مشهور است دقیق است و سودمند و بگونه‌ای نشانگر مرتبت عظیم کعبه در دوران قبل از اسلام و انعکاس اهمیت آن در میان عرب و ملتها و قوما (صص ۱۵۴-۱۳۲) ازرقی انعکاس ماجرای اصحاب فیل را در ادب عربی نیز نشان داده است و برخی از اشعاری را که شاعران آنروزگار درباره این حادثه سروده‌اند آورده است.

فصل بعدی گزارش درازدامن، خواندنی و سودمند چگونگی فراز آوردن دیوارهای کعبه و ساختن دوباره آن و نصب «حجر الأسود» است. این گزارشها که به طرق مختلف نقل شده، سرشار است از مسائل اجتماعی و اعتقادی و غورهای باورها و اندیشه‌های جاهلیان درباره کعبه، مکه، حرم و ...

چگونگی تصویرها و نقشهای دیوارهای کعبه نیز بدقت گزارش شده است و بدین مناسبت به تفصیل از ورود پیروزمندانه رسول‌الله - ص - به مکه و زدودن آثار شرک از خانه توحید و نقش والای علی - ع - در شکستن بتها و قرائت پیام الهی به مردمان سخن رفته است. (۱) (صص ۱۷۹-۱۵۷) در ادامه همین فصل از طواف

---

۱- گزارش ازرقی از این حادثه یعنی ابلاغ پیام برائت به وسیله علی - ع - و وقایع قبل و بعد آن، شامل و کامل نیست. در این باره رک: احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۴۹۹؛ التبیان، ج ۵، ص ۱۶۹؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳ و ...

ص: ۲۱۸

جاهلیان و چگونگیهای طواف عریان، نقش قبیله (احمس) (۱) در این جریان و ... سخن رفته است. مردم دوره جاهلی در حج و غیر آن دارای سنتها و شیوه‌های اجتماعی و رفتاری بودند و گاه در انجام آن بس سختکوش و انعطاف‌ناپذیر. ازرقی در این بخش از برخی از سنتهای رایج در آن دوران در مناسک حج سخن گفته و در ضمن گزارشهای مفصل و گویایی جریان فکری-فرهنگی «حُمس» و «حَلّه» و چگونگی حج‌گزاری آنها نموده است. چگونگی طواف، احرام، ارجگذاری آنها به کعبه، جریان «نسیء» (۲) انگیزه‌های آن و اولین کسی که این آیین را درانداخت و ... به تفصیل گزارش شده است و در ضمن آن شأن نزول آیاتی روایت شده است، این فصل بلحاظ اجتماعی و عبادی شایان توجه است (صص ۱۹۴-۱۷۹).

پذیرایی از حاجیان و چگونگی مهمانداری، که در نهایت در دوره جاهلی تشکیلاتی با مسؤولیت خاص یافته بود (۳) از جمله نکات جالب توجه تاریخی آن روزگار است. اطعام زائران، کیفیت اسکان آنها و دیگر مسائل مرتبط با حج‌گزاری را ازرقی به تفصیل گزارش کرده

- ۱- ۰۱۳، ص ۱، ج، برعلا لثابقلام جمع: ک، ر، اهدابع و کسانم و ی‌گذنزهویش ردی‌یاهیگژیوی‌اراد برع‌زای‌لیابق-
- ۲- برای آگاهیهای بیشتر در باره «نسیء»، رک: التفهیم لأوائل صناعه‌التنجیم، ص ۲۲۳ و ذیل آیه ۳۶ از سوره توبه در تفاسیر.
- ۳- مکه والمدینه فی الجاهلیه و عهدالرسول، احمد ابراهیم شریف، صص ۱۸۹-۱۸۸؛ نظام الحکم والإداره، محمد مهدی شمس‌الدین، ص ۵۱۷.

ص: ۲۱۹

است (صص ۲۰۰-۱۹۴).

ازرقی در گزارش‌های تاریخی، گاه سیر تاریخی جریانها را لحاظ نمی‌کند و به مناسبت‌هایی وقایع تاریخ را گزارش می‌کند. در این بخش به تفصیل جریان آتش افتادن به کعبه و سنگباران کردن آن بروزگار یزید را به فرماندهی حصین بن نمیر گزارش کرده و چگونگی تخریب و بازسازی آن را در دوران حاکمیت ابن‌زبیر و دیگرسانی‌های روا شده در ساختار کعبه را نقل کرده است. موضع‌گیری‌های گونه‌گون در این حادثه خواندنی است. کسانی این جریان را از حوزه قدرت انسان بیرون می‌دانستند و دست جبر را در آن کارساز.

ازرقی می‌گوید:

اولین بار که از جبر سخن رفت در این حادثه بود (ص ۱۹۷).

از محمد بن کعب قرظی نیز در این موضوع گزارش‌هایی آمده است، آغاز یکی از این گزارشها تأمل برانگیز است. او می‌گوید:

سلیمان بن عبدالملک بروزگار خلافت، مشغول طواف بود و من برکنار او بودم .. (ص ۲۲۰)

محمد بن کعب قرظی از مفسران دوره تابعی و از دانشوران یهودی‌تبار و از اسرائیلیات گستران آن روزگار است. او [اولین کس یا] از اولین کسانی است که داستان غرائق را پرداخت و گستراند، چنانکه پیشتر اشاره کردیم، نقش مفسران و دانشوران یهودی‌تبار، در آلوده سازی فرهنگی، قابل توجه و شایان بررسی است ارتباط وثیق ایشان با حاکمیتها، بویژه در دوران بنی امیه نیز باید در پژوهشها مورد تعمق قرار گیرد اکنون و در این مقام سخن پژوهشگری را بیاوریم که هوشمندانه نوشته است:

طرفه این که هر چه راویان به معاویه و سازمان حکومتی وی نزدیکتر بودند، نقش آنها در ساخت و پرداخت و پراکندن اسرائیلیات

ص: ۲۲۰

گسترده است. (۱)

و آنچه نقل کردیم یکی از نمونه‌ها و نشانه‌های آن است.

پس از آنچه آمد، از اشیاء گرانبهای آویخته شده بر کعبه سخن رفته است و از برخی اشیاء کهن بر جای مانده از روزگاران پیشین. ازرقی این گزارشها را پی می‌گیرد و از آنچه در دوره اسلامی نیز در کعبه نهاده شده است، سخن به میان می‌آورد و حج‌گزاری هارون و فرزندانش را گزارش می‌کند. متن عهدنامه محمد امین و عبدالله مأمون را می‌آورد که بلحاظ تاریخی شایان توجه است، سپس ازرقی بر سر سخن برمی‌گردد و از چاهی می‌گوید که در دوره جاهلی در درون کعبه کنده شده بوده است و هدایا را در درون آن می‌افکندند. (صص ۲۵۳-۲۲۳)

پوشش کعبه:

در این فصل ازرقی گزارشهای فراوان و متفاوتی می‌آورد. از اولین کسی که کعبه را پوشاند گزارش می‌دهد (ص ۲۴۹) و چگونگی پوشش آن را می‌نمایاند و نیز چگونگی عطرآمیزی کعبه را. این که پس از پوشش کعبه، سالهای واپسین پوشش را برمی‌گرفتند یا پوششهای بعد را بر روی آنها می‌هشتند، اولین کسی که پوششهای انباشته بر هم را برچید و ... گزارشهایی است که در این فصل آمده است. گزارشهای ازرقی از پوشش و پوششهای کعبه مضطرب است.

محقق کتاب در پانویس، اقوال مختلف را آورده و آنگاه گزارش فاکهی را نیز افزوده است و آنگاه به جمع روایات پرداخته و بالاخره نتیجه

۱- بحوث مع اهل السنّه و السلفیه، سید مهدی روحانی، ص ۸۴ و نیز رک: ربیع الأبرار، ج ۲، صص ۸۴۴-۸۴۳.

ص: ۲۲۱

گرفته است که معاویه از اینگونه کسان نیست، و آنگاه ضمن گزارشی مفصل، سیر جریان پوشش را تاب‌دین روزگار آورده است. (صص ۲۸۶-۲۵۲).

در آغاز این فصل ازرقی گزارشهایی را می‌آورد که در ضمن آنها آمده است روز عاشورا روزی است که بر کعبه پوشش افکندند و ...

پژوهشگران در ساختگی بودن اینگونه نقلها، که مزدوران معاویه برای تقدس بخشیدن بروز عاشورا و در نتیجه نیکو جلوه دادن درنده‌خویهای آنان ساختند و پرداختند و پراکندند، تردید ندارند. واژه شناسان گفته‌اند، عاشورا برای روز دهم محرم الحرام پس از شهادت ابا عبدالله الحسین -ع- معروف شد، این واژه، واژه اسلامی است و در دوره جاهلیت بهیچ روی شناخته شده نبود. (۱)

چگونگی ورود پیامبر به مکه، سال فتح مکه، نماز گزاردن آن بزرگوار در کعبه، اذان بلند بلال و عکس العمل قریشیان در برابر آن، گزارش پیامبر از گفتگوهای پنهانی آنان درباره بلال و رسول الله -ص- که از یکسو نشانگر خیره سربهای مشرکان و از سوی دیگر نشانی است از عظمت بلال و نمادی از پنهان آگاهی و معجزه رسول الله و ...

در صفحات دیگر کتاب آمده است. پیامبر در سال فتح مکه وارد مسجد شد. کلید دار کعبه عثمان بن طلحه را فرا خواند، کلیدها را از وی گرفت و وارد کعبه گشت، در درون خانه نماز خواند، و آنگاه کلیدها را به وی پس داد. ازرقی در این بخش به تفصیل و دقت، چگونگی ورود پیامبر،

۱- النهایه، ج ۳، ص ۲۴۰، الجمهوره فی لغة العرب، ج ۴، ص ۲۱۲ و نیز بنگرید: مجله الهادی، سال هفتم شماره ۲، ص ۳۶؛ الصحيح من سیره النبی الأعظم، ج ۳، ص ۱۰۴.

ص: ۲۲۲

همراهان و نمازگزاران آنها را گزارش کرده است. در بسیاری از اخبار و نیز آثار تفسیر چنین نموده شده است که گویا آیه: «انَّ اللّٰهَ یأمرکم ان تؤدوا الأمانات الی اهلها ...» (۱) در ماجرای پیشگفته، نازل شده است، این پندار استوار نیست و اکنون جای گفتگوی تفصیلی آن نیست!

کعبه این خانه دیرپای و دراز آهنگ، که اکنون سده‌هاست بر معبر تاریخ شکوهمند ایستاده است؛ با نامهای زیبا و هیجانباری نامبردار است، هر کدام از این نامها را زمینه و انگیزه‌ای است. ازرقی در این بخش این نامها و چگونگی نامگذاری کعبه بدانها را گزارش می‌کند؛ کعبه، مکه، بیت العتیق، القریة القدیمه و ... را جزء این نامها آورده و در ضمن آن، از نامهای مکه نیز سخن گفته و از اولین کسی که در مکه اذان گفته یاد کرده است و نیز از شرافت این خانه در دیدگاه مردمان و این که هرگز روا نمی‌داشتند خانه‌ای فرازمندتر از آن بنیان نهاده شود. (صص ۲۸۳-۲۷۹).

در صفحات ۲۸۶-۲۸۳ تفسیر آیاتی آمده است درباره کعبه و آنگاه گزارشهایی است درباره اولین کسی که در خانه طواف کرد و در صفا و مروه سعی بجا آورد و ... روشن کردن چراغ برای طائفان و راهیان کعبه و صفا و مروه نیز گزارش شده است. توصیف دقیق، ریزبینانه و همه سویه ازرقی از کعبه و چگونگی ساختمان آن، مساحت مسجدالحرام تا آن روزگار، ستونها، روزنه‌های داخل خانه، سقف، تطورات ساختمان، شاذروان، کیفیت کف ساختمان، درب خانه و نقش‌ها و کتیبه‌های آن و نیز چگونگی درب دیگری که بروزگاری در کعبه بوده است، آب زمزم و فضیلت آن بسیار خواندنی و آکنده از

۱- نساء: ۵۸. رک: المیزان، ج ۴، ص ۳۷۸؛ التمهید، ج ۱، ص ۱۴۷.

ص: ۲۲۳

اطلاعات تاریخی است. (صص ۳۱۹-۲۸۶)

حجر اسماعیل (که کعبه، مکه و حج با خاطره جاویدان آن پیامبر بزرگ الهی عجین است) در مجموعه مسجدالحرام از جایگاه بلندی برخوردار است، مکانت عظیم آن تا بدانجاست که جزء بیت تلقی شده و در طواف باید داخل مطاف قرار گیرد. ازرقی در چگونگی حجر و اهمیت و عظمت آن گزارشهای جالبی دارد (صص ۳۲۱-۳۱۱)

وی به مناسبت یادکرد آن مسائل و حوادث شنیدنی و ارجمندی از صدر اسلام، قریش، عبدالمطلب، کودکی پیامبر-ص- و ... آورده است. در همین بخش، جریان نزول سوره «تبت» و تأثیر شگرف آن در شکستن هیمنه دروغین ابولهب و همسرش را گزارش کرده؛ این گزارش نشان می‌دهد که آهنگ تأثیر گذار و شکننده این سوره الهی چگونه امّ جمیل را به دیوانگی و وحشیگری و فریادگری واداشته بود (ص ۳۱۶).

«حجر الأسود» در ساختمان کعبه جلوه‌ای شگرف دارد، نصوص روایی و تاریخی در عظمت و چگونگی آن بسیار است. ازرقی گزارش ارکان اربعه کعبه را با گزارشهای مرتبط با حجر الأسود آغاز کرده و روایات و گزارشهای بسیار خواندنی و دلنشین درباره آن آورده است. از جمله به نقلهای مختلف آورده است که روزی بهنگام طواف، عمر در مقابل حجرالأسود ایستاد و گفت: «بخدای سوگند می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی، نه بهره‌ای داری و نه توان ضربه زدن و اگر نبود که دیدم پیامبر تو را می‌بوسید هرگز نمی‌بوسیدم.»

علی-ع- او را مخاطب قرار داد و گفت: او هم می‌تواند بهره رساند و هم ضرر، و با استناد به کتاب الهی برای وی توضیح داد، آنگاه



ص: ۲۲۴

عمر گفت:

«پناه می‌برم بخداوند از کسی که در میان مردمی زندگی کند که در میان آنها ابوالحسن نباشد (ص ۳۲۴)»

با گزارشهای ازرقی از ارکان اربعه، و چگونگی آنها، و روایات وارد شده درباره «ملتزم» و حد و حدود آن، جلد اول کتاب بر اساس تقسیم بندی محقق پایان می‌پذیرد. پس از پایان این جلد، ملحقات دراز دامن و سودمند محقق است که درباره آن سخن خواهیم گفت.

جلد اول کتاب بیشتر جنبه‌های تاریخی مکه را بروزگار جاهلیت و قبل از اسلام گزارش کرده است و در جلد دوم افزون بر گزارش جنبه‌های تاریخی دوره اسلام و اشاره‌هایی به پیش از اسلام، مسائل فقهی و چگونگی اعمال و حج گزارى نیز مورد توجه واقع شده است. و از اهمیت و فضیلت مشاهد مشرفه سخن رفته است. این بخش با مسائل مربوط به طواف آغاز می‌شود و در آغاز آن، این روایت دلپذیر آمده است که پیامبر - ص - فرمود:

«هر کس که بر کعبه طواف کند، خداوند - عزوجل - برای هر گامی که برمی‌گیرد حسنه‌ای می‌نویسد و خطایی از او محو می‌کند (ص ۳)»

در این بخش، روایات و آثار بسیاری از پیامبر و صحابیان در عظمت و اهمیت طواف خانه خدا گزارش شده است و در ضمن آن، فضیلت بسیار طواف کردن، آداب طواف، نگاه به کعبه و چگونگی سخن گفتن به هنگام طواف، شعر سرودن، قرآن خواندن و ... سخن رفته است. در ادامه این بحث ازرقی گزارش چگونگی طواف یکی از جنیان را آورده است و بدنبال آن گزارشهایی، این گزارشها گو این که بیشتر شکل افسانه دارد ولی بروشنی نشانگر وجهی از وجوه باورها و فرهنگ دوره جاهلی است.

ص: ۲۲۵

فضیلت طواف در ریزش باران (۱) هنگام طلوع و غروب آفتاب، ماه رمضان و ... نیز در این بخش آمده است. یکی از نقاط مقدس و ارجمندی که همواره مورد توجه مردمان بوده و مسلمانان نیز در آنجا استغاثه می‌کنند و با خداوند راز می‌گویند «حطیم» است. در این که حطیم چه مقداری از کنار حجرالأسود و باب کعبه را می‌گیرد گفتگو است، گزارش ازرقی نشانگر آن است که حطیم ما بین رکن، مقام و زمزم و حجر است. (ج ۲، ص ۲۳)

وی پس از تحدید حدود آن، اخباری را گزارش می‌کند که بیانگر جایگاه بلند کعبه در دیدگاه مردم در دوره جاهلیت بوده است و در آن روزگار، مردمان در این مکان برای استغاثه و دفع و رفع ستم تجمع و دعا می‌کردند. (ص ۲۸-۲۳)

پس از آنچه گذشت، نقلهایی است در چگونگی مقام ابراهیم، و حوادث جاری در گذرگاه زمان درباره آن؛ مانند جابجای آن، طلاهای بکار رفته در آن، ارتفاع و حدّ و حدود آن. (صص ۳۹-۲۹) پس از این چگونگی بوجود آمدن چاه زمزم، ویرانی آن و سپس بازسازی به همت عبدالملک، و داستان نذر وی برای فرزند و ماجرای قربانی عبدالله به تفصیل آمده است. (صص ۴۹-

۳۹) داستان نذر

۱- بهمن سال ۱۳۷۲ توفیق بجا آوردن عمره رفیق گشت. در مکه کتاب ازرقی را به همراه داشتم و برای همین مقاله می‌خواندم و یادداشتهایی از آن برمی‌گرفتم. به روایات فضیلت طواف در ریزش باران رسیدم آرزو کردم این توفیق نصیب شود. روزی بهنگام نماز ظهر باران شدیدی در گرفت زائران خانه خدا و راهیان حریم دوست با اشتیاقی شگرف برگرد خانه می‌چرخیدند و احساس لطیف رحمت الهی جانها را از شوق آکنده بود. من نیز چونان «خسی» در آن «میعاد» در انبوه مردم دلداده به الله طواف می‌کردم. بسیاری پس از طواف به حجر اسماعیل رفتند تا تن و جان را در ریزش آب بام کعبه، زیر ناودان بشویند، اما شرطه‌های آل سعود بر سرو روی مردم می‌زدند و با نعره‌های شرک! شرک! مردم را می‌رانند.

ص: ۲۲۶

عبدالمطلب و آهنگ ذبح عبدالله و ماجراهای مرتبط بدان که در منابع تاریخی و آثار نگاشته شده در زندگانی و سیره پیامبر نیز آمده است، (۱) چندان استوار نیست. (۲)

جریان چاه زمزم، فضیلت آن، گوارایی آب آن و برخی از حوادث که بر آن رفته است و دیدگاهها و باورها درباره آن، در بخش دیگر آمده است. (صص ۶۲-۴۹)

گزارش تفصیلی و دقیق ازرقی از مسجدالحرام و مسائلی که با آن پیوند دارد، از اینجا شروع می‌شود، در آغاز وی به تفصیل از فضیلت مسجد و اهمیت نماز در آن سخن می‌گوید. وی بطرق مختلف این روایت را می‌آورد که پیامبر فرموده است:

«لَا تَشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِ النَّبِيِّ وَالْمَسْجِدِ الْاِقْصَى.»

و بدین سان خواسته است تا جایگاه بلند مسجد الحرام را باز گوید. اکنون بیفزاییم که در چگونگی این حدیث، که دستاویز ابن تیمیه و پیروانش در برخی از عقاید بی‌پایه آنها شده است، سخن بسیار است. برخی از محدثان و دانشوران عامه، بر این باورند که این حدیث بر ساخته است. (۳)

۱- و نیز رک: الکافی، ج ۴، ص ۲۱۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲- بنگرید به کتاب «من لایحضره الفقیه»، ج ۳، ص ۸۹؛ علی دوانی تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، ص ۵۴؛ الصحيح من سیره النبی الأعظم، ج ۱، ص ۶۹.

۳- این محتوی بگونه دیگر نیز نقل شده است. برای آشنایی با حدیث، راویان و چگونگی آن رک: نقد الحدیث فی علم الروایه و علم الدرایه، دکتر حسین الحاج حسن، ج ۲، ص ۴۰، الوهاییه فی المیزان، ص ۱۴۸ به بعد، السنه قبل التدوین، ص ۵۰۲.

ص: ۲۲۷

درباره اولین کسی که نماز جماعت را بگونه دایره‌ای برگرد کعبه معمول داشت، محلّ گورهای دختران اسماعیل و برخی از آداب حضور در مسجد الحرام؛ مانند وضو گرفتن، خفتن و اعلان گمشده‌ها نیز مطالبی در این بخش آمده است. جالب است که ازرقی از یکی از شاهدان نقل می‌کند:

«پیامبر را دیدم در طرف در بنی سهم نماز می‌گزارد و مردم از برابر ایشان می‌گذشتند و میان آن حضرت و مردم فقط یک وجب فاصله بود! (ص ۶۷)»

چگونگی ساختمان مسجدالحرام، و تطوراتی که بخود دیده است، از این بخش به بعد به تفصیل یاد شده است. آنچه در خلافت عثمان بوجود آمده (ص ۶۸) در دوران عبدالله بن زبیر (صص ۷۱-۶۹) ولید بن عبدالملک ابو جعفر منصور دوانیقی، مهدی عباسی و ...

مساحت مسجدالحرام، شمار ستونهای آن، چگونگی طاقهای مسجد و شمار فاصله میان آنها، ویژگیهای درهای مسجدالحرام و شمار آنها و فاصله‌های آنها از یکدیگر، بلندای دیوارهای مسجد، سقف مسجد، مناره‌ها و کنگره‌ها، قنديلها و سایبانهای مؤذنان، منبر و چگونگی آن. چاه زمزم، و حجره آن، دگرگونی‌هایی که به سال دویست بیست، بروزگار معتصم در آن پدید آمد. جایگاه دقیق دارالندوه (مجمع و شورای عالی قریشیان) مسائل مربوط به دارالندوه و وظایف این انجمن که بلحاظ شناخت بافت سیاسی جامعه دوران جاهلی بسیار اهمیت دارد و مسائل بسیاری از تاریخ، جغرافیا، و شناخت باورها و اندیشه‌ها در این بخش آمده که بسی مهم است و برای محققان سودمند تواند بود. (صص ۱۱۴-۸۱)

در صفحات ۱۲۶-۱۱۴ چگونگی صفا و مروه، حدّ و حدود آن،

ص: ۲۲۸

کیفیت سعی صفا و مروه، سعی پیامبر، سعی سوارگان، فاصله صفا تا حجرالأسود، فاصله صفا تا مروه، پله‌ها در صفا و مروه و چگونگی ساخته شدن آنها، گزارش شده است.

پس از این گزارش تفصیلی حدّ و حدود حرم است که با گفتار بلند و مهم رسول الله - ص - در آستانه فتح، آغاز می‌شود (صص ۱۲۵-۱۲۱) و با احادیثی درباره بیت المعمور و چگونگی آن ادامه می‌یابد.

آنگاه تعیین حدود حرم است و یاد کرد اولین کسی که علامتهای حدود حرم را فراز آورد (صص ۱۳۲-۱۲۶)

عظمت حرم و مرتبت رفیع آن، بزرگشماری لغزش و گناهان در آن دیار، پس از این، گزارش شده است. این بخش بلحاظ تاریخی، اجتماعی و فرهنگی شایان توجه است. روایات بسیاری در این فصل درباره چگونگی داد و ستد در حرم، زشتی و ناروایی برخوردهای ناسالم و سودجویانه در مکه و حرم، و بی‌توجهی به منشهای انسانی انسان در آن دیار نیز نموده شده است. تأکید بر «امن» بودن این دیار و آزاد بودن مردم از قیدها و حاکمیتها و لزوم سر نهادن به احکام الهی، چگونگی مجازات مجرمان، قاتلان، سارقان و نابکاران، اگر به حرم پناه آوردند و یا در حرم مرتکب جرم شدند، در صفحاتی دیگر آمده است. (صص ۱۳۸-۱۳۱).

در صفحات ۱۵۹-۱۵۱ جایگاه مردم مکه در اندیشه جاهلیان و اسلام، ارج گزارای پیامبر - ص - به مکه و سرزمین آن، سروده‌هایی که نشانگر مکانت رفیع مکه در ادب عربی است، و مسائلی از این دست در ذیل عنوان «ماذکر من اهل المکة انهم اهل الله - عزوجل -» آمده است.

پیامبر و یارانش که در مدینه جای گرفته بودند، یاد مکه و دلرباییهای آن را از یاد نمی‌بردند، یاد مکه برای آنان یاد کوی یار و

ص: ۲۲۹

زنده شدن خاطره‌های شکوهمند استقامت در راه دوست بود؛ از این روی بگونه گون شیوه، از آن روزگاران یاد می‌کردند و رسیدن به آن دیار را آرزو می‌بردند. این یادها و نگرشها را نیز ازرقی گزارش کرده است که سرشار است از عاطفه و بیان راز دل و سویدای قلب! (صص ۱۵۷-۱۵۳)

حدّ و حدود «مُحَصَّب» (مسیلی میان مکه و منا) نشان داده شده و اقامتگاه رسول الله -ص- پس از فتح مکه بروزهایی که در مکه بودند شناسانده و در گزارشهای گونه‌گونی آمده است که پیامبر -ص- پس از فتح مکه چون به مکه می‌آمد پس از طواف بالای مکه در حجون خیمه می‌زدند و اقامت می‌کردند. (صص ۱۶۴-۱۵۹)

به روزگار رسول الله -ص- و سالها پس از آن، بر خانه‌های مکه درب نمی‌نهادند و آنها را نمی‌فروختند و اجاره نمی‌دادند، اگر کسی بی‌نیاز از خانه‌اش بود آن را به نیازمندان وامی‌گذازد. این شیوه تا کی ادامه داشت؟ و در ادامه، تاریخ این روش چگونه شد، در گزارشهای بعدی پاسخ را توان یافت. (صص ۱۶۵-۱۶۲)

اطراف مکه را کوههای بلندی فرا گرفته است. بارانهای تند در آن دیار، با وجود این کوهها، زمینه سیل‌های بزرگ و حادثه آفرین است. برخی از سیلابها در حافظه تاریخ باقی مانده و چگونگی آنها ثبت شده است. ازرقی ذیل عنوان «سیل‌های مکه در دوره جاهلی» و «سیل‌های مکه در اسلام» بسیاری از آنچه را یاد شد گزارش کرده و نام برخی از آنها را که به نامهای ویژه‌ای نامبردار شده‌اند، آورده و چرایی این نامها را نیز نموده است. این گزارشها ضمن برنمایی بخشی از چهره جغرافیای طبیعی مکه، نقش سیلها را در معیشت مردم و اوضاع اجتماعی و اقتصادی مردمان آن روزگار نشان داده است. (صص ۱۷۷-۱۶۶).

ص: ۲۳۰

آنگاه ضمن گزارشهایی از حدود «منا» و جایگاهی که پیامبر در آن منزل می‌کردند، و نیز منزل اصحاب پیامبر - ص - سخن رفته و با یادکردی از مسجد خیف و چگونگی بنیادگرفتن آن، و دیگر مساجد منا، از اولین کسی که به جمرات ریگ افکند گفتگو شده و چگونگی نصب بتها در سرزمین منا گزارش شده است. مسائل مربوط به منا و اعمالی که باید در آن دیار انجام شود و چگونگی شکل‌گیری این اعمال در صدر اسلام نیز در همین بخش آمده است. (صص ۱۸۹ - ۱۷۲) یادآوری کنم که ازرقی در ذیل گزارشهای مربوط به «مسجد کبش» دو گزارش متناقض را می‌آورد؛ یکی نشانگر آن که ذبیح اسحاق بود و دیگر بیانگر آن که ذبیح اسماعیل بود. روشن است که روایات مرتبط با اسحاق در این زمینه را مفسران یهودی تبار بر ساختند و گستراندند. به این نکته مفسران بزرگ اسلامی توجه داده‌اند، (۱) گو این که مفسرانی چون طبری نیز نتوانسته‌اند از چنگ این گونه مجعولات رهایی یابند.

(۲)

حدّ و حدود مزدلفه (مشعرالحرام) چگونگی مسجد آن دیار و سابقه تاریخی آن، وقوف در مشعرالحرام و چگونگی آن، در گزارشهای بعدی آمده است. در این گزارشها به مناسبت، از آیینهای جاهلی به هنگام حج در این سرزمین یاد شده است. توصیف ازرقی از این سرزمین دقیق است و مسائل ریز و درشت این محیط و پست و بلندیهای آن را بدقت گزارش کرده است (صص ۱۹۴-۱۹۰) چنین است گزارش وی از عرفات و حد و حدود آن و نیز چگونگی وقوف در آن سرزمین ارجمند، و مسایل بسیاری درباره آن و نقطه‌ها و مکانهای

۱- رک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۷؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۴۷۴؛ المیزان، ج ۱۷، ص ۱۵۵. محاسن التأویل، ج ۱۴، ۱۲۱ و ...

۲- جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ج ۲۳، ص ۸۵.

ص: ۲۳۱

موجود در آن. پس از اینهمه، ازرقی به شناسایی و شناساندن مساجد مکه می‌پردازد و در آن از جایهای سکونت صحابیان و برخی از قبایل سخن می‌گوید. آثار پیامبر، خانه خدیجه و بسیاری دیگر از جایها و خانه‌های آن روزگار که هر کدام حادثه و حادثه‌هایی از تاریخ اسلام را بر سینه داشته‌اند و اکنون حربه جهل حاکمان آن دیار، به تباهی کشانده است. با دقت تمام گزارش شده است: کوه حرا، غار ثور، راه پیامبر از غار حرا به ثور، مسجد بیعت (که در جایگاه بیعت پیامبر-ص- با یثربیان بنیاد گرفته است) مسجد جعرانه، تنعیم و ... نیز در این بخش شناسانده شده‌اند (صص ۲۰۹-۱۹۸)

ازرقی در بخش دیگر به گزارش گورستانهای مکه و مدفونان آن می‌پردازد، جایگاه این گورستانها بدقت شناسایی شده و مدفونان در آن گورستانها معرفی شده‌اند. چگونگی بر گور نهادن مردگان در دوران جاهلی در گورستان معروف مکه در نزدیکی حجون و نیز توصیف گورستان مهاجران و چرایی نامگذاری آن به «مقبره المهاجرین» نیز در این بخش آمده است. ازرقی در این بخش به تفصیل از حضور پیامبر بر سر قبر مادرش آمنه بنت وهب و گریستن و سپس گفتگو با مردم یاد می‌کند، این گزارشها بلحاظ تاریخی بشدت مخدوش است. بر اساس گزارشهای استوار تاریخی آمنه بنت وهب-س- در «ابواء» یکی از منازل بین مکه و مدینه زندگی را بدرود گفت (۱) و در همان دیار به خاک سپرده شد. گزارشهای دیگر ازرقی نشانگر آن است که «آمنه در حال شرک زندگی را بدرود گفته، و پیامبر برای وی در هنگام حضور در این گورستان استغفار کرده و خداوند با

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۷، امتاع الأسماع، ج ۱، ص ۷؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۰۵.



ص: ۲۳۲

فرو فرستادن آیه «ما كان للنبی والذین آمنوا ان يستغفروا للمشرکین ولو كانوا اولی قربی ...» (۱) او را از استغفار منع کرده است. مفسران عامه اینگونه اخبار را در این باره و نیز گاه با تفصیل و شاخ و برگ بسیار درباره ابوطالب-س- نیز آورده‌اند که از بنیاد تباه است. (۲) سوره توبه مدنی است و از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر نازل شده است. و آن بزرگواران در مکه زندگی را بدرود گفته‌اند، چگونه این آیه بهنگام مرگ آنان و یا استغفار بر آنان نازل شده است. و گفتیم که قبر مادر بزرگوار آن حضرت در «ابواء» است چگونه پیامبر بهنگام حضور بر قبر وی در مکه و ... این آیه نازل شده است؟! اینها افزون بر دلایل بسیار، است که نشانگر ایمان آن بزرگواران است.

در فصل بعدی از چاهها، چشمه‌ها و نخلستانها سخن رفته و چگونگی بوجود آمدن آنها نموده شده و مسائل تاریخی پیرامون آنها گزارش شده است؛ که بلحاظ شناخت جغرافیای طبیعی و آگاهی از وضع معیشت و دیگر مسائل اقتصادی و کشاورزی آن روزگاران بسیار سودمند است (صص ۲۳۲-۲۱۴).

آخرین گزارش خواندنی سودمند و دقیق ازرقی گزارش از خانه‌ها، محله‌ها، کوههای اطراف مکه است. توصیف‌ها بسیار دقیق است و آمیخته به آگاهیهای جنبی و مفید، به مثل «خانه اسود بن خلف خزاعی ... که به صد هزار دینار خرید و آن همان دارالأماره است یا (دارالسلامه) کنار بازار کفش دوزها (ص ۲۳۴). خانه خاندان حرب بن امیه که به آن خانه ریطه دختر ابی العباس هم می‌گویند و همان

۱- توبه: ۱۱۳.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۴؛ فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۵۶۴؛ تفسیرالحدیث، ج ۱۲، ص ۶۴.

ص: ۲۳۳

خانه‌ای است که پیامبر - ص - روز فتح مکه فرمودند: «هر کس به خانه ابوسفیان وارد شود در امان خواهد بود (ص ۲۳۶) و ...» آنچه تا بدینجا آمد نگاهی بود بسیار گذرا به بخشها و فصول کتاب ازرقی. این نگاه گذرا نیز می‌تواند به خواننده اهمیت آن را در پژوهشهای تاریخی و اسلامی در ابعاد مختلف نشان دهد. کتاب ازرقی منبعی است مهم و مأخذی است سرشار از آگاهیهای گونه‌گون و بی‌گمان هیچ پژوهشده تاریخ اسلام از در نگرستن بدان و بهره‌گرفتن از آن بی‌نیاز نیست.

اخبار مکه تألیف کیست؟

اخبار مکه با ویژگیهایی که دیدیم تألیف کیست؟ ابوالولید محمد بن عبدالله بن احمد الأزرقی، و یا احمد بن محمد بن ولید یعنی جدّ او وستنفلد (۱) می‌گوید:

این کتاب از برخی موارد مانند سیره ابن هشام است از آن روی که در نگارش و تدوین این نیز کسان متعددی دست داشته‌اند. نهایت سیره ابن هشام گزینش شده است از سوی چند نفر و اما اخبار مکه افزونی یافته. این کتاب مجموعه‌ای کوچک بوده است، کسانی بر آن افزودند تا بدینصورت در آمد. (۲)

محقق کتاب می‌گوید:

۱- مستشرق بزرگ و سختکوش و پراطلاع آلمانی و محقق و مصحح متون کهن بسیار، که برای اولین بار «اخبار مکه» را به سال ۱۸۵۷ به چاپ سپرد، رک: الأعلام زرکلی، ج ۸، ص ۹۹؛ موسوعه المستشرقین عبدالرحمن بدوی، ص ۳۹۹ که دقیقترین و مفصلترین شرح حال وی و نیز آثارش را نوشته است؛ المستشرقون، نجیب العقیقی ج ۲، ص ۳۶۷؛ فرهنگ خاورشناسان، ابوالقاسم حالت، ص ۳۵۴.

۲- أخبار مکه، مقدمه، ص ۱۶.

ص: ۲۳۴

بدون هیچ تردیدی مؤلف و عبارتی روشتر جمع کننده و نظم دهنده کتاب محمد بن عبدالله ازرقی است که آن را از جدش و کسانی دیگر از محدثان روایت می کند. نهایت روایت وی از جدش بسیار فراوان است، تا بدانجا که می توان گفت بن مایه کتاب از آن جد اوست. (۱)

سپس محقق کتاب نشان می دهد که بر نسخه ازرقی راویان دیگری نیز مطالب و نقلهایی افزوده اند.

گزینشهای کتاب

چنانکه پیشتر آمد، اخبار مکه در آغاز کتابی کوچک بوده است که پس از تألیف آغازین، افزونیهایی یافت و کتابی بزرگ سامان گرفت.

پس از آن کسانی از محققان به گزینش آن همت گماشتند و برخی آن را به نظم کشیدند:

۱- سعدالدین بن عمر اسفرائینی مکی

وی از عالمان قرن هشتم هجری است که کتاب را گزین کرده و آن را «زبدۃ الأعمال و خلاصۃ الأفعال» نامیده است. کتاب اسفرائینی دو بخش بوده است. الف: درباره مکه که آن را پس از فرا گرفتن کتاب ازرقی از محمد بن احمد قرشی مکی شافعی در مکه از آن برگزید، ب: درباره مدینه که بدان افزوده بوده است. محقق کتاب آقای رشدی ملخص نسخه هایی از آن را نشان داده است.

۲- یحیی بن محمد الکرمانی

۱- همان، ص ۱۶.

ص: ۲۳۵

وی از عالمان قرن نهم هجری است که به سال ۸۲۱ هجری کتاب ازرقی را گزین کرده است. او در این گزینش اسناد را افکنده و برخی از مطالب بدان افزوده است. وی کتاب را «مختصر تاریخ مکة المشرفه» نامیده (۱) است از این کتاب نیز نسخه‌ای باقی است. (۲)

۳- عبدالملک بن احمد ... انصاری آرمانتی

از فقیهان شافعی قرن هشتم هجری است که اخبار مکه ازرقی را به شعر کشیده است. ابن حجر عسقلانی از او یاد کرده است و گویا از کتاب وی اثری باقی نمانده است. (۳) تحقیق کتاب بیشتر اشاره کردیم که اخبار مکه نخست بار بهمت مستشرق آلمانی وستنفلد، تصحیح و تحقیق شده و نشر یافته است. عبدالرحمن بدوی می‌گوید:

اخبار مکه ازرقی را وی ضمن مجموعه‌ای با عنوان «اخبار مکه: نصوص عربیه» نشر داد که اولین جلد آن قرار گرفته بود... (۴) وی کتاب را براساس سه نسخه مقابله، تحقیق و تصحیح کرده و سپس در لایزیک آلمان به چاپ سپرده‌اند. او چهارده صفحه تصحیحات را بر آن افزوده و در مقدمه‌ای دراز دامن از زندگانی ازرقی و کتابش سخن گفته و چگونگی نسخه‌ها را شناسانده است.

۱- اخبار مکه، مقدمه ص ۱۸ و نیز رک: معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۵۶۶ چاپ مؤسسه الرساله.

۲- همان، ص ۱۹، و نیز رک: الأعلام، ج ۸، ص ۱۶۶.

۳- الدرر الكامنه، ج ۲، ص ۴۱۴؛ اخبار مکه، مقدمه، ص ۱۹.

۴- موسوعه المستشرقین، ص ۴۰۱.

ص: ۲۳۶

چاپ مورد گفتگو

مرحوم رشدی صالح ملّحس در مقدمه کتاب بر اهمیت چاپ پیشین، تأکید می‌کند و بر تلاش محقق کتاب ارج می‌نهد، اما بلحاظ کاستیها، تحریفها و تصحیفهایی که در آن راه یافته بر چاپ مجدد و دقیق آن همت گمارده است. این چاپ دقیق است و همراه با افزونیهایی است که بر اهمیت و سودمندی آن افزوده است. که اکنون به چگونگی تحقیق وی می‌پردازیم: (۱)

۱- متن کتاب

محقق کتاب را بر اساس سه نسخه خطی و چاپ اروپای آن مقابله، تصحیح و تحقیق کرده است. او در آغاز سه نسخه خطی را مقابله کرده و آنگاه نتیجه را با چاپ اروپایی سنجیده و اگر در مواردی برایش اطمینان حاصل نشده، به منابع تاریخی مراجعه کرده و با تطبیق نقلهای کتاب با منابع تاریخی دیگر، کوشیده است تا متنی منقّح و استوار عرضه کند.

۲- پانوشتها

در پانوشتها نسخه بدلها را ضبط کرده و برخی اعلام و جایها و مبهمات متن را توضیح داده است و به برخی از اشتباهات متن با مقابله و تطبیق با منابع دیگر تنبّه داده و گاه واژه‌های دشواریاب را

۱- چاپی که ما از آن استفاده کرده‌ایم افسس از روی چاپ سوّم آن است، نشر یافته به سال ۱۴۰۳، بیروت دارالاندلس. ویژه گیهای کتابشناسی چاپ مورد استفاده چنین است: «اخبار مکه» انتشارات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۱.

ص: ۲۳۷

معنا کرده است. در پانوشتها افزون بر آنچه یاد شد، در تصحیح و یا تکمیل گزارشها مطالب سودمندی آورده است؛ مانند توضیح درباره چگونگی تصویرها در درون کعبه (ج ۱، ص ۱۶۵) و برخی از مکانها.

(ص ۱۹۱)

پوشش کعبه (ص ۲۵۲) نامهای کعبه (ص ۲۷۹) حجرالأسود (ص ۳۴۶) تطورات ساختمانی صفا (ج ۲، ص ۱۲۰) مدفونان مقبره المهاجرین (ص ۲۱۳). پانوشتهای توضیحی محقق سودمند است و کارآمد.

۳- پیوستها

گفتیم محقق، کتاب را در دو جلد چاپ و منتشر کرده است. و بر هر دو جلد پیوستهایی دارد مهم و سودمند.

پیوستهای جلد اول چنین است:

الف: تکمیل گزارشهای ساختمان کعبه و نوسازیهای آن، او بر اساس گزارشهای ازرقی نشان می‌دهد که تا زمان حجاج بن یوسف، کعبه ده بار ساخته شده است، آنگاه یازدهمین بازسازی کعبه را که بروزگار پادشاهی سلطان مراد پسر سلطان احمد از پادشاهان عثمانی اتفاق افتاد، به تفصیل آورده است. این گزارش بگونه روزانه است و دقیق (صص ۳۷۳-۳۵۵).

ب: ازرقی نقل می‌کند که عمرو بن لحي بت «خَلَصَه» را در پایین مکه قرار داد (ص ۱۲۴) اقوال مورخان درباره عنوان «ذوالخَلَصَه» متهافت است. ذوالخَلَصَه بت بوده است و یا بتخانه؟ چه کسی و چه کسانی آنها را بر ساخته و می‌پرستیدند. محقق به تفصیل اقوال مورخان را آورده و آنها را با هم سنجیده و نتیجه نهایی را محققانه و عالمانه باز گفته است (صص ۳۸۹-۳۷۴)

ص: ۲۳۸

ج: ازرقی نسخه نامه‌هایی که مأمون همراه تختی برای کعبه فرستاده بوده است آورده و ما پیشتر از آن یاد کردیم. این نامه‌ها بسیار مغلوط و مغشوش است. محقق متن نامه‌ها را به علامه ادیب مصری احمد زکی پاشا می‌فرستد تا در حدّ توان اصلاح کند، در این پیوست مصاحبه وی را آورده است.

پیوستهای جلد دوم چنین است:

الف: ازرقی توسعه مسجد الحرام و چگونگی ساختمان آن را تا روزگار خلافت مهدی عباسی گزارش کرده است. محقق کتاب افزونیه‌های آن را تا روزگار عثمانیها پی گرفته است. (صص ۳۰۹-۳۰۵)

ب: ازرقی برخی از میقاتها را شمرده و حدودی از حرم را گزارش کرده است، محقق کتاب بر این بخش نیز افزونیهایی دارد و از میقاتهای باقی مانده یاد کرده است. (صص ۳۱۰-۳۰۹)

ج: ازرقی از سیلهای بسیاری که در مکه جاری شده بود یاد کرده است. محقق سیلهای مهمی را که در تاریخ ثبت شده و ازرقی از آنها یاد نکرده بود، آورده است. او مجموعاً از ۸۵ سیل یاد می‌کند که آخرینش به سال ۱۳۵۰ جاری شده است.

د: ازرقی به قناتی که زبیده آن را خرید و به مکه رساند اشاره می‌کند، محقق کتاب از قنات دیگری نیز یاد می‌کند که آن را زبیده به مکه رسانده و از گزارش آن ازرقی غفلت کرده است.

ه: محقق کتاب توسعه مسجد الحرام را از سال ۱۳۸۵-۱۳۷۵ در دوران سعودی نیز بدقت گزارش کرده است. پیوستهای محقق عالمانه و دقیق است و فواید کتاب ازرقی را تکمیل کرده است.

۴- فهرستها:

فهرستهای فنی کتاب، متنوع، کارآمد و سودمند است.

ص: ۲۳۹

- ۱- فهرست آیات، این آیات غالباً همراه است با تفسیر و یا شأن نزول که برای مفسران و محققان سودمند تواند بود.
- ۲- فهرست احادیث، که تمام آنها مسند است و برخی بلحاظ تاریخی و اعتقادی مهم.
- ۳- فهرست انبیاء، در این فهرست از ابراهیم، آدم، اسحاق، اسماعیل، داود، شیث، صالح، عیسی، محمد، موسی، نوح، هود، یعقوب، یوسف و یونس - علیهم‌السلام - سخن رفته است. آنچه در این کتاب از آنها گزارش شده است غالباً بگونه‌ای با کعبه در پیوند است.
- ۴- خدمتگزاری کعبه. در این فهرست از نگهبانی، آبرسانی، مهمانپذیری، رهبری انجام مراسم، و ... یاد شده است چنانکه پیشتر گفتیم این بحثها بلحاظ نشانگری بافت سیاسی و اجتماعی تاریخ مکه بسیار مهم است.
- ۵- روزهای تاریخی. روزهایی که بلحاظی در تاریخ مکه جلوه داشته است در این فهرست آمده است؛ به مثل، روز واقعه فیل، روز بنای کعبه، هجرت، احد، عکاظ، احزاب و ...
- ۶- بازارهای عرب، در این فهرست از چهار بازار مهم یاد شده است، حباشه، ذوالمجاز، ذوالمجنه و عکاظ.
- ۷- بتها. که بلحاظ شناخت بنیادها و گرایشهای اعتقادی و باورهای گونه‌گون جاهلیان، بسیار مهم است، پیشتر نیز آوردم که گزارشهای ازرقی در این بخش گاه منحصر بفرد است.
- ۸- فهرست کسان
- ۹- فهرست قومها، قبیله‌ها، گروهها و خاندانها. مانند أزارقه، آل جحش، دوس، اوس، خزرج، ثقیف، ثمود، کتانه، قریش، هاشم، هذیل و ...



ص: ۲۴۰

۱۰- جایها، سرزمینها، چاهها، درب‌های گونه‌گونه مسجد الحرام و ... آبادیها، شعبها، محلّه‌هاو ... در این فهرست آمده است.

۱۱- قوافی اشعار

۱۲- فهرست مصادر، تحقیق و تصحیح که با تمام دقت شناسانده شده است.

۵- مقدمه کتاب

محقق کتاب مقدمه‌ای نگاشته‌اند سودمند و در ضمن آن مقدمه از آغاز تدوین در اسلام، پیشینه نگاشته‌های محققان و مؤلفان درباره مکه، زندگانی مؤلف و خاندان وی سخن گفته است. آنگاه از «اخبار مکه» بحث کرده و چگونگی تألیف آن را نموده است. سپس به گزینشها و دیگر کارهای انجام شده درباره آن پرداخته و چگونگی چاپ اروپا را نشان داده و کاستیها و نارساییهای آن را نمایانده است. و در پایان از شیوه تحقیق خود گفتگو کرده و نسخه‌های معتمد را شناسانده است.

ترجمه کتاب

آقای دکتر محمود مهدوی دامغانی از استادان فاضل دانشگاه و از مترجمان پرکار متون تاریخی که با ترجمه‌های بسیار ایشان، جامعه کتابخوان ما آشناست به ترجمه این کتاب همت ورزیده و این اثر گرانقدر را با نثری روان و خوشخوان نشر داده است. ترجمه آقای مهدوی دامغانی، دقیق و یکدست و خواندنی است. وی در ترجمه بلحاظ اهمیت کتاب، اسناد را نیز آورده است. چنانکه یاد کردیم محقق محترم در پانوشتها، اختلاف نسخه‌ها را بدقت ضبط کرده و گاه واژه‌های دشواریاب را معنا کرده است. از اینهمه، مترجم محترم در

ص: ۲۴۱

ترجمه متن بهره برده است و جز موارد لازمی را که هم در فهم متن نقش داشته نیاورده است. پیوستها و توضیحات محقق در پایان کتاب و نیز پانوشتها یکسر ترجمه شده است، مترجم محترم خود نیز توضیحات فراوانی درباره اعلام متن، جایها و موضوعات افزوده، و هر جا را با اندیشه و عقاید تشیع در تنافی یافته با دقت توضیح داده و به منابع دیگر ارجاع داده است.

سخن درباره ازرقی و کتاب گرانقدر وی بدرازا کشید؛ بر آن بودم که مطالب کتاب ازرقی را با کتاب فاکهی بسنجم و نشان دهم همانندیهای موجود بین ایندو کتاب از چه روست؟ آیا فاکهی از ازرقی گرفته است و یا هر دو بر سر چشمه‌ای دیگر استوارند و مطالب دیگر.

که ضیق مجال را می گذارم و می گذرم و از خداوند توفیق زیارت و حضور در دیار قدس و حریم دوست را می طلبم. بمنه و کرمه پی نوشتها:

**نگاهی به چند کتاب**

محمد علی غلامی

سرزمین مکه و مدینه مهبط وحی، سرزمین خاطره‌ها و محیط رشد و بالندگی دین اسلام و جایگاه نشر حقایق قرآنی است. کویها و برزنها، دشتها و هامونها، درّه‌ها و کوهها و کوهچه‌ها و محله‌های آن دو، آکنده است از دهها حادثه، خاطره، واقعه شکوهزاد، تنبه‌زا و غرورآفرین.

تاریخ آن دو، وجب به وجب خاک آنها، تاریخ اسلام است، تاریخ چگونگی شکل‌گیری مکتب حق، مقاومتها و رادیها در راه نشر قرآن، خیره‌سریها و کین‌توزیهای مشرکان و ستم‌اندیشان در برابر گسترش نور. راهیان دیار قدس و حریم دوست در این سفر با اینهمه، رویارو هستند؛ بواقع زائر آن دیار اگر نقبی بر تاریخ زند و بر بال خاطره بنشینند و به آن دور دستها برود خواهد دید که این سرزمین از «لونی» دیگر است.

معاونت آموزش و تحقیقات حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت همّت ورزیده است تا زوایای این سرزمین و آثار تاریخی و جایهای مقدس و ارجمندی را که تاریخی درس‌آموز و تنبه‌آفرین را بر سینه دارند بشناساند. از مجموعه‌هایی که در این زمینه در معاونت یاد شده به چاپ رسیده است، گزارشی کوتاه می‌آوریم و در آغاز از مفصل‌ترین آنها یاد می‌کنیم:

ص: ۲۴۳

تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره،

اصغر قائدان

چاپ اول، تهران، نشر مشعر، ۱۳۷۲

ص ۳۷۷ وزیر

این کتاب در دو بخش تنظیم یافته؛ بخش اول درباره مکه سخن گفته و در بخش دوم مسائل مرتبط با مدینه بحث شده است.

بخش اول در یازده فصل سامان یافته و فصول آن از این قرار است:

فصل اول با عنوان «مکه مکرمه در بستر تاریخ» به پیشینه این دیار پرداخته است. موقعیت جغرافیایی شبه جزیره عربستان، موقعیت جغرافیایی مکه مکرمه، کعبه نخستین خانه بر روی زمین، آغاز بت پرستی در مکه، مناصب اجتماعی در برگزاری حج و چگونگی اداره حج گزار، چیرگی قصی بن کلاب و فرزندان او بر مکه و گسترش حاکمیت او، جریان لشکرکشی ابرهه، و حراست کعبه، نامهای مکه مکرمه و فضایل و اهمیت آن دیار، در این فصل به شرح گزارش شده است. (صص ۳۹-۲۱)

فصل دوم با عنوان «سیر تاریخی تجدید بنا و ترمیم کعبه» با گزارش ساخت کعبه پس از ویرانی آن بر اثر سیل آغاز می‌شود و چگونگی ساختمان آن، و رکنها و حدّ و حدود ظاهری آن نموده می‌شود. کیفیت درون کعبه و جایهای مقدس و نامور پیرامون کعبه مانند: مستجار، ملتزم، معجنه (گودالی میان در کعبه و حجرالأسود که گویند ابراهیم-ع- برای ساختن کعبه، در آن ملاط می‌ساخت و اکنون پوشانیده شده است) حطیم، مقام ابراهیم، حجر اسماعیل، چاه زمزم و تاریخچه آن و حوادثی که بر آن رفته است نیز در این فصل با دقت

ص: ۲۴۴

گزارش شده است.

صفا و مروه، سعی میان آن دو، چگونگی حوادث مرتبط با آن و پوشش کعبه آخرین قسمتهای این فصل است. (صص ۶۳-۴۳)  
فصل سوم عهده‌دار تبیین سیر تاریخی توسعه مسجدالحرام، از آغاز تا روزگار کنونی است که با اختصار گزارش شده است، این گزارش از چگونگی توسعه حرم به روزگار خلیفه دوم آغاز می‌شود و با اشاره به توسعه سال ۱۴۰۹ پایان می‌پذیرد. (صص ۷۲-۶۹) گزارش این فصل بسیار مختصر است و گاه وافی به مقصود نیست.

گورستان تاریخی و کهن مکه که به نامهای «قریش»، «حجون»، «بنی‌هاشم»، «جنت‌المعلی» و «ابوطالب» نامبردار است و از دیرباز، خاکجای مردمان مکه بوده است، در فصل چهارم شناسانده شده و تنی چند از مردان و زنان بلند آوازه‌ای که در آن گورستان بر خاک نهاده شده‌اند یاد شده است.

آنگاه از مسجد و مزار شهیدان فتح سخن رفته، با نگاهی گذرا به آن حادثه خونین. سپس از دارالندوه یاد شده است که انجمن مشورتی و سیاستگزاری دوران جاهلی قبایل مکه بوده است. در ضمن این یاد کرد، از حادثه هجرت؛ «لیله المیبت» و فداکاری و ایثار و رادی بی‌بدیل علی بن ابیطالب-ع- در آن شب نیز یاد شده است.

شناسایی و شناساندن زادگاه رسول‌الله-ص- واپسین قسمت این فصل است. (صص ۷۸-۷۷)  
گفتیم این سرزمین، وادی خاطره‌ها و حادثه‌ها است، خانه و مساجد و کویهای انبوه، انبوه حادثه را بر سینه دارند و وجود اینهمه، تاریخ مجسم آن دیار است.

حاکمیت وهابیان که گویا در بی‌توجهی به مآثر و آثار تاریخی بی‌نظیر باشد، باعث شده است تا بسیاری از آنچه یاد شد، تباہ گردد

و

ص: ۲۴۵

عملاً نمادها و نمودهای بزرگ تاریخ اسلام، از صفحه آن سرزمین زدوده گردد.

در فصل پنجم و ششم، از خانه‌های تاریخی مهم که در تاریخ مکه و سیره پیامبر از جایگاه بلندی برخوردار بودند و مساجدی اینچنین یاد شده است؛ مانند: دارالتبلیغ ارقم بن ارقم، خانه خدیجه - سلام الله علیها -، خانه ابوطالب زادگاه حمزه سیدالشهدا - ع -، منزل امّ هانی، مسجد انشقاق القمر، مسجد الرایه و ... (صص ۹۳ - ۱۰۱)

در فصل هفتم از مساجد مکه سخن رفته است (صص ۱۱۷ - ۱۱۱).

و در فصل هشتم کوههای مکه گزارش شده و در ضمن آن درّه ابی دُبّ، شعب ابی طالب. (صص ۱۲۶ - ۱۱۷)

فصل نهم عهده‌دار تبیین میقاتهای ششگانه است و در ضمن آن، سخنی آمده است از حدود حرم و برخی مساجد دیگر. (صص ۱۲۷ - ۱۳۴)

سرزمین عرفات، مشعرالحرام، منا و آثار تاریخی و مساجد آن سرزمینها، عرفان، عشق، شعور، زیبایی و ارجمندی در فصل دهم شناسانده شده است. (صص ۱۳۹ - ۱۵۰)

در فصل یازدهم که واپسین فصل این بخش است از آثار تاریخی، جایهای مهم تاریخی و زیارتگاههای بین مدینه و مکه سخن رفته است. (صص ۱۵۳ - ۱۵۹)

بخش دوّم نیز، در یازده فصل سامان یافته است:

در فصل اوّل با عنوان «یثرب یا مدینه در تاریخ» از پیشینه تاریخی یثرب، ورود یهودیان به آن دیار، چگونگی مهاجرت اوس و خزرج به یثرب، نامهای مدینه فضایل مدینه، زمینه‌های هجرت رسول الله - ص - و بالأخره ورود پیامبر - ص - به یثرب سخن رفته

ص: ۲۴۶

است. (صص ۱۸۴-۱۷۳)

فصل دوم عهده‌دار گزارش مساجد مدینه است، که با تبیین چگونگی شکل‌گیری مسجد قبا، ساختمان آن و فضیلت عبادت و نماز گزاردن در آن، آغاز می‌شود با بحث درازدانی از مسجدالنبی، ادامه می‌یابد.

در این بحث از چگونگی ساخته شدن مسجد پیامبر، ستونهای مسجد، نامهای آنها و چرایی نامگذاریها، ایوان صفه (منزلگاه فقیران) منبر پیامبر، محرابهای مسجدالنبی، خانه رسول‌الله، خانه حضرت زهرا- سلام‌الله علیها- مرقد مطهر پیامبر- ص- قبر فاطمه زهرا- س- و اختلاف درباره آن و ابواب مسجدالنبی، بحث شده و آنگاه سیر تاریخی توسعه‌های مختلف در گذرگاه زمان و در حاکمیت‌های گوناگون گزارش شده است. (صص ۲۴۹-۱۹۱)

مدینه نیز چونان مکه سرزمین جاودانه خاطره‌هاست؛ مساجد، جایها و کویهای آن فراوان حادثه بر خویش دارد و سینه آن سرزمین آکنده از وقایع تاریخی است، و اینهمه، نمادی از تاریخ پرشکوه ما.

مدینه و جایهایی از آن نیز در توسعه ساختمانی مسجدالنبی از تباهی مصون نمانده و اکنون جز یادی از آنان نتوان سراغ گرفت. مؤلف در فصل سوم، این همه را یاد کرده است؛ خانه ابویوب انصاری، خانه امام جعفر صادق- ع-، محله بنی‌هاشم، خانه عثمان بن عفان، قصر بنی‌یوسف، مقبره عبدالله پدر گرامی رسول‌الله- ص- کتابخانه محمودیه، کتابخانه عارف حکمت پاشا، مدرسه محمودیه، مدرسه حمیدیه، مسجد بلال بن رباح، مسجد سیده فاطمه صغری، چاه انس بن مالک و ... که دستخوش تخریب شده و دیگر از آنها اثری نیست. (صص ۲۶۳-۲۵۳)

و در فصلهایی دیگر از مساجد و جایهایی دیگر یاد شده است

ص: ۲۴۷

که خواهیم گفت.

سپس از پیمان گروهی از یثربیان در مکه، با رسول‌الله - ص - که از آنها با عنوان «بیعت عقبه اول و دوم» یاد می‌شود، مسلمانان در مدینه مساجدی بنیاد نهادند، که زمینه گرایش کسان بسیاری به اسلام شد. در فصل چهارم، از این مساجد یاد شده و در ادامه آن، از نمازگاههای پیامبر در اعیاد اسلامی سخن رفته است. آنگاه «مساجد سبعه» شناسایی و شناسانده شده‌اند، و در نهایت مسجد قبلتین و مساجد دیگر مدینه؛ مانند مسجد الإجابیه با یادکردی از خاطره پرشکوه مباحله، مسجد جمعه، مسجد بنی النجار، مسجد فضیخ (که با مسجد ردّ الشمس یکی دانسته شده است و ظاهراً درست نیست، مسجد فضیخ و ردالشمس دو مسجد هستند در دو نقطه. رک: با کاروان عشق، صص ۳۸۸-۳۸۷).

مسجد الرایه، مسجد جبل عینین و ... (صص ۲۸۹-۲۶۵).

در فصل پنجم از مساجدی که در عصر رسول‌الله - ص - بنا نهاده شده و در دوران حاکمیت وهابیان تخریب گردیده است، گزارشهای گویا و دقیقی عرضه شده است. (صص ۳۰۰-۲۹۳)

در فصل ششم از خانه‌های ویران گشته سخن رفته است. در این بخشها نکات تاریخی سودمندی آمده و از چگونگی شکل‌گیری این جایها و حوادث تاریخی مرتبط با آنها و تخریب و ویرانی آنها سخن به میان آمده است.

گورستانهای مدینه دیرپای است. مظلومیت، عشق، مهر، و تاریخ در این گورستانها پیوندی شگرف دارد. بقیع تجسم مظلومیت آل علی است، و احد سرشار از رایحه شهادت، شهامت و خاطره.

در فصل هفتم از اینهمه و مدفونان آنها سخن رفته است، و چگونگی بارگاه و ساختمان بقیع که اکنون پایه‌های ویران شده آن



ص: ۲۴۸

باقی است و بس، گزارش شده است.

در فصلهای واپسین از چاهها، کوهها و مساجد و جایهای اطراف مدینه بحث شده است.

کتاب آقای قائدان تنظیمی نیکو یافته و مطالب آن مستند و استوار است. خوب بود فهرست موضوعات هر دو بخش، در پایان کتاب و یکجا می‌آمد، فرستهای فنی بدان افزوده می‌گشت، و ذیل تصویرها جایگاه بحث از آنها در متن کتاب نموده می‌شد و بدین سان مطالب آن سهل الوصول می‌گشت.

\*\*\* عرشیان

سید جعفر شهیدی

چاپ اول، تهران، نشر مشعر، ۱۳۷۱

۱۳۶ ص رقی.

مؤلف بزرگوار، نام زیبای «عرشیان» را برای این کتاب از این شعر خاقانی وام گرفته است:

عرشیان بانگ «ولله علی الناس» زنند پاسخ از خلق، «سمعنا و اطعنا» شنوند

از سر پای در آیند سراپا به نیاز تا تعال از ملک العرش، تعالی شنوند

کتاب از یک پیشگفتار و دو بخش سامان یافته است. در پیشگفتار از «استطاعت» سخن رفته است و چگونگی تحقق آن. در این نگاه گذرا به ابعاد فقهی حج اشاره شده و بدرستی یادآوری گردیده است که برای دست یافتن به ابعاد حج و بهره‌وری از معارف و آموزه‌های آن، باید به کتابهای اخلاق اسلامی و دستورالعملهای ائمه - علیهم السلام - مراجعه کرد، و از سر صدق و با استواری بدان پرداخت

ص: ۲۴۹

و دانست که در این صورت است که حج جهاد است چنانکه از رسول‌الله - ص - نقل کرده‌اند که: «حج جهاد و عمره تطوع است» (ص ۱۶). بدین مناسبت شعر بلند و زیبا و پندآموز ناصر خسرو قبادیانی نقل شده است و در ضمن آن اشاره‌ای است به روایات و احادیثی که معارف بلند حج را نموده‌اند و حدیث مشهور منقول از حضرت سجاد-ع- به نقل از شبلی و چگونگی آن (ص ۲۰). بحث مؤلف از استطاعت، بحثی آموزنده و دقیق است، نگاهی است بیشتر به آمادگی زائران در جهت هر چه بیشتر بهره‌ور شدن از این سفر و آن دیار مقدس.

آنگاه نگاهی است گذرا به عربستان سعودی، و چگونگی ساختار حکومت و جغرافیای طبیعی آن و قدمت شیعه در آن کشور. در پایان مقدمه، بحثی است کوتاه با عنوان «محمد بن عبدالوهاب کیست و چه می‌گفت» که در ضمن آن به بنیادهای اندیشه وی اشارتی رفته و برخی از افکار و آراء او نموده شده است.

قسمت اول کتاب به مکه پرداخته است که با سخنی از تاریخ مکه و پیشینه آن آغاز می‌شود و با یادکرد حاکمانی که در آن دیار حکمرانی کرده‌اند ادامه می‌یابد. مسجدالحرام و چگونگی شکل‌گیری آن، و برخی از حوادثی که بر آن رفته است، خانه کعبه و چه‌سانی بنیاد گرفتن آن، رکنها و جایهای مقدس و مشهور در اطراف آن؛ مانند حطیم، ملتزم، مقام ابراهیم در صفحات بعدی کتاب گزارش شده‌اند.

کعبه در گذرگاه تاریخ، اندکی پیش از اسلام، کعبه در تاریخ اسلام تحولاتی که به خود دیده، پوشش آن و کسانی که بر آن جامه پوشاندند، از جمله بحثهای این بخش است. با گزارش چگونگی مسجدها و جایهای مقدس و تاریخی مکه معظمه، مانند حراء، زادگاه رسول‌الله - ص - شعب ابی طالب، عرفات و دیگر مشاهد مشرفه،

ص: ۲۵۰

مسجد خیف، جن، تنعیم و ... این قسمت از کتاب پایان می‌پذیرد.

قسمت دوم کتاب در باره مدینه است که با نگاهی گذرا به تاریخ آن شهر، آغاز می‌شود. در این بحث به نکاتی سودمند و دقیق از تاریخ مدینه و وضع اجتماعی و فرهنگی آن، بویژه پس از اسلام و در دوران حکومت امویان اشاره شده است. آنگاه یاد کردی است از حاکمانی که در آن دیار حکم رانده‌اند.

سخن از مسجدالنبی پس از عنوان «حرم مدنی» به تفصیل آمده و از چگونگی شکل‌گیری و توسعه آن سخن رفته است و آنگاه یاد کرد گزیده‌گویانه مساجد مدینه است؛ مانند مسجد قبا، ذوقبلتین، جمعه، مسجد فضیخ و ردالشمس که بدرستی بین آن دو تفکیک شده و حدود دقیق هر دو نمایانده شده و به یک اشتباه درباره مسجد ردالشمس تنبّه داده شده است.

صفحات کتاب جای جای، با تصاویر رنگی زیبا و گویایی از مکانها آذین بسته شده و بدین سان بر چشم‌نوازی کتاب افزوده شده است. کتاب استاد جلیل حضرت دکتر سید جعفر شهیدی مانند دیگر آثارش در عین اختصار و گزیده‌گویی، استوار است و شیرین، با نثری روان و عباراتی متین و محکم.

\*\*\* آثار اسلامی مکه و مدینه

رسول جعفریان

چاپ دوم، نشر مشعر، ۱۳۷۲

۱۱۱ ص وزیری

این کتاب نیز به انگیزه گزارش چگونگی آثار اسلامی و تاریخی مکه و مدینه به قلم آمده است. کتاب در چهار بخش سامان

ص: ۲۵۱

یافته است. بخش اول نگاهی است گذرا به جزیره‌العرب و بخشهای شکل‌دهنده آن؛ حجاز، تهامه، نجد، عروض و یمن که امروز مهمترین بخش جزیره‌العرب را کشور عربستان سعودی فراگرفته است. سپس اشاره‌ای است به چرایی نامگذاری بخشی از این سرزمین به «حجاز».

بخش دوم کتاب ویژه مکه است که با فلسفه نامگذاری آن آبادی به مکه، بکه، البلد الامین و البلد الحرام آغاز می‌شود و با اشاره‌ای به چگونگی وضع جغرافیای طبیعی آن ادامه می‌یابد.

«بنای کعبه به همت پیامبر بزرگ الهی و منادی سترگ توحید حضرت ابراهیم» و «مکه و کعبه بعد از اسماعیل»، عنوانهایی است که در ضمن آنها، مؤلف به حوادث تاریخی مکه و کعبه پیش از اسلام تا روزگار حاکمیت قریش پرداخته است. چگونگی حاکمیت قریش در مکه، لشکرکشی ابرهه به مکه و بنای کعبه به دست قریشیان و چگونگی ساختمانی که آنها بنا نهادند، در صفحات بعدی گزارش شده است. فصل دوم این بخش به مکه و کعبه در بعد از اسلام پرداخته است، با نگاهی گذرا به ظهور اسلام در مکه تا هجرت. آنگاه گزارش توسعه مسجدالحرام است در سال هفدهم هجرت، تخریب و بنای آن در سال ۶۴ هجری، توسعه آن به سال ۹۱ هجری، ساختمان مسجد در عهد عباسیان و چگونگی مسجدالحرام در دوره سعودیها. سپس توضیح و تبیین قسمتها و اجزاء مسجدالحرام است، با گزارش دقیق چگونگی ساختمان کعبه، ارکان کعبه و دیگر جایهای واقع در مسجدالحرام؛ از مسجد الرایه، مسجد الجن، مسجد الإجاب، مسجد حمزه و مسجد بلال نیز در این بخش یاد شده است.

پنجمین فصل بخش دوم ویژه مشاعر مقدسه و مساجد آنها است که در ضمن آن، به اجمال از عرفات، مسجد نمره، مشعرالحرام، مسجد مزدلفه، منا، مسجد خیف، مسجد البیعه، مسجد النحر، مسجد

ص: ۲۵۲

کوثر (محل نزول سوره کوثر) یاد شده و از مساجد اطراف مکه نیز مانند مسجد تنعیم، شجره و جعرانه سخن رفته است. پایان بخش این بخش با عنوان «آثار مذهبی و تاریخی مکه مکرمه»، نگاهی است گذرا به «مولد النبی» خانه حضرت خدیجه، خانه ارقم بن ارقم، کوه حراء و ...

بخش سوم عهده‌دار گزارش تاریخ و آثار تاریخی مدینه است که با نگاهی به یثرب می‌آغازد و با اشاره به پیشینه تاریخی آن پیش از اسلام و پس از آن، ادامه می‌یابد. در این قسمت به اجمال از شرافت مدینه و جایگاه بلند آن نیز سخن رفته است.

در فصل دوم این بخش با اشاره به اهمیت و جایگاه مسجد در فرهنگ اسلامی و مرتبت والای مسجدالنبی، چگونگی ساختمان و توسعه‌های آن در گذرگاه‌های تاریخ را گزارش کرده است. در فصل سوم از قسمت‌های داخلی مسجد؛ مانند مرقد مطهر، منبر، روضه شریفه و دربها، استوانه‌ها و موقعیت حجره سخن رفته است. آنگاه در فصل چهارم از دیگر مساجد مدینه سخن رفته و مسجد فضیخ با ردّ شمس یکی دانسته شده است که گفتیم چنین نیست. (ص ۸۵)

در فصل پنجم به بقیع پرداخته شده است با پیشینه تاریخی آن و یادای از مدفن مطهر امامان - علیهم‌السلام - و دیگر مدفونان آن دیار خاموش.

فصل ششم واپسین فصل این بخش است با نگاهی به موقعیت احد، جنگ احد، مقبره‌الشهداء و یادای از حمزه سیدالشهدا، مصعب بن عمیر و حنظله غسیل الملائکه.

در بخش چهارم تصاویر گویایی از برخی مکانها و آثار تاریخی آمده و ذیل تصویر به صفحات کتاب ارجاع داده شده است. مطالب کتاب به اختصار به قلم آمده و در ضمن بحث، وجود چگونگی این آثار

ص: ۲۵۳

در نگاشته مورخان و گاه سفرنامه‌نویسان پی‌گیری شده است که از نکات جالب توجه کتاب است. کتاب از آن روی که برای عامه زائران به قلم آمده است، با این که بر منابع فراوان و متون کهن استوار است، از ارجاع به منابع تهی است. با اینهمه، لازم است در چاپهای بعدی برخی از منابع یاد شود. نکته دیگر آن که به جهت یاد شده، اختلاف دیدگاهها مطرح نشده و آنچه به نظر مؤلف به صواب نزدیکتر بوده ثبت گردیده است.

\*\*\* سیری در اماکن سرزمین وحی

علی اکبر حسینی

چاپ اول، تهران، نشر مشعر، ۱۳۷۱

۱۳۶ ص رقی.

این کتاب در دو بخش تدوین یافته است. بخش اول از مدینه سخن گفته و بخش دوم از مکه. سخن از مدینه را با نگاهی گذرا به جغرافیای آن و یادکردی از کوههای معروف مدینه آغاز کرده و با نامهای مدینه ادامه داده است. مؤلف از چهارده نام یاد کرده؛ مانند:

یثرب، طیبه، حرم رسول‌الله، دارالهجره، دارالایمان، مدینه الرسول و ... و اشاره کرده است که برخی این نامها را تا چهل رسانده‌اند. عظمت این دیار، فضیلت و شرافت مدینه و امتیازهای دیگر آن نیز گزارش شده است. سپس از مسجدالنبی و چگونگی شکل‌گیری آن بحث کرده و تحولات و توسعه آن را در گذرگاه تاریخ نمایانده است. مرقد مطهر رسول‌الله - ص - حجره طاهره و دیگر جایها و آثار مقدس داخل مسجد؛ مانند استوانه‌ها، مقام جبرئیل و منبر پس از توضیحات کلاً در باره مسجد گزارش شده است.

ص: ۲۵۴

آنگاه سخن از بقیع است و جایگاه بلند تاریخی آن و مدفونان در آن که به تفصیل و دقت یاد شده‌اند. تحقیق دقیق درباره بیت‌الاحزان و جایگاه واقعی آن پس از این آمده است و آنگاه اشاره‌ای است به قبر پدر بزرگوار رسول‌الله - ص - و خانه‌های امام جعفر صادق و امام محمد باقر - علیهما السلام - سپس گزارشی از مساجد دیگر مدینه؛ مانند قبا، غمامه، شجره و ... و در پایان از احد، فضیلت زیارت شهدای احد و جایهای تاریخی مقدس پیرامون آن سخن رفته و با اشاره به جایگاه سقیفه بنی ساعده، این بخش پایان یافته است.

منابع ارجاعی این بخش یکسر در پایان آمده است. به ترتیب اعدادی که در متن نهاده شده است، گاهی یادکرد این منابع بدون اشاره به صفحه و جلد آمده است که مسلم بی‌فایده است؛ مثلاً:

وفاءالوفاء، سیره ابن هشام، اخبار مدینه، راهنمای کمره‌ای، مروج الذهب و ...

بخش دوم کتاب درباره مکه است، که با عنوان «آشنایی مختصری با تاریخ شبه جزیره عربستان» آغاز می‌شود و با اشاره‌ای به جده و میقاتها ادامه می‌یابد. آنگاه سخن از شهر مکه است و نامهای آن و اماکن معنوی - تاریخی مکه که با گزارش تفصیلی مسجدالحرام آغاز می‌شود و با توضیح و تبیین چگونگی ساختمان آن ادامه می‌یابد.

نامهای کعبه تجدید بنای کعبه، پرده کعبه، ارکان کعبه، جایهای تاریخی و مقدس در داخل مسجدالحرام، چاه زمزم و چرای نامگذاری آن؛ حجر اسماعیل و فضیلت آن نیز در این بخش گزارش شده است.

در بخشهای بعدی نگاهی است به شهر مکه و آثار تاریخی آن. گورستانها، شعب ابی طالب که همان قبرستان ابوطالب دانسته شده است و قطعاً نادرست است (میقات، تابستان سال ۷۲، شماره ۴، ص ۱۶۵) و مساجد مکه. اشکال یاد شده در منابع بخش پیشین، اینجا

ص: ۲۵۵

نیز هست، منابع کتاب نیز بدون هیچ گونه آگاهیهای کتابشناسی در پایان کتاب آمده است.  
حج در آینه سفرنامه‌ها



ص: ۲۵۶

## فی منزل الومی

محمد حسین هیکل

سید حسن اسلامی

زندگی و فعالیت‌های نویسنده

محمد حسین هیکل به سال ۱۸۸۸ م / ۱۲۶۷ ق در کفر غنام در خانواده‌ای روستایی، خرده مالک و مصری اصیل، زاده شد. در پنج‌سالگی به مکتب‌خانه سپرده شد و در آنجا خواندن و نوشتن آموخت و یک سوم قرآن را حفظ کرد. در هفت‌سالگی به قاهره فرستاده شده، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آن شهر گذراند و سپس به سال ۱۹۰۹ در رشته حقوق فارغ‌التحصیل شد و برای تکمیل تحصیلات خود به پاریس رفت و در سال ۱۹۱۲ دکترای خود را در اقتصاد سیاسی از دانشکده حقوق پاریس گرفت. در سال ۱۹۲۲ سردبیری روزنامه «السیاسه» ارگان حزب «الاحرار الدستوریین» را به عهده گرفت و همراه با طه حسین به قلمزنی در آن پرداخت.

در سال ۱۹۲۹ به نوشتن و انتشار زندگینامه‌های بزرگان عرب و غربی تحت عنوان «تراجم مصریه و غربیه» پرداخت. در سال ۱۹۳۰ روزنامه «السیاسه» مصادره شد و او به نوشتن کتابی به نام «سیاست مصر و انقلاب مشروطه» روی آورد و کتاب «وَلَدی» را که خاطرات سفرهایش به اروپاست، منتشر ساخت.

پس از آن به تاریخ اسلام و زندگی بزرگان اسلامی روی آورد و به سبب وسعت نظر و دقت عالمانه‌اش در این زمینه آثاری ماندگار

ص: ۲۵۷

بجای گذاشت بویژه کتاب «حیات محمد» که زندگینامه دقیقی از این برگزیده خداست.

هیكل پس از عمری فعالیت فرهنگی و سیاسی، در سال ۱۳۳۵ ه. ق. / ۱۹۵۶ م. درگذشت. (۱)

هیكل نمونه کامل یک روشنفکر عرب قرن بیستم است که از مرحله تقلید گذشته به مرحله تحقیق و خودسنجی تاریخی رسیده است.

او آثار متعددی از خود بجای گذاشته است که مهمترین آنها عبارتند از: «الحکومة الاسلامیه» «بین الخلفاء والملک: عثمان بن عفان»، «الإیمان والمعرفه»، «الشرق الجدید» «ثورة الأدب» و «دین مصر العام».

فی منزل الوحی

هیكل پس از نوشتن «حیات محمد» در سال ۱۹۳۰ همواره در اندیشه مهبط وحی بود تا آن که در سال ۱۹۳۶ م. / ۱۳۱۵ ق. یار او را پسندید و به خانه فراخواند. هیكل از زیارت خانه خدا، سفرنامه‌ای مفصل به ارمغان آورد و در آن مشاهدات و دیدگاههای خود را ثبت کرد.

این کتاب از جهات مختلفی مهم و قابل توجه است؛ از جمله آن که توصیف دقیقی است از وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تاریخی شبه جزیره عربستان در نیمه قرن حاضر از نگاه روشنفکری که از آفریقای شمالی بدان خطه سفر کرده است و منبع با

۱- ضیف، شوقی، الأدب العربی المعاصر فی مصر، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۱، صص ۲۷۴ - ۲۷۰.

ص: ۲۵۸

ارزشی است برای محققان درباره وضعیت حجاز در این دوره. دیگر آن که این کتاب از معدود سفرنامه‌های حج است که از گزارش مشاهدات فراتر رفته و به تحلیل حوادث و ریشه‌یابی مسائل پرداخته است و سوم آن که این کتاب به قلم کسی است که آموزش و فرهنگ غرب به او دیدی دیگر داده است و او در عین دیانت و تقیّد به اصول اعتقادی، ناقدانه پدیده‌ها را ارزیابی می‌کند.

ویژگیهای کتاب

به هنگام مرور اولیه کتاب خصوصیات زیر در آن به چشم می‌خورد:

- ۱- کوشش برای تقریب مذاهب و بیان جوهر دین (ص ۱۱)
- ۲- برخورد ناصحانه با مسائل و ارائه پیشنهادهایی به حاکمان مکه (ص ۱۱).
- ۳- مخالفت با عملکرد وهابیان، بویژه در مورد تخریب آثار دینی (ص ۱۳)
- ۴- تفصیل دقیق جزئیات.
- ۵- اشاره به نکات ادبی و ریشه‌یابی واژه‌ها (ص ۱۰۱ و ۱۰۵)
- ۶- تمجید از ابن سعود به عنوان تأمین‌کننده امنیت در شبه جزیره. مؤلف یک فصل از این کتاب را به او اختصاص داده است.
- ۷- گرایش مداوم به سیاست و نقش آن در تاریخ شبه جزیره و تحلیل اجتماعی در لابلای کتاب.
- ۸- کوشش برای تحلیل روحیات ساکنان این منطقه.
- ۹- نثر زیبا و مطمئن کتاب که محصول قلم یکی از بهترین

ص: ۲۵۹

استادان نثر جدید عربی است.

۱۰- توصیف دقیق از تعارض میان سنت و نوگرایی در میان نسل قدیم و نسل جدید در مکه.

۱۱- این کتاب، با آن که اثری تحقیقی است، همچنان سخت ادیبانه است و صبغه تند ادبی دارد.

بخشهایی از کتاب

با آرزوی آن که، بلند همتی این کتاب حجیم را تماماً ترجمه کند، بخشهایی از آن را ترجمه و نقل می‌کنم: (۱) آغاز سفر

«بامداد سه شنبه ۲۵ فوریه ۱۹۳۶ به ایستگاه قطار «کوبری الیمون» رفتیم. در آنجا سوار قطار «دیزل» شدیم تا به کانال سوئز برویم.

قطار با مسافرانی که آخرین کشتی حج را انتخاب کرده بودند، صحرا را می‌شکافت و پیش می‌رفت. به کانال سوئز رسیدیم. اوراق

سفرمان را گرفتیم و به اسکله‌ای که کشتی «کوثر» در آن لنگر انداخته بود رفتیم.

شگفتا! این چه حالی است که اکنون و به هنگام نوشتن مشاهداتم در خود حس می‌کنم. این کشتیها حاجیان مسلمان را از کانال

سوئز به بندر جده می‌برند، تا سینا- جایی که خداوند با موسی سخن گفت- و مکه را- جایی که وحی بر محمد فرود آمد- به

یکدیگر پیوندند. (صص ۴۶ و ۴۷)

۱- هیکل، محمد حسین. فی منزل الوحی، قاهره، دارالمعارف، [۱۹۷۹؟]، ۶۸۳ صفحه.

ص: ۲۶۰

به سوی مکه

«گمرک جده را به سوی میدان بزرگی که برابرش بود ترک کردیم و منتظر شدیم تا بازرسی وسایلمان در گمرک به پایان برسد. چندان- شاید بگویم اصلاً- انتظاری نکشیدیم ... میهمان وزیر دارایی بودم و او کسی را به سوی ما فرستاده بود ... نخستین جلوه این میزبانی آن بود که به دستور فرستاده وزیر، اتومبیل ما را به هتل جده برای خوردن شام قبل از رفتن به مکه برد. هتل بوسیله دولت برای آسایش حاجیان و مسافران فراهم آمده بود. لذا ساختمان، اثاثیه و همه آنچه در آن بود، ساده و خشن بود. اقامتمان در هتل طولی نکشید و همینکه غذایمان را خوردیم سوار اتومبیل شدیم و به سوی مکه حرکت کردیم. تنها جایی را که از جده دیدیم، همین هتل بود.

اتومبیل همچنان آرام به پیش می‌رفت تا آن که در مقابل پاسگاه پلیس توقف کرد، راننده در لباس بدوی و خشن خود، از آن خارج شد و به طرف پاسگاه رفت و از آنجا به اشاره گفت که «کوشان» می‌خواهند؛ کوشان جواز سفر محلی است و کسی در حجاز بدون جواز مخصوص حق رفتن از شهری به شهر دیگر را ندارد ... «ام السّلم» نخستین محل پس از جده بود که بدان رسیدیم. اتومبیل کنار پاسگاه توقف کرد و راننده «کوشان» را به پلیس نشان داد تا بتواند سفر خود را ادامه دهد .. اتومبیل ما در «بحره» که دوّمین محل در راه مکه است، توقف کرد ... آخرین محل قبل از رسیدن به مکه شمیسی است. از قبل می‌دانستم که شمیسی امروز، همان حدیبیه زمان رسول خداست.

میل داشتم پیاده شوم و جایی را که مسلمانان به قصد حج آمده بودند و قریش راه بر آنان بسته بودند، بینم ... لیکن چگونه می‌توانستم بدانجا روم چرا که شب به نیمه رسیده و خستگی و شوق رسیدن به

ص: ۲۶۱

مکه ما را درهم فرو ریخته بود! از راننده نخواستیم توقف کند، تنها از فاصله باقیمانده تا ام القری پرسیدم. راننده نیز هرگاه جاده اجازه می‌داد سرعت می‌گرفت و هرگاه چرخهای اتومبیل در شنها فرو می‌رفتند، کند و یا توقف می‌کرد (صص ۷۲-۶۷).

مکه

«نیمه شب به مکه رسیدیم. از آنچه آن روز و روز پیش به سرمان آمده بود خسته بودیم. شهر در لباس شب و بارش نور ماه، قداست و شکوهی بیشتر یافته بود... به خانه میزبانمان، فرماندار شهر شیخ عباس قطان که در انتظارمان بود رفتیم... با آن که از شب ساعتها گذشته بود، چای و قهوه آوردند که نوشیدیم. میزبان پرسید که آیا می‌خواهم بی‌درنگ شاعر عمره را بجای آورم یا آن که به فردا و پس از رفع خستگی وا می‌گذارم. ترجیح دادم همان وقت به ادای شاعر پردازم و نخواستیم به بعد موکول کنم. شاید عشق به خانه خدا، حرم او و صفا و مروه- که هاجر مصری در پی یافتن آب برای فرزندش اسماعیل هفت بار میان آنها سعی کرد- مرا بر آن داشت با تمام خستگی، برای انجام این شاعر شتاب کنم.

پرسیدم: آیا در این وقت نابهنگام می‌توان به طواف و سعی رفت؟ پاسخ دادند که حرم شب و روز باز است و مردمان در هر ساعتی از شب و روز طواف و سعی می‌کنند. با لباس احرام همراه طواف دهنده، خارج شدم...

کعبه در میانه مسجد در برابرم آشکار شد. چشمم بدان دوخته شد. قلبم بدان سو جهید. نتوانستم چشم بگیرم. با دیدن کعبه حس کردم لرزشی سراپایم را لرزاند. با هراس و افتادگی تمام پاهایم بدان سمت حرکت کرد با دیدن کعبه آنچه را که طواف دهنده به ما تلقین

ص: ۲۶۲

کرد گفتیم: «اللهم انت السلام و منک السلام، حینا ربنا بالسلام» گفتن این جملات بر هراس و ترسم افزود. همچنان که به کعبه نزدیک می‌شدیم، طواف دهنده شروع به بیان تاریخ مسجد الحرام و درهای آن و آنچه در زمان پیامبر بدان افزوده شده بود کرد. لیکن همینکه دید از گفته هایش استقبالی نمی‌کنم دم فرو بست. چگونه در آن حال که «خانه» وجودم را مسخر و مرا جذب خود کرده بود تا به سویش بشتابم، طواف کنم و ذکر خدای گویم، می‌توانستم به سخنی دیگر گوش فرا دهم؟! (صص ۷۲-۷۴).

نسل جدید مکه و مخالفت با گذشتگان

«عشق به زندگانی جدید، وجود جوانان مکه را مسخر خود ساخته و آنان را به خواندن و پیجویی هر چه درباره آن گفته و نوشته می‌شود و آنچه مظاهر و نشانه‌های آن تلقی می‌گردد. واداشته است.

برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که گذشته نزدیک این دیار حرام را و حتی عده‌ای وضعیت حاضر آن را- که نسل میانسال نماینده آن است- محکوم می‌کنند؛ زیرا این نسل رو به پیری، مانند نیاکان خود می‌اندیشد؛ آنچنان در تصور اسلامی از خدا مبالغه می‌کند که اراده انسانی از میان می‌رود و اندیشه بشری نابود می‌گردد و نه تنها جز آنچه را که نیاکان گفته‌اند، برای چیزی احترامی یا عنایتی قائل نیست، بلکه علوم و فنون جدید را جلوه‌هایی از دلفریبی و رهنزی خیال که با حق و حقیقت کمترین پیوند شایسته توجه ذهن ندارد، می‌شناسد.

شیخ حافظ که اینک نماینده دولت سعودی در لندن است، در سال ۱۹۳۰ مدیر آموزش در حجاز بود. خواست با افزودن دروس

ص: ۲۶۳

جغرافی، زبان خارجی و رسم فقط در مدارس ابتدایی حجاز سیستم آموزشی را اصلاح کند. لیکن همینکه علما و بزرگان اهل نجد از این تصمیم با خبر شدند، برای ابراز مخالفت با این بدعتها، نزد ابن سعود رفتند. شیخ حافظ با آنان تماس گرفت و کوشید قانعشان کند که در آنچه می‌خواهد انجام دهد بدعتی نیست. اما آنان در پاسخ گفتند که نزد ابن سعود استدلالهای متقنی درباره مفاسد ناشی از این علوم ارائه کرده‌اند.

«رسم» همان صورتگری است که قطعاً حرام است. زبان خارجی وسیله آشنایی و شناخت عقاید کفار و علوم فاسد آنان است که در آن خطر بزرگی برای اخلاق و عقاید وجود دارد. در جغرافیا نیز سخن از کروی بودن زمین، گردش آن و گفتگو از سیارات و ستارگان است که از علمای یونان گرفته شده و عالمان سلف آن را محکوم کرده‌اند. بالاخره شیخ حافظ بر مخالفت آنان پیروز شد. اما نه از طریق قانع کردن آنها، بلکه از طریق کسب حمایت پادشاه از تصمیمات خود.

به استثنای جوانان، این اعتقاد علما و مردم حجاز است ...

اگر مقایسه درست باشد، به گفته شیخ حافظ استناد می‌کنم که می‌گوید شیوه آموزش در حجاز به سبک شیوه قدیم آموزش در الازهر است. کافی است به یکی از کتابهای قدیمی الازهر و سبک آن مراجعه کنید تا چهره مکه را در آن ببینید. حتی در سازماندهی و ساختمان، می‌بینیم که متن کتاب الازهری در میان شرح آن پراکنده شده، حاشیه و تعلیق، آن را دربر گرفته و همگی درهم فرو رفته‌اند؛ بگونه‌ای که هیچ قسمتی از صفحه سفید نمانده است. آموزش از طریق این گونه کتابها، اندیشه را به همان صورت کتاب در می‌آورد و حتی چهره زندگی را چنین جلوه گر می‌سازد. و این چیزی است که هم امروزه آن را در مکه مشاهده می‌کنیم» (صص ۱۲۶-۱۲۳).



ص: ۲۶۴

بیگانگان در شبه جزیره

«مکه و بخش داخلی شبه جزیره، همچنان بر غیر مسلمانان حرام و ورود به آنها ممنوع است. بیگانگانی که خواستار ورود به این خطه هستند. ناچارند پیش از درآمدن در دژ اسلام، مسلمان شوند، زبان عربی را بیاموزند و شیوه زندگی و پوشاک عربی را مانند عربها خوب یاد بگیرند. اگر چنین نکنند، نمی‌توانند از ساحل به قلب شبه جزیره فرو روند و اگر هم موفق شوند، ناگزیرند مقاصد خود را پنهان سازند ...

این عوامل به اضافه سود مادی کم ناشی از دشواری اقتصادی در مکه مانع مهاجرت بیگانگان به شبه جزیره شده است. غریبانی که تن به این ماجراجویی داده و وارد این سرزمین شده‌اند. انگشت شمارند و مردم با شگفتی به این ماجراجویی آنان می‌نگرند. هنگام اقامت خود در مکه به چند تایی از آنان برخوردیم؛ معروفترین آنان میان مردم، حاج عبدالله «فیلی» - به تعبیر مسلمانان - با سنت جان فیلی - آن گونه که انگلستان او را می‌شناسد - است.

کوشیدیم او را بشناسیم و بارها او را دیدیم. دو یا سه بار در تکیه مصریها و یکبار هم در خانه‌اش ملاقاتش کردم که نقشه‌هایی را که از راههای مکه به طائف و مکه به مدینه کشیده بود، به من هدیه داد. طبق وصفی که هموطنانش از او ارائه می‌کنند، مرد عجیبی است. مانند بدویان اهل نجد می‌زید، خانه و خوراکش و مقاومتش چون آنان است و مورد اعتماد ابن سعود است و از ملازمان همیشگی مجلس پادشاه.

فیلی همه این سرزمین را زیر پا نهاده و بدقت همه جا را توصیف کرده و نقشه‌هایی رسم کرده است. کتابش «الربع الخالی» گوشه‌ای از کوششهای او را در پیمودن صحراها نشان می‌دهد و نقشه‌های

ص: ۲۶۵

مفصل او را وزارت جنگ بریتانیا چاپ می‌کند. لیکن زندگانی علمی او، با انزوای کامل همراه است. بدویان در سفرها همراه او هستند، اما از کارهایش سر در نمی‌آورند و او نیز از نتایج به دست آمده که مرهون همگامی آنان است، با خبرشان نمی‌کند. (صص ۱۳۴ و ۱۳۵)

کالاهای غربی در بازارهای مکه

امروزه تجارت غرب در بازارهای مکه رایج است و کمتر از مصنوعات مکه یا دیگر شهرهای شبه جزیره در این بازارها می‌توان یافت. اگر می‌گویم غرب، ژاپن را نیز منظور می‌دارم، کالاهای ژاپنی با نرخهایی پایین در بازارها پخش شده‌اند و سخت جلب توجه می‌کنند.

غرب و ژاپن در صنعت چنان مهارتی به دست آورده‌اند که محصولات آنها به مکه می‌فرستند و مسلمانان آنها را به عنوان محصولات «بلد امین» برای تبرک خریداری می‌کنند. (ص ۱۳۷).

دریوزگی در مکه

«هزاران تن از ساکنان مکه حق خود می‌دانند که از طریق صدقات و کمکهایی که به آنان می‌شود زندگی کنند و هیچ یک از آنان در اندیشه تن دادن به کاری برای رفع نیازمندی خود و خانواده‌اش نیست. این روحیه باعث انتشار هراسناک تکدی در مکه، بویژه در ایام حج شده است. هر گاه برای نماز به مسجد الحرام بروی، بر درهای مسجد - که بیش از بیست و شش در است - دهها پسر بچه و زن را می‌بینی که به اصرار از مردم گدایی می‌کنند. بسیاری از حاجیان - مخصوصاً زنان حاجی - برخورد واجب می‌دانند که بر اینان انفاق کنند ... بسیاری از این گدایان، تندرست و قوی بنیه هستند و تن کار کردن را دارند ... اگر در این مورد پرسش کنی، پاسخ می‌شنوی که:

ص: ۲۶۶

«اینان از ذریه اسماعیل هستند و آیه شریفه «رب ائی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلاة فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم» بر آنان منطبق است و صدقاتی که مردم به این افراد می‌بخشند، همان میل و گرایش دلهای آنان به ساکنین بلد امین است. هر چند امروزه تنها عده کمی از ساکنان بلد امین از فرزندان اسماعیل هستند و بیشتر آنان آمیزه‌ای از مسلمانان کشورهای اسلامی در آسیا و آفریقا به شمار می‌روند.

اگر این هزاران تنی که امروزه در مکه از طریق در یوزگی زندگی می‌کنند، تن به کارهایی که از آنان ساخته بود می‌دادند، چهره زندگانی در مکه را دگرگون می‌کردند و اگر صدقاتی را که مسلمانان این چنین خرج می‌کنند، جمع و به سود این افراد سرمایه‌گذاری می‌شد، بیشتر به سود آنان و مکه بود و این ذهنیت بیمار؛ ذهنیت عجیب تنبلی و از مسؤلیت تن زدن، تغییر می‌یافت و به تبع آن، مکه نیز به سوی زندگی جدید راه می‌یافت ...

حکومت‌های عثمانی در گذشته این نکته را درک کرده بودند و برای تغییر روحیه از مسؤلیت تن زدن در مکه و حجاز، نه تنها کاری نکردند، بلکه کوشیدند پایه‌های آن را استوارتر کنند و با دادن جیره به غریبانی که به مکه روی آورده و در آن سکنی گزیده بودند، این حالت را تقویت کنند و ثروتمندان را تشویق به حبس موقوفاتی برای کمک به آنان کردند. بدین ترتیب روحیه بیکارگی و تنبلی در شهر حرام قوی شد و به دیگر شهرهای حجاز سرایت کرد و راه هرگونه حرکت اصلاحی را بست و اگر کسی در اندیشه اصلاح این وضع برمی‌آمد، شیخ عبدالحمید پیشاپیش ما گورستان را به طرف این دیوار ترک کرد و ما نیز از پی او رفتیم تا به فضایی رسیدیم که مانعی چو بین راه را بسته بود. سرهایمان را خم کردیم و از این مانع گذشتیم از دامنه کوه بالا رفتیم تا پای دری کهنه که در این دیوار کار گذاشته شده بود، رسیدیم. شیخ عبدالحمید در را کوفت و ما حرکتی در پس در احساس کردیم. نگهبان این گورستان ممنوع سنگهایی را که با آنها در را بسته





ص: ۲۶۹

بود تا کسی وارد نشود، کنار می‌زد. نگهبان لنگه در را گشود و ما وارد شدیم. با سلامی که گویای آشنایی او با شیخ عبدالحمید و خویش فرماندار بود، از ما استقبال کرد. اندکی بعد به گوری در سمت چپ آنجا اشاره کرد و گفت این گور خدیجه بنت خویلد ام المؤمنین و مادر بزرگ تمام منتسبین به پیامبر به عنوان فرزندان دخترش فاطمه و پسر عمویش علی بن ابی طالب است. این گور نیز مانند دیگر گورها به دستور وهابیان با خاک یکسان شده است.

دو گام پیش رفتیم که نگهبان گفت اینها گورهای اجداد پیامبر عبدالمطلب و عبد مناف و عمویش ابوطالب است. سپس به گوری اشاره کرد و یادآور شد که این گور آمنه مادر پیامبر اکرم است. با آنکه می‌دانستم آمنه در «ابواء» در گذشته و به خاک سپرده شده است، شگفت‌زده نشدم. چونکه سخنان اهل مکه درباره بی‌سندی بسیاری از این گورها و مکانها، در گوشم بود. در حقیقت ادعای وجود گور آمنه در این جا برای جلب بیشتر حاجیان به این گورستان و برکت خواهی بوده است.

راه رفته را باز گشتم و در برابر گور خدیجه ایستادم. پس، عمو و جد پیامبر که در یتیمی او را در دامان و پناه خود گرفتند، اینجا خفته‌اند! همسر وفادارش نیز که جان و مال و عشق خود را قبل و بعد از بعثت نثار پیامبر کرد اینجا خفته است! در بقعه‌ای که دیگر حامیان پیامبر را در خود گرفته است و پیامبر در پناه آنان از هنگام ولادت تا زمانی که مرگ آنان را در ربود و تا سالهای پس از بعثت که در معرض رنج و آزار و نابودی دشمنان قرار داشت، همواره از حمایت بی دریغشان برخوردار بود.

عبدالمطلب! ابوطالب! خدیجه! چه نامهای پر جلالی و پردوامی که همواره با بزرگی و تجلیل از آنها یاد می‌شود ... (صص ۲۱۱-۲۰۷).

ص: ۲۷۰

آرامگاه ویران حضرت خدیجه

«می‌خواستیم گورستان را ترک کنیم که نگهبان ما را متوقف کرد و دستش را که قطعه‌ای کاشی سبز زیبا با نقشه‌های هنری ظریف در اطرافش، در آن بود به سوی ما پیش آورد و گفت «این قطعه‌ای از دیواره گنبدی است که بر گور حضرت خدیجه بوده است». در گذشته گنبدی بلند و زیبا بر گور حضرت خدیجه بوده است که به گفته مورخان، در سال نهصد و پنجاه هجری به هنگام امارت داوود پاشا بر مصر، توسط رئیس دیوانهای او، امیر شهید، محمد بن سلیمان چرکسی ساخته شده بود.

وهابیان به هنگام ورود به مکه این گنبد را همراه با دیگر گنبدها در جهت ارضای خواسته‌های دینی خود، ویران کردند... امروزه دیگر کسی به این گنبدهای ویران نمی‌اندیشد و به زیارت گورهای پنهان در پس دیوار نمی‌آید. هر چند همچنان مردم در کنار مانعی که قبل از بالا آمدن از کوه آن را پشت سر گذاشتیم گرد می‌آیند، فاتحه می‌خوانند، برکت می‌خواهند و می‌روند. مصاحبم گفت: «می‌بینی که چگونه وهابیان به آثار اهل بیت پیامبر تجاوز کردند و برای عواطف مسلمانان در این باب ارزشی قائل نشدند!

یکی دیگر از همراهان پاسخ داد: آیا این آثار در زمان پیامبر وجود داشته است؟ آنان که آنها را وسیله تقرب به خدا پنداشتند، آنها را بوجود آوردند و کسانی که بقای آنها را عامل نارضایتی خدا و رسولش می‌دانستند آنها را از بین بردند. پس در حقیقت اینجا جنگ میان دو عقیده است و کار کسانی که این آثار را از بین برده‌اند به حکمت اسلام و سنت رسول نزدیکتر است. و اگر این گنبدها با انگیزه دیگری - جز

ص: ۲۷۱

انگیزه دینی - ساخته شده بودند، بایست در ساخت و ویرانی آنها تجدید نظر می‌شد و وهابیان حتماً شایسته سرزنش به سبب کردارشان باشند.

گویی این جمله آخر مصاحبم را دلیر کرد و با شنیدن آن چهره‌اش منبسط شد و پس از آن که پیشتر از ما به سوی در می‌رفت، به طرفم برگشت و گفت: «چرا یک انگیزه انسانی در این مورد در نظر نگیریم و مثلاً انگیزه جلب قلوب مردمان به طرف اهالی این شهر ایمن، که در سرزمین لم یزرع قرار دارد. باز چرا انگیزه‌ای دینی در این مورد فرض نکنیم تا معتقدان به گورستان و گنبد ها را بدین وسیله به حج خانه خدای تشویق کند؟ وهابیان با ویران کردن این گنبدها یکی از بهترین منابع درآمد خود را از بین بردند و این مطلب را همان گونه که ما حس می‌کنیم - امروزه و پس از اقامت در مکه درک می‌کنند و شاید از آنچه کرده‌اند متأسف باشند، اگر چه شک دارم که اینان اساساً درباره امری متأسف بشوند. (صص ۲۱۴-۲۱۲).

«در حقیقت، تعیین دقیق جاهایی که در آنها وحی نازل شد یا پیامبر بدانها به مناسبتی پناه گرفت، دشوار است. زیرا کتابهای سیره حدود دو قرن پس از وفات پیامبر نوشته شدند، احادیث نیز در زمان عباسیان جمع آوری و تدوین شدند. تا آن هنگام نیز مسلمانان درگیر جنگها، فتوحات و شورشهای داخلی بودند و فرصت تدوین آثار پیامبر را نمی‌یافتند. عمر نیز در میان مردم بانگ برداشته بود که هر کس جز قرآن از پیامبر اثری دارد، نابودش کند (ص ۲۱۶).

بر خانه ویران خدیجه

از خود می‌پرسم: «اگر در غرب خانه‌ای مانند خانه خدیجه، سرشار از خاطرات جاودانه بود و هنرمندان می‌خواستند سمبلی برای



ص: ۲۷۲

این خاطرات برپا کنند، چه می کردند؟ این خانه دارای آن چنان خاطرات روحانی و عاطفی است که مانند ندارد؛ در همین خانه خدیجه در اتاقش چشم انتظار بازگشت محمد از شام با کالاهای تجارته‌اش بود و هنگامی که محمد جوان با امانتداری، هوش و توانایی‌اش بر او وارد شد، در چهل سالگی دلباخته این جوان گشت. در همین خانه بود که محمد پس از سختی با آسایش آشنا شد و پس از دست تنگی با رفاه مانوس گشت و در همین خانه بود که خدیجه برایش فرزندان بی‌دنیای آورد و او با همسر وفادار و با فرزندانش نیکوکار بود و در این مورد نیز چونان امانتداری‌اش الگو و زبانزد قوم خود گشت. در همین خانه بود که محمد از خوشی و آسایش روی گرداند، فراتر از عواطف همسرانه و پدرانه رفت و پس از آن که خدیجه را نیز مانند خود ساخت و با تأملات روحانی خود آشنایش کرد، برای تحنّث (۱) در غار «حراء» معتکف شد و پس از نزول نخستین وحی، به همین خانه شتابان و هراسان آمد در حالی که می‌گفت «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید» و آرامش و ایمنی را در دامان همسر مهربان و نیکوکار و وفادارش یافت.

در همین خانه بود که به عبادت پروردگارش یکسره دل بست و از او خواست تا اسباب هدایت قومش را به سوی دین حق فراهم کند.

در همین خانه بود که پس از وقفه‌ای مجدداً وحی نازل شد. در همین خانه لذت حقیقت و دعوت به آن را چشید؛ لذتی که دشمنی و آزار قریش را در می‌پوشاند. در همین خانه خدیجه در گذشت و سینه محمد را از فراقش شرحه شرحه کرد و تنها رسالت بزرگش بود که از شدت این رنج کاست در همین خانه بود که شب هجرت به مدینه در

---

۱- تحنّث به معنای عبادت است؛ و گفته‌اند که اصل آن کلمه تحنّف به معنای حنیفیت گرایی است.

ص: ۲۷۳

آن بیتوته کرد. در حالی که جوانان و دلیران مکه آن را دربر گرفته و خواستار کشتن او بودند. در هر یک از این خاطرات جاودانه بر صفحه گیتی الهامی برای آفریدن بهترین شاهکارهای هنری است (صص ۲۲۶ و ۲۲۷).  
پی نوشتها:

### سرزمین یادها و یادگارها

بنت الهدی / جواد محدثی

ص: ۲۷۴

کتاب «ذکریات علی تلالِ مکّه» خاطرات و سفرنامه حج شهید «بنت الهدی» است. چاپ دوم کتاب، در سال ۱۴۰۰ قمری است، ولی تاریخ حج آن شهید بزرگوار، قید نشده است. ترجمه بخشی از این کتاب، در این شماره تقدیم شما می‌گردد.

امیداست در شماره بعدی فصلنامه، ادامه این سفرنامه پر نکته و آموزنده را با هم بخوانیم ...

\*\*\* رشته‌های روشن سپیده فجر، رسیدن روز تازه‌ای را خبر می‌داد. تأثیر «روز»، به تناسب آنچه در بر دارد و به انسان سود می‌بخشد، حتی در ساعات مختلف یکسان نیست. از این رو، گاهی روز، طولانی می‌شود، بخاطر استمرار آثاری که در زندگی انسان باقی می‌گذارد، و گاهی خیلی کوتاه جلوه می‌کند و با پایان ساعتهای محدودش، به آخر می‌رسد.

آن روز، جا داشت که به لحاظ آثار ماندگارش، روزی بلند باشد.

صبح، مژده پایان ساعتهای طولانی شب را همراه آورد. شبی طولانی، با اندیشه‌ها، آرزوها و رنجهایش، اما کوتاه، به نسبت ساعات خواب که بسیار اندک می‌نمود.

صبح، با قطرات باران که سایبانی از ابر داشت، با طراوت بود.

ابر، هوا را تیره ساخته بود، هر چند واقعیت آن روز، بخاطر معانی روشن رحمت، نورانی بود و بخشی از زمان را نشان می‌داد که جانهای مؤمنان رو به سوی خدا داشتند و با آهنگی زیبا، پاسخگوی آن ندای جاودانه خداوند، خطاب به ابراهیم-ع- بودند که:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكَّأَ رَجَالًا...»

ص: ۲۷۵

می‌بایست خانه را به سوی فرودگاه ترک کنیم.

ایستادم، تا آخرین نگاه را به آنچه برای این سفر ژرف و پر معنا آماده کرده بودم بیفکنم. مبادا چیزی را جا بگذارم یا فراموش کنم، هر چند همه وسایل سفرم بیش از یک چمدان نمی‌شد. مگر انسان در این سفری که به سوی خانه خداست، چه لازم داد؟ مگر این سفر، سر آغاز رفتن به سوی خانه‌ای نیست که در آغاز، در سرزمین خشکی بنا شده بود؟ این مفهوم همان دعایی است که ابراهیم خلیل از خدا خواست:

«رَبِّ اِنِّیْ اَسْکَنْتُ مِنْ ذَرِّیَّتِیْ بَوَادِ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمَحْرَمِ، رَبَّنَا لَیْقُمُوا الصَّلَاةَ».

و ... اینگونه بود.

و این خانه، بعنوان کعبه مسلمانان شرق و غرب جهان باقی ماند. همه تمدن‌ها، با همه شکوه و عظمتشان آمدند و متلاشی شدند و رفتند، اما این خانه، همواره پا به پای استواری «حق»، جاودان ماند.

با این حساب، کسی که آهنگ رفتن به این خانه و آستانه را دارد، چه چیز همراه می‌برد، جز برخی از وسایل اولیه ضروری، همراه با قرآن و کتاب دعا و مناسک؟ و چراغی کوچک برای جمع کردن سنگ در شعر، و دفتر و قلمی برای نگاشتن خاطرات، و گذرنامه سبز و دفترچه زرد رنگ بهداشت؟!

توقفی کردم تا از وجود اینها مطمئن شوم و گذرنامه را دم دست بگذارم، چرا که همین بود که مرزهای بسته را به رویم می‌گشود. از همانجا فکرم را به رهتوشه سفر طولانی آخرت پرواز دادم.

این سفر حج، قرار بود که بیش از ۱۷ روز طول نکشد. اما سفر آخرت، بسیار طولانی و ژرف است، سفری بی بازگشت، کوچ از این زندگی فانی به حیات پایدار و ابدی، و برای آن سفر، به رهتوشه بسیار

ص: ۲۷۶

محتاج ترم.

اگر در این سفر، فرضاً چیزی را فراموش کنم یا جا بگذارم، براحتی می‌توانم آنجا تهیه کنم، اما در آن سفر بی بازگشت چه خواهم کرد، اگر متوجه شوم که توشه برنداشته‌ام یا از اهمیت یک وسیله غافل شده‌ام؟!

وقتی مدیر کاروان اعلام کرد که باید همراهان پتویی برداریم، بی درنگ انجام دادیم، چرا که او به وضع هوا آشنا بود و او بود که می‌بایست نیازهای ما را برآورد، او می‌دانست که چه چیزهایی را باید برایمان تهیه کند و چه وسایلی را خودمان باید فراهم کنیم. اما ... وقتی می‌شنویم که پیامبر خدا- ص- برایمان این آیه قرآن را می‌خواند که:

«تزوّدوا، فانّ خير الزاد التقوى»؛ «رهتوشه بردارید، و تقوا بهترین رهتوشه است» چرا گوش جانمان به این ندا نیست؟ شگفت است که انتظار آمرزش داریم، بدون زاد راه!

آیا در این سفر، می‌توانیم بدون همراه داشتن پتو، انتظار گرم شدن داشته باشیم؟ آیا ممکن بود بگوییم: مدیر کاروان، آدم بخشنده‌ای است، بدون پتو همراهش می‌رویم، بالأخره او هم به نحوی ما را از سرما ننگه خواهد داشت؟ هرگز! این معقول نیست، تا وقتی که او ما را هشدار داده و سود و زیان را به ما گفته، چنین توقعی نیست.

اما رهتوشه‌ای که خداوند خواسته در این سفر به همراه ببریم، خود را به غفلت و فراموشی می‌زنیم و با این امید زندگی می‌کنیم که خدا کریم است و خواهد بخشید! ...

\*\*\* پس از آن که نیت احرام را بستیم، هنوز در زمین فرودگاه بغداد بودیم و کلمات «لیک، اللهم لییک ...» را تکرار می‌کردیم که هواپیما

ص: ۲۷۷

برخاست.

خورشید صاف و روشن بر ما می‌تابید و گرما می‌بخشید.

برایمان عجیب بود. همین چند دقیقه پیش بود که هوا ابری بود و قطرات پیوسته باران بر ما می‌بارید. آیا ممکن است هوا به این سرعت عوض شود؟ این خورشید گرم و فروزان در آسمان صاف کجا و آن تیرگی چند لحظه پیش کجا؟! برآستی که عجیب است این دگرگونی در آسمان و تغییر حالت افقهای بالا! مگر وقتی به آسمان نگاه می‌کردیم، از لا به لای ابرها در پی خورشید نبودیم؟ مگر قطرات اشک بدرقه کنندگان با قطرات باران نمی‌آمیخت؟ مگر باد، همصدا با آههای حسرتبار خدا حافظی کنندگان نمی‌شد؟ پس این تغییر وضع چیست؟

آیا اجابت دعای کسی است که از خداوند می‌طلبید: «یا مَحْوِلُ الْأَحْوَالِ...»؟

سرانجام متوجه علت شدیم. هواپیما ما را بالای ابرها برده بود. این ما بودیم که برفراز ابرها و باران رفته بودیم، نه این که ابرها بسرعت متغیر شده باشد. چه زیبا و شیرین است که جسم ما در فضایی پاک، زیر نور روشن خورشید، تیرگیها و دشواریهای باران را پشت سر گذاشته است. این وضعیتی، حقیقتی را بر ما روشن کرد که بیشترمان از آن غافلیم، و آن این که: انسان می‌تواند روح و اندیشه‌اش را بالاتر از ابرهای شک و نادانی و انحراف ببرد، تا بدون هیچ آلایشی، آن را پاک و زلال سازد، اگر بخواهد می‌تواند، اگرچه در فضایی ابر آلود و تیره به سر برده باشد.

حقیقت دیگری هم برایمان روشن شد؛ این که انسان به هر قیمتی باید بکوشد تا به سرچشمه روشنایی برسد، «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم». انسان هرگز از تیرگیها به روشنی نمی‌رسد مگر این که خودش آن را بخواهد و در این راه بکوشد، تا

ص: ۲۷۸

شایسته این دگرگونی شود ... چه زیباست که توجه کنیم و جانمان را پاک بیاییم، رها در آسمانِ کمال، در حالی که لغزشگاهها و پرتگاههای انحراف و سقوط را پشت سر گذاشته‌ایم، همانگونه که در هواپیما، زمین لجن آلود و افقهای ابر آلود را پشت سر گذاشته‌ایم! ...

صد دقیقه گذشته بود که اعلام کردند بزودی در فرودگاه جده فرود می‌آییم؛ یعنی یکی دو روز دیگر در مکه خواهیم بود ... برادر خانه دوست، خدای آمرزنده و کریم.

\*\*\* بالأخره هواپیما در فرودگاه جده متوقف شد. خدا را شکر کردیم که سلامتی و توفیق، رسیدیم. چشمهایمان به طرف در بود که اجازه خروج بدهند. دقایقی آمیخته به انتظار گذشت. ویژگی انتظار (به هر جهت که باشد) این است که زمان را طولانی جلوه می‌دهد. مدتی گذشت. از ما خواستند که دفترچه‌های بهداشت خود را آماده کنیم.

دفترچه زرد رنگ در دست هر یک از ما بود، گویا از درمانگاه بیرون آمده‌ایم. با شوقی آمیخته به نگرانی، به طرف در سر می‌کشیدیم. در گشوده شد و دو نفر بالا- آمدند تا از تندرستی واردین از بیماری و با مطمئن شوند. بیشتر دفترچه‌ها را بازرسی کردند، عجیب بود که نوبت بازرسی به ما نرسید، گویا سلامتی ما بدون معاینه و دقت هم معلوم بود. نمی‌دانیم چرا اینطور شد. هر چه بود، از سهل انگاری مأموران، در کنترل بود. دفترچه‌ها نشان می‌داد که فرد برضد اسهال و آبله واکسینه شده است. هیچ احتمال نبود که یکی از مسافری به این بیماری مبتلا باشند، ولی مهم، پیشگیری از ابتلاء بود.

مسافران شروع کردند به فرود آمدن. من همچنان نشسته و منتظر خلوت شدن پلکان بودم و فکر می‌کردم. به یاد فرود آمدنم در آخرین جایگاه و دفترچه بهداشتی افتادم که نکیر و منکر از آن خواهند

ص: ۲۷۹

پرسید و اهمیتی که پیشگیری برای آن مرحله دارد. آنان از من برگه واکسن بر ضد بیماریهای متعددی طلب خواهند کرد که عوارض بسیاری برای جامعه پدید می‌آورد، بیماریهایی که نه در اثر ضعف جسمی یا نزدیک شدن به بیماران، بلکه بخاطر ضعف ایمن و بی شخصیتی و خود باختگی در مقابل دیگران پیدا می‌شود، آن دیگران هر که می‌خواهند باشند، منحرفان، آلودگان یا سرگردانان!

در آن قرارگاه نهایی از انسان خواهند پرسید که چرا بدون مراقبت، روح خود را در پی تمایلات رها کردی؟ چرا فکرت را به هر طرف گسیل دادی؟ چرا دلت را رها کردی تا آرزوها در آن رشد کند و شاخ و برگ برآورد و شاخه‌های نامند بریدن باشد! از او دفترچه بهداشت خواهند خواست و او از کجا خواهد آورد؟

مگر این که در طول زندگی به این پیشگیری و واکسن زدن اقدام کرده باشد. کارمند سعودی ممکن است گاهی سهل انگاری کند یا غافل شود، امّا در آنجا ... که با فرشتگان الهی مواجه می‌شویم و از ما برگه بهداشت خواهند خواست، از هیچ چیزی غافل نخواهند شد.

به فرودگاه جده پا نهادیم ...

آنجا جمعی از مسافران، بصورت یک نیم دایره باز، به صف ایستاده بودند تا از آنان فیلمبرداری شود. ما به طرف دیگر رفتیم. یکی گفت: چرا شما شرکت نکردید؟ این فیلم تلویزیونی بعنوان یک اثر تصویری از این مسافرتها پخش خواهد شد! دوست داشتم در پاسخش بگویم: ما هم در حال عکسبرداری هستیم ... ولی فکر نمی‌کنم مقصود مرا، آن هم با این حالت عجله درک می‌کرد. تنها به گفتن «نه» اکتفا کردم.

کناری به تماشای این گروه ایستادم که خود را آماده فیلمبرداری می‌کردند. بعضی شان سرو وضع خود را مرتب می‌کردند،



ص: ۲۸۰

برخی می‌کوشیدند تا جای بهتری به دست آورند. و این، برای کسی که خود را در برابر یک دوربین می‌بیند، طبیعی است. می‌خواهد از هر چه که او را «بدنما» نشان می‌دهد پرهیزد تا بصورت بی‌عیب، در فیلم دیده شود.

پیش خودم صحنه نمایش بزرگ قیامت را مجسم کردم «یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ». دستگاههای فیلمبرداری، از لحظه‌ای که مشمول «تکلیف الهی» شدیم و مسئولیت امانتداری خدا را بر دوش کشیدیم، امانتی که آسمانها و زمین بار آن را به دوش نکشیدند، از ما عکس و فیلم می‌گیرد، اما دستگاههای الهی با این دوربین‌های مادی و مصنوعی فرق دارد. دوربین‌ها تنها از شکل ظاهری انسان عکس می‌گیرد. حتی اگر بین انسان و دوربین، پرده‌ای هر چند نازک، فاصله شود، دیگر نمی‌تواند عکس و فیلم بگیرد. اما دوربین الهی حتی نگاهها و نیت‌های قلبی را هم ضبط می‌کند: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ».

اگر انسان این حقیقت را درک کند و در خلال همه حرکات و سکنتات و نگاهها و رفتارهاش این احساس را داشته باشد، همیشه خواهد کوشید تا در شکلی خدایسند در برابر این دوربین ظاهر شود و در آن روز که فیلم زندگانی‌اش، بی‌پرده در مقابل بشریت به نمایش گذاشته می‌شود، بهترین جا و موقعیت را داشته باشد.

آنگاه از ما خواستند تا در مقابل ضبطصوت، حرفی بزنیم و از سلامت رسیدنمان با خانواده خویش چیزی بگوییم. عجیب است! ما که هنوز نرسیده‌ایم! مسافر، هیچ وقت خود را رسیده حس نمی‌کند مگر آنگاه که به هدف و مقصد اصلی برسد. مقصدی که ما در آغاز داشتیم، با رسیدن به فرودگاه جده هنوز تحقق نیافته است. ما در رکاب این آیه شریفه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ...» عازم حج خانه خداییم،

ص: ۲۸۱

هنوز کو آن حج و آن سلامت رسیدن؟ کسی که به سوی خدا کوچ می کند، سلامت جسم، مقصودش نیست، سلامت عمل و ادای تکلیف مهم است. چه بسیار بدنهای سالم و چه اندک، اعمال سالم! ...

\*\*\* به «مدینه الحاج» رسیدیم.

ساختمانی بزرگ و چند طبقه، که ساختمانها و غرفه‌های بزرگی آن را احاطه کرده و از یک طرف مشرف به محوطه فرودگاه است. از ویژگیهای آن، این است که با همه تنگناهایش، در جان انسان نوعی رهایی و گشادگی برمی‌انگیزد، مثل یک مرحله انتقال دوست داشتنی! و این آخرین منزلگاهی است که از آنجا به سوی «خانه خدا» خواهیم رفت. غرفه‌ای که ما به طرفش رفتیم، کنار و مشرف بر بعضی از خیابانهای شهر جدّه و مدخل «مدینه الحاج» بود.

برای نخستین بار، ما زندهای کاروان در یک اتاق جمع شدیم و با شوقی فراوان به چهره هم نگاه دوخته بودیم. آرزو داشتیم کاش نشانه مشخصی شامل همه می شد، نشانه «احساس یگانگی» که نشأت گرفته از وحدت «هدف» و «مقصد» در حج است. ولی ...

کوشیدیم تا همسفران را بشناسیم، بعضی با متانت و تحفظ پاسخ مثبت دادند، بعضی هم با حالتی بی تفاوت برخورد می کردند (غیر از آنها که پیش از این مسافرت می شناختیمشان). احساس اغلب آنها این بود که بفهمند در بازارهای جدّه، «تازه» چه چیز است؟! چون از فرودگاه جدّه مُحرم شده بودیم، سؤالهایی پیش آمده بود که چرا «احرام» را زودتر انجام دادیم. شروع کردیم به توضیح حکم شرعی در صورت طبیعی، که احرام باید از یکی از میقاتهای پنجگانه (جحفه، یلملم، قرن المنازل، مسجد شجره و وادی عقیق) باشد، و جز با نذر شرعی، احرام از غیر آنها صحیح نیست. نذر هم برای کسانی

ص: ۲۸۲

منعقد می‌شود که فاصله آن مکان نذر شده از مکه، بیشتر از میقات یا برابر آن باشد. بخاطر همین حکم شرعی بود که در «مدینه الحجاج»، گروههایی از حجاج را می‌دیدیم که برای احرام بستن، عازم «جحفه» هستند. جحفه حدود ۱۸۰ کیلومتر از جدّه فاصله دارد. آن شب را در همانجا ماندیم. پس از هر نماز، مراجعه‌ای به کتاب «مناسک» می‌کردیم که همراهان بود، آنچه را هم می‌دانستیم باز می‌خواندیم تا مطمئن شویم. ما شش نفر درباره اعمال حج و اعمال عمره به گفتگو می‌پرداختیم، نه این که از پیش، در آموزش احکام سستی کرده باشیم، بلکه برای خاطر جمعی بیشتر. و نیز برای این که زمینه برای سؤال دیگران فراهم باشد، که اگر مسأله‌ای را نمی‌دانند یا شک دارند پرسند. بطور عمده در دو مسأله شبهه داشتند.

«یکی» باز بودن روی پا در حال احرام ... «دیگری» محدوده و جوب باز بودن صورت در حال احرام. ما چون می‌دانستیم که احرام زن به چهره اوست و باید صورت را از رستنگاه مو تا چانه بیرون بگذارد، نه کمتر و نه بیشتر، و این نیاز به دقت بیشتری داشت. ولی اهمیت حج، بیشتر و عمیقتر است. آیا این فریضه، شایسته دقت و پایبندی بیشتری نیست؟ ...

سوار اتوبوس قرمز رنگ بزرگ سقف دار شده، راه مکه را پیش گرفتیم. اتوبوس قرمز دیگری همپای ما می‌آمد که مردان سوار آن بودند. تنها تفاوتش آن بود که روباز بود. طبق حکم شرعی که مردان محرم در حال حرکت، مجاز به زیر سایه بودن نیستند. همین که ماشین حرکت کرد، خودم را غرق در گردابی از حالتهای مختلف یافتم، حالتی آمیخته به رضایت و بیم و شوق و خوشحالی و حسرت ...

کلمات «لیک ...» را تکرار می‌کردم. این پاسخ به ندای

ص: ۲۸۳

جاودانه‌ای بود که خداوند، حضرت ابراهیم را فرمان داد تا در گوش بشریت طنین افکن سازد. ولی آیا پاسخی کامل بود؟ این لبیک گفتن، آنگاه خالصانه و صادقانه است که زبان و دل و عمل، با هم هماهنگ باشند. لبیک زبانی تنها، مفهوم اجابت آن ندا نیست، مگر آن که همه اعضای انسان با آن همصدا باشد که «لبیک لا شریکَ لکَ لبیک ...» این اقرار به بندگی و اعتراف به نعمتهای الهی است، تنها خداست که صاحب همه نعمتهاست و در هر ستایشی هم، هم او ستوده و محمود است. یاد حدیث افتادم که: خدایا هر شکر من نیازمند شکری دیگر است چرا که توفیق آن از توست ...

غرق در کلماتِ تلبیه بودیم که به منطقه «حدیبیه» رسیدیم، اولین نقطه حرم، برای کسی که از طرف جدّه می‌آید. دیدیم اتوبوس روباز مردان آنجا منتظر ماست. گفتند: کسانی که از جدّه احرام بسته‌اند، باید دوباره نیت کنند. ولی ما که از عراق می‌آمدیم، حدیبیه برایمان میقات نبود. به هر حال، اندکی هرج و مرج و گفتگو بین زنها پیش آمد، که پایین بیایند، یا نه. سرانجام، با بلندگو نیت احرام را بیرون از اتوبوس تکرار کردند ولی صدا به داخل ماشین خوب نمی‌آمد.

سر و صدای زنها بلند شد که: نشنیدیم و نفهمیدیم چه گفت ... پس از مدتی قیل و قال اوضاع آرام شد و اتوبوس دوباره به راه افتاد. با چرخش تایر اتومبیلها، احساس می‌کردیم که به سوی هدف نزدیک می‌شویم. دلهایمان پر می‌کشید و دلمان می‌خواست چرخها هر چه سریعتر این دلهای سرشار از شوق را به آستانه پروردگار برسانند.

نزدیک دو ساعت گذشته بود، که کم کم نشانه‌های «مکه» آشکار شد ...

\*\*\* به مکه رسیدیم.

ص: ۲۸۴

چند ساعتی از اوّل شب گذشته بود و ما در راه بودیم، به سوی خانه‌ای که برایمان اختصاص یافته بود. الحمدلله خانه از حرم خیلی دور نبود. وسایلمان را گذاشته، تجدید وضو کردیم و آماده شدیم که برای طواف عمره، به مسجدالحرام برویم. از ما خواسته شد که منتظر باشیم تا شام بخوریم، آنگاه همراه خانمهای دیگر و با کمک و همراهی بعضی از معاونان مدیر کاروان برویم، ولی مگر می‌شد منتظر ماند؟

همه اعضایمان به «شوق» تبدیل شده بود، و همه احساسهایمان می‌نالید. وعده ما با خدای هستی بود تا پیرامون کعبه طواف کنیم و «مغفرت» طلبیم و میان صفا و مروه سعی کنیم و در پی «رضوان» باشیم.

وقتی انسان در انتظار دیدار با محبوب است، پیش از تحقق آن دیدار، هیچ چیز برایش گوارا نیست. سراسر وجودش یکپارچه شوق و انتظار می‌شود. آیا برای انسان، چیزی محبوب‌تر از لحظه آمرزش و ساعت رحمت هست؟ این بود که انتظار، برایمان دشوار بود. به خاطر چه منتظر بمانیم؟ به خاطر غذا؟!

غذای مادی در مقابل غذای روح که در آنجا به انتظار ماست، چه اهمیتی دارد؟

یا این که به خاطر مراقبت همراهان از ما منتظر بمانیم؟ مگر امام صادق-ع- در وصیت خود به زائران خانه خدا فرموده است: «به زاد و توشه‌ات، به همراهان و جوانی و ثروت اعتماد مکن، مبدا همین‌ها وبال و دشمن تو گردند، هر که ادعای «رضا» کند ولی به چیزی جز خدا تکیه کند، خداوند همان را دشمن و وبال او می‌سازد، تا بداند که هیچ نیرو و چاره‌ای برای کسی نیست، مگر با نگهداری و توفیق الهی»

ص: ۲۸۵

پس، چیزی نیست که ما را به انتظار کشیدن فراخواند ...

مجموعه کوچک ما به سوی خانه خدا راه افتاد. راهی که فاصله ما تا حرم الهی بود، بازاری بود به نام «سوق اللیل»، پر از اجناس و زیورهای زندگی که به سرگرمی انسان کمک می‌کرد. ولی ... فکر می‌کنی ما چیزی از اینها را می‌دیدیم؟ یا اصلاً ما وجود آنها را حس می‌کردیم؟ در حالی که به سوی بیت‌الله الحرام می‌رفتیم و آرزوی آمرزش و امید رضوان الهی، پیش از ما می‌رفت ... این یک کوچ است. این گامها کوچ انسانی است که با توبه و پشیمانی، از گناهان خود به سوی خدا می‌گریزد. کوچ انسانی است که به سوی خدایش شفیع می‌آورد. بنده‌ای که به پروردگارش پناه می‌برد.

به خانه خدا نزدیک می‌شدیم، و رو به سرایشی می‌رفتیم، چون کعبه، در میان کوهها و ارتفاعات است. ولی ... این یک هبوط جسمی است که به عروج روح منتهی می‌شود.

آوای آنان که بین صفا و مروه به «سعی» مشغول بودند به گوشمان رسید، آوای کلماتی مبهم که بیشترین تأثیر و انگیزش را بر ما داشت.

آیا براستی ما در چند قدمی بیت‌الله الحرام هستیم؟ آیا این پنجره‌های بلند آهنی، بر مقدس‌ترین بقعه‌ای که خدا آفریده و بر «خانه نخستین» اشراف دارد؟

و آیا براستی این موجود ناتوان، همراه با گناهانش، از خدا به سوی خدا گریخته و روی آورده است و بزودی در مقابل کعبه مسلمانان شرق و غرب عالم قرار خواهد گرفت؟

چه نعمتی! آدم باورش نمی‌شود ...

و ... این آهنگ دلنشینی که هر چه به آن نزدیکتر می‌شویم، کلماتش آشکارتر می‌شود، که می‌گوید:

ص: ۲۸۶

«اللَّهُ اكبر، لا اله الا اللَّهُ، الحمد لله، لا اله الا اللَّهُ، وحده وحده، انجز وعده و نصر عبده و غلب الأحزاب وحده».

این کلمات، تعبیر روشنی از همه چیزهایی است که حج، با شعارها و مفاهیمش آنها را در بر دارد، توحید الهی، خضوع برای پرستش، توکل و اطمینان به یاری پروردگار، نسبت به بندگان شایسته‌اش.

\*\*\* رو به روی کعبه ایستادیم.

از سویی که رو به روی حجر الأسود است، آنجا که مبدأ طواف است.

مطاف، پر از جمعیت بود. جز سرهایی که رو به آسمان گرفته بودند و از خدای متعال امید رحمت و آمرزش داشتند، چیزی دیده نمی‌شد. همه در حال دعا و نیایش.

دیدم طواف، در اوج این شلوغی دشوار است. به اطرافم نگاه می‌کردم، به چهره‌های پیرامون خود می‌نگریستم، و عمق این دریای انسانی را که این چهره‌ها در آن توانسته‌اند فرو روند، بررسی می‌کردم.

مایه خوشبختی و آسایشم بود که می‌دیدم شوق آنان بر هر چیزی غلبه کرده و نیروهای شگفتی از اراده، تحمل، ثبات و اصرار برای رسیدن به هدف به هر قیمتی که باشد، به کمک آنان آمده است.

بسم الله گفتیم و کمی عقب‌تر از خط مقابل حجرالأسود برگشتیم تا مطمئن شویم که همه جسممان از برابر حجرالأسود می‌گذرد. خود را به جمع طواف کنندگان زدیم.

ابتدا احساس می‌کردیم که در میان این جمعیت انبوه، رفتن مشکل نیست. همین که شروع کردیم به تکرار این کلمات و دعاها:

«اللهم ادخلني الجنة برحمتك و اجرني برحمتك ...» دیگر به فکر آن تنگنا

ص: ۲۸۷

و فشار در انبوه جمعیت نبودیم.

هر دور طواف را که تمام می‌کردیم، برای هم می‌شمردیم و به گوش هم می‌رساندیم، تا مبادا شك و فراموشی در تعداد دورها پیش آید. شگفت نیست که انسان طواف کننده، وقتی غرق در هدفها و آرمانهایش می‌شود، شماره را از یاد ببرد و بچرخد و بچرخد تا آن که از مغفرت الهی خاطر جمع شود.

از این رو مواظب عدد طواف‌ها بودیم؛ چرا که طواف، رمز چرخش انسان پیرامون هدفی است که به آن ایمان دارد و به سوی آن می‌کوشد و می‌کوشد. می‌چرخد و به جایی می‌رسد که از همانجا آغاز کرده بود. این احساس را به انسان می‌دهد که از خداست و به سوی او باز می‌گردد، خانه‌ای است با حدود و ابعادی که خدا ترسیم کرده، پس نباید کم یا زیاد شود. چرخش او بر گرد این رمز الهی، مرزهای حرکت‌های زندگیش را ترسیم می‌کند. همانطور که اینجا باید با قدمهایی ثابت، روی زمین و با اختیار حرکت کند، در چرخش بزرگترش در گردونه زندگی هم جز با بصیرت و بینش، نلغزد یا به عقب باز نگردد.

همچنانکه در این چرخش مقدس، اگر بی‌اختیار، گامش حرکت کند باید برگردد و طواف را از همان نقطه که بی‌اختیار رفته، تکرار کند، در مسیر زندگی هم اگر او را از راه به در کنند و منحرف سازند، باید برگردد و راه زندگی را در محدوده‌ای که خداتعیین کرده، از سر بگیرد. این همان «توبه» است. طواف، رمزی است که همه حرکت‌های انسان را در زندگی آینده‌اش، به رنگ خود در می‌آورد.

هفت دورمان را تمام کردیم.

پایان، در همان نقطه آغاز بود، روبروی حجرالأسود.

همانطور که در آغاز طواف، برای احتیاط چند قدم قبل از حجرالأسود شروع کردیم، در پایان طواف نیز، احتیاط کرده، چند قدم



ص: ۲۸۸

جلوتر از حجرالأسود رفتیم.

از بین جمعیت، به عقب برگشتیم. سعی می‌کردیم که آرام برگردیم و طواف دیگران را خراب نکنیم.

از اقیانوس جمعیت بیرون آمدیم، در حالی که همه اعضایمان به ستایش خدای متعال گویا بود.

\*\*\* به طرف «مقام ابراهیم» رفتیم، تا در کنار یا پشت آن نماز طواف بخوانیم. دو رکعت مثل نماز صبح. فقط نیتش با آن فرق

داشت. آن محدوده مبارک، پر از نماز گزاران بود. اگر لطف خدا نبود، جایی برای نماز خواندن در آنجا پیدا نمی‌کردیم. هر چهار

نفر مراقبت می‌کردند تا یکی از ما نماز بخواند، مبدا در اثر فشار جمعیت، نماز خراب شود.

از اینجا عمق اهمیت «نماز» در زندگی انسان آشکار می‌شود، عبادتی که روزی پنج بار همراه انسان است، حتی در عبادت حج نیز

انسان را همراهی می‌کند تا انسان از این پیوند استوار با آفریدگار، هرگز دور و جدا نشود.

نماز طواف، تنها دو رکعت است نه بیشتر. در مقایسه با حجم عظیم اعمال حج، کوچک است، ولی با همین در رکعت اندکش، از

مهمترین ارکان حج است که باید صحیح و با نیت خالص انجام گیرد.

این نماز، سلاحی است که نماز گزار را در خط دفاع از روح و جان، مسلح می‌کند تا جز پیش خدا خضوع نکند و جز به او امید

نبرد. و از اندیشه‌اش دفاع کند، تا گرفتار تیرگی و انحراف نشود و در چنگ حیرت و تردید، گرفتار نشود، مأیوس نگردد، سست

نشود، سلاحی که انسان از آن بی‌نیاز نیست. از این رو، در طول زندگی با انسان است، تا همواره او را در دین و عقیده و اراده،

استوار و نیرومند سازد.

ص: ۲۸۹

نمازمان پشت مقام ابراهیم تمام شد.

می‌بایست برای «سعی» برویم. احساس خستگی می‌کردیم ولی دوباره دریافتیم که چگونه رنج، راحتی می‌آفریند و سختی، نیروهای سعادت را به روی انسان می‌گشاید، شناختیم که چگونه شرنگک، به شهد تبدیل می‌شود و تلخی، شیرینی می‌زاید. دل‌هایمان می‌لرزید و ضربان آن تند بود. ولی احساس شوق، آن را نیرو می‌بخشید و شادی در آن می‌دوید... گویا می‌خواهد همچون کبوتری پیرامون این خانه به پرواز آید یا همچون فرشتگان پاک، همچون نسیمی گوارا در آسمانش پرگشاید. این بود که نخواستیم بنشینیم و استراحت کنیم. با گامهای شوق، به محلّ «سعی» رفتیم.

رواقی ساخته شده از مرمر خالص، با گذرگاهی کمتر از دو متر در وسط «مسعی»، که در فاصله‌هایی، برای عبور دیگران بریدگی داشت. این دو باریکه راه، برای آن بود که چرخداران در آن مسیر، راحت سعی کنند. مسیر سعی آزادتر از طواف بود. افراد عادی هم می‌توانند به جای پیاده، با چرخ این مسیر را طی می‌کنند، ولی طواف بر تخت یا صندلی چرخدار، تنها برای ناتوانان یا شرایط ضروری است.

این رواق پاک، میان دو کوه صفا و مروه بود. بالای صفا قبه‌ای قرار داشت، اما سقف مروه، معمولی بود. لازم بود که سعی را از صفا شروع کنیم. سعی را آغاز کردیم، همراه با نیت و دعا. پیرامون ما صداها بلند بود. و می‌شنیدیم که: «انّ الصفا و المروه من شعائر الله...»

چه زیباست این گامها که در مسیر ادای شعائر الهی سیر می‌کند و چه حقیقت عظیمی در آن نهفته که انسان با همه وجود و احساس و اعضایش، حقیقت بندگی را لمس می‌کند. سعی، چیزی

ص: ۲۹۰

نیست جز گام سپردن در زمینی صاف، ولی با هر گام و در هر دور، چهره «بندگی» ترسیم می‌گردد. چهار بار که رفتیم و برگشتیم، برای اندکی استراحت بر بلندی صفا نشستیم و از همانجا اندیشه خود را به آفاق تاریخ گشودیم. فکرمان به آنجا رفت که «هاجر»، مادر اسماعیل، برای یافتن آب و سیراب کردن فرزند عزیزش می‌رفت و بر می‌گشت. دلش، هم پیش آن فرزند بود، هم در اندیشه یافتن آب. هاجر رنج بسیار کشید. ولی چون آن رنج و سختی در راه خدا و در مسیر اطاعت فرمان او بود، میلیونها گام، در هر مراسم حج و همه ساله، جای آن گامها گذاشته می‌شود. مگر هاجر جز یک زن بود؟

آیا نمی‌توان این گوشه حج را، جاودانه ساختن تلاش زن در دنیای پرستش و فداکاری شمرد؟ آیا نمی‌توان از این، چنین فهمید که زن هم می‌تواند در میدان کار و جهاد، خطوط برجسته‌ای ترسیم کند؟ پس از اندک استراحتی و اندیشه‌ای، به تکمیل هفت بار سعی خود پرداختیم. پایان هفتمین بار در مروه بود. قیچی کوچکی برای «تقصیر» همراه داشتیم. چون واجب است در پایان سعی، اندکی از موی سر یا ناخن را کوتاه کرد. احتیاط کرده، از هر دو کوتاه کردیم و اینگونه عمره تمتع را به پایان بردیم. (حرکت به سوی عرفات و منا در بخش آینده)

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱  
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی  
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش  
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند  
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

